الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون

ملفوظات

حضرت مخدوم شاہ مینا صاحب

لکھنوی

[illegible]

در مطبع مرقع عالم ہردوئی [illegible]

(محمد حسین جلال [illegible] آبادی نوشت)

صاحب سندیلوی - قادر قدس سرہ العزیز

تمکین مختصرے کیفیت دربارہ طبع التماس می نماید کہ از

این رسالہ بخط قلمی موسوم بہ **ملفوظات** حضرت سلطان الاولیا

الاصفیا رالکاملین شیخ المشایخ محبوب بارگاہ لم یزلی قطب العالم حضرت

بن شیخ قطب المعروف بہ شیخ مینا صاحب لکھنوی قدس سرہ

بنور الخفی والجلی مرتبہ میر محی الدین صاحب ابن حسین الرضوی الحسن

حضرت حافظ صاحب قبلہ مثل دیگر کتب ہائے قلمی بطریق استفادہ

بود بلکہ بارہا حضرت پیر و مرشد برحق **حافظ صاحب** قبلہ و سالک

رموز حقیقت عم بزرگوار این خاکسار حضرت مولانا سید اظہر علی شاہ صا

جانشین اوّل و مولانا حافظ حاجی خلیل الدین احمد صاحب سندیلوی قد

فرمودہ بودند لیکن بفحوائے مصداق كُلُّ اَمْرٍ مَرْهُونٌ بِا

بود صورت ظہور نیافت الحال این خاکسار بعہد خلافت مولوی حیدر حسین

جانشین دوم بایمائے شریف جناب شاہ حسام الدین صاحب پیرزاد

شاہ مینا صاحب بر مصححہ و بتحریک دوستان ہمدم و رفیقان مکرم حاجی

ولد منشی حسین احمد صاحب خیرآبادی و شیخ معشوق حسین صاحب ولد شیخ محمد حسن صا

سندیلوی کہ مریدان حضرت حافظ صاحب قبلہ اند۔

این نسخہ مقدسہ بغرض حصول افادہ برادران دینی و دنیوی بزیور طبع آراستہ گردید - ہر کہ ازین رسالہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

دیباچہ

الحمد للہ رب العلمین والصلوۃ والسلام علی رسولہ محمد
وآلہ واصحابہ وازواجہ واہل بیتہ واہل طاعتہ
اجمعین ؕ

اما بعد احقر العباد عاصی مجتبےٰ علی ابن مولوی سید مظہر علی
صاحب آنریری مجسٹریٹ ومینوسپل بورڈ سندیلہ ضلع ہردوئی ۔ کمترین مریداز مریدان حضرت
قدوۃ السالکین زبدۃ العارفین مقبول بارگاہ احد جناب مولانا مرشدنا حافظ کرم احمد شاہ

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بے قیاس مر صانعی را که مقالات صاحبدلان سبب هدایت ساخته و روح
که ارباب هدایت بطغرائے طفیلش علم ولایت افراخته و پس روانی را که مشاط بتابع رونق ایما
شریعت و پیرایهٔ طریقت ظاهر و باطن آراسته و یارانی که طوطی شکرخائی اَنَا اَفصح بخطاب
مستطاب اَصحابی کالنجوم نواخته اما بعد میگوید بنده امیدوار برحمت پروردگار محی الدین بن حسین
الرضوی الحسینی که برائے پاس خاطر بعضی طالبان شمه احوال و اقوال و اعمال و ریاضات
و خوارق عادات و غیر ذلک قدوة العرفاء الکاملین اسوة الکبراء العارفین المتوجه الی الله بالکلیة
والداعی الی الله بالانوار الجلیة شیخ الشیوخ اهل الاسلام قطب العالم والانام مظهر الشریعة
کاشف الحقیقة شیخ محمد بن شیخ قطب المعروف به **شیخ مینا** ادام الله برکاته فینا

سل نمایداین عاصی ا

مائے گرامی سلسلہ ... سہروردیہ

کہ از مخدوم شاہ مینا صاحب ... پیر

...دوم شیخ محمد المعروف بہ شاہ مینا صاحب لکھنوی قدس سرہ - خلیفہ وے

مخدوم شیخ سعد صاحب خیرآبادی قدس سرہ - خلیفہ وے - حضرت مخدوم شاہ

...ب صفی پوری قدس سرہ - خلیفہ وے - حضرت مولانا شاہ قدرت اللہ صاحب

قدس سرہ - خلیفہ وے - حضرت مولانا شاہ عبداللہ صاحب سندیلوی

خلیفہ وے حضرت مولانا محمد افضل شاہ صاحب سندیلوی قدس سرہ - خلیفہ وے

...نا سید معشوق علی شاہ صاحب خیرآبادی قدس سرہ - خلیفہ وے - حضرت

...دنا حافظ اکرم احمد شاہ صاحب سندیلوی قدس سرہ -

در ذکر تولد و بدایت قطب العالم شیخ مینا قدس سره

بدانکه قطب العالم شیخ مینا چشتی قدس سره از نسل پاک حضرت صدیق اکبر است پدری
و از بلدهٔ دار الخلافه حضرت دهلی زاد الله شرفها حضرت شیخ قطب پدر بزرگوار قطب العالم بجانب
بلدهٔ جونپور انتقال نمودند و بعد از چندگاه بقصبهٔ دلمؤ تشریف ارزانی داشتند و از انجا بمرور
زمان در بلدهٔ لکهنؤ حرزه الله تعالی عن الآفات بخدمت حضرت رئیس العارفین قدوة
السالکین شیخ قوام الدین مشرف شدند و آن حضرت بر ایشان تلطف بسیار می
نمودند بحدی که در صف نماز میان آن حضرت و شیخ قطب کس را مجال ایستادن
نبود و بعد از مودة و دوستی بسیار حضرت رئیس العارفین شیخ قطب را بمناکحه مامور ساختند
فرمودند که در پشت تو فرزندی می بینم که ما را باو نسبت خواهند کرد و نام چشت
ازو تازه می شود چنانچه الحال ظهور آن مقال میگردد که رئیس العارفین شیخ قوام الملة والدین را
تعریف میکنند که پیر پیر قطب العالم شیخ مینا چشتی اند —

نقل است که پسر رئیس العارفین را که شیخ نظام الدین نام داشتند سلطان محمد بن فیروز شاه
صاحب علم و دمامه ساخته بود ناگاه روزے دمامه نواخته اسپ سواره در صحن جماعت خانهٔ
رئیس العارفین رسیدند رئیس العارفین فرمودند اے نابرخوردار پدر فرزندش قوام الدین
اسپ کجا و آن نزدیکی آن پسر روزے بشکار رفته بود از اسپ افتاد و جان بجان بخش داد الغرض
چون خاصهٔ خدائے حضرت بی بی خاصه عارفه زوجهٔ رئیس العارفین شنیدند که حضرت

…ا دوکان بینا … بعد جایز ا

…ں با حمد مرسل … پیغمبری

…ستہ ور … افضل زمان

… خواهد دیده را بینا کند … سر خال در بینا کند

غزل

…ب جان … علوی برتری … مثلث نخیز و بعد ازین زیر سپهر چنبری

…سخا و ریا … از عطا … بیچاره بخشی بر گدا بر شاه خیبری

…اولیا کامل مکمل اولیا … شامل بقول انبیا زین وصف هم روشن تری

…را ای رهبر شاغل چرا … رو پیش قطب رهنما بنمای فن شاعری

…ین قطب است در عالم یقین … هر یک مرید از روم و چین در ذات او هر سه حاضری

…ا بنواز اکنون کن دعا … حاجات من گرد روا برهان هزار مضطری

… رئیس العارفین قطب السالکین شیخ قوام الحق والشرع والدین العباسی و احوال … السالکین سلطان العارفین شیخ سارنگ قدس الله اسرارهم که مسموع بطریق تواتر مذکور است … اکرکیه پیر طریقت صاحب ولایت حقیقت عالم عامل مرشد کامل شیخ سعد نور الله مرقده … مجمعه و بعضی فواید نوشته شد الموفق هو الله و متوقع از اخلاق حسنه بزرگان آنکه

هر حرف خطا که جسته باشد ز قلم … شویند بآب عفو باران کرم

حاصل مدد معاش پیدا [illegible] بازار می بردند و بخانه خود می آوردند و عین [illegible] علم از [illegible]
فرمودند اے فریدون یک هفته دیگر [illegible] تا هیچ ارمان بتو نماند بعد ازان پیش ما
قاضی فریدون چنانچه مامور بودند عمل درآوردند بعد هفته غسل کرده پیش رئیس العارفین س پوری
که هدایت بخش نه بنان بودند تربیت کردند و اصل بحق ساختند و فرمودند که پسر شیخ قطب
شما تربیت خواهید کرد و بنا بر حکم رئیس العارفین قاضی فریدون قطب العالم را می پروریدند و
تعلیم علم میکردند چون قطب العالم بکافیه رسیدند ناگاه بگوش هوش قاضی فریدون پیام
موت رسید قاضی فریدون بحضرت واهب العطیات مناجات کردند یا مجیب دعوات
المضطرین تا شیخ مینا کافیه تمام کند مرا از مرگ امان ده تیر دعا الیشان بر هدف استجاب رسید
و چون این خبر بقطب العالم رسید یک رشته دراز با خود میداشتند هر روز یک گره بر آن رشته میزدند
چون کافیه تمام شد گرهها شمردند مدت یک سال گذشته بود و چون موعود قاضی فریدون رسید
از اکابر و سائر مخلصان خود وداع شدند و جان بجان بخش سپردند و قبر مبارک قاضی فریدون
در آبادی شهر لکهنو درآمده نزدیک است که نابود شود و قطب العالم در تحصیل علم ضروری آویختند
وانچه از و چاره نبود می خواندند بحدے که از عبادات کنز الدقائق کتاب زکوة و نکاح نخواندند
و فرمودند مال جمع نمیکنم که زکوة بدهیم و نکاح هم نخواهیم کرد که احتیاج بمسائل طلاق شود
در اشتغال علم غیر ضروری اضاعت وقت است و حضرت قطب العالم در روضه متبرک
رئیس العارفین ریاضت میکردند و زمانها بخدمت پیر خود ملک العاشقین بدر السالکین
زائر الحرمین الشریفین شیخ سارنگ قدس سره در سارنگ پوره می رفتند و تربیت می یافتند

ر پسر خود ساختند غضبناک از خار … ـتے مار پسر ما را خوردـــے

فرمودند که تیر بهدف رسید علاج نمار … لله تعالی از شیخ قطب پسر

مود مار ابن است که همچون پسر ماست ـ

نقل است که رئیس العارفین بی بی خاصه عارفه زوجهٔ خود را فرمودند که چون پسر شیخ قطب متولد شود تو او را شیر دهی و پرورش او را به تمام بجا آوری آخر الامر بعد از فوت رئیس العارفین بعد چهل روز قطب العالم متولد شدند حضرت بی بی خاصه پرورش ایشان بجا می آوردند و گاهے پستان مبارک خود در دهن قطب العالم می نهادند و شیر ایشان نزدیک چهل سال بود که خشک گشته به برکت نفس رئیس العارفین بی بی خاصه را شیر پیدا شد تا قطب العالم را گاهے شیر میدادند چنان تربیت ظاهری و باطنی مینمودند که وقت تهجد میفرمودند که خوردک را بیدار سازید تا عادت بیداری سحر شود و حضرت بی بی خاصه چنان تقید داشتند که رئیس العارفین را در سحر خیزے از ایشان سبقت نمی شد و حضرت بی بی خاصه هر چه داشتند از خانه و کتابها وغیر ذلک همه تملیک بقطب العالم کردند و چون قطب العالم بطفولیت رسیدند بحضرت قاضی فریدون قدس سره که مرید رئیس العارفین بودند سپردند تا تربیت نمایند ـ

قصهٔ توبهٔ قاضی فریدون

آنست که روزے نظر کیمیا اثر رئیس العارفین بر قاضی فریدون که دائم الشرب بودند و عمرها در آن مناهی صرف مینمودند و قاضی فریدون رحمة الله علیه چنان در شراب مبتلا بودند که هر چه

پیش پیر خود ملک العاشقین [illegible] قدس سره ده و دوازده گروه پیاده می رفتند و علاوه ازین
نوع در مجاهده میداشتند آنگاه در فرق لقای [illegible] شدند و بنور حقیقت رسیدند ؎

مردان بسعی و رنج بجایی رسیده اند	تو بیخبر کجا رسی از نفس پروری

رنجها و مشقت های قطب العالم در راه خدای کجا نوشته شود و صد دفتر باید و مثل آن رنجها و مشقتها که از طاقت بشری دور است جز به عنایت و فضل الهی دست ندهد و جانم فدای بر روان مبارک قطب العالم باد که میفرمود شبی که خواجه جنید را قدس الله روحه حاجت غسل واجب شد و شب بغایت سرد بود اندیشیدند که اگر غسل میکنم هلاک میشوم و شرع رخصت بتاخیر میدهد و از هلاکت افگندن خود را باز میدارد اکنون تاخیر کنم تا با آب گرم غسل کنم بمجرد این خطره گذشتن سوی حوض دویده خود را با مرقع در آب انداخت و چون سرما مهلک و قاتل می باشد از حوض بیرون آمدن مجال نداشتند بهزار حیله بیرون آمدند که از حوض بیهوش افتادند حق سبحانه تعالی آهوان وحشی را فرستاد تا بر خواجه دم گرم می زدند و اندام مبارک خواجه را گرم میکردند چون خواجه بهوش آمدند برخاستند و نماز بامداد گذاردند و بسبب کفارت آن خطره تا شش ماه آن جامه مرقع را آفتاب ندادند همچنان در هوای سرمای قاتل و مهلک از تن مبارک نکشیدند۔

نقلست که قطب العالم هنگام ریاضت از طعام چرب اشد تنفر می نمودند و طعام خشک چنان عادت کرده بودند تا اگر گاهی بوی روغن یا چربش دیگر در دماغ ایشان می رسید تحمل نمی آوردند و ستنگر می پنداشتند۔

نقلست که قطب العالم قدس سره میفرمودند در روضهٔ رئیس العارفین شیخ قوام الدین می بودم

...لافت آن زائر الحرمین مشرف شدند چو | ...رت مخدوم ابو الفتح قدس سره
...ب العالم را لباس خرقه عنایت شده بجو |

...ران درود و هزاران سپاس		که گوهر سپردند بگوهر شناس

ذکر در ریاضت و خلوت

نقلست که از شرح رساله مکیه که قطب العالم نور الله مرقده در ابتدای حال در شبهای زمستان که بغایت سرد بودی گاهی اگر خواب غلبه کردی پیراهن مبارک خود را یا ازار بآب سرد تر کرده می پوشیدند و در صحن جماعت خانهٔ رئیس العارفین شیخ قیام الملة والدین قدس سره می نشستند و از هر طرف باد بدو می رسید از کمال سردی دفع خواب میکردند و گاهی کلاه مبارک خود را بآب سرد تر کرده بر سر محلوق می نهادند و گاهی سنگ ریزها جمع کرده گرد خود می ریختند و می نشستند و تمام شب در عبادت خدا تعالی مشغول می گشتند و چون خواب غلبه می کرد بران سنگ ریزها می غلطیدند و معلوم است که بر بستر سنگ ریزها چه خواب خواهد بود تا از خوف افتادن اندیوار خواب نمی افتاد و تمام شب باین کیفیت از ریاضت میگذشت و بعضی اوقات در هوای سرد آب را گرم میکردند تا گاه نفس اندکی راحت از گرمی آتش می یافت وسواس وضو زود نمی شتافت و یا بخاطر میگذشت که بعد ساعتی وضو میکنم فی الحال بر می خاستند آب گرم را همچنان میگذاشتند و بآب سرد غسل میکردند و شبها در نماز مشغول می بودند و صوم سطی اکثر و اغلب میداشتند و نعلین چوبین می پوشیدند و گاهی پای برهنه

درین محل قطب العالم فرمودند آنچه [illegible] درویشی با چند صد مریدان بر خواجه جنید رحمة الله علیه از
دور رسیدند خواجه رحمة الله خادم را طلبیدند و فرمودند بر درویش شتر ذبح کن تا همه را کفاف شود دوم روز همچنان
کردند سیوم روز همچنان کردند درویش چون دید که خواجه در تکلیف است وداع شد وقت وداع
شدن گفت اگر تو بر من بیای من ترا فتوت بیاموزم خواجه جنید رحمة الله که طالب دین بود اگرچه
معنی فتوت لغةً و اصطلاحاً میدانست اما بران درویش رفت آن درویش خادم را گفت
مردم که همراه خواجه جنید رحمة الله هستند شمار کن آنقدر بر آب زیادت کن تا چون وقت افطار شد نان
و شوربا پیش آوردند خواجه جنید رحمة الله چند روز ماندند گفتند بر حکم وعده آمدیم که گفته بودید که چون تو
بر من بیائی فتوت بیاموزم آن درویش گفت من شما را هم در هنگام آمدن فتوت آموختم که گفته اند
فتوت و جوانمردی اینست و جوانمردی آن نباشد که شما کردید هر روز شتر کشتید در تکلف افتادید اگرچه شما تنگ
نمی آمدید و بر من معتاد شوربا بر مقداری که گوشت معتاده بود همه آن گوشت بر عدد مصاحبان
شما آب زیادت کردیم تا اگر شما بر من سالها بمانید هیچ فکری و اندیشه نباشد و فتوت این است
که جوانمردی کند نه بر طریقی که تکلف و تشویش بیفتند۔

نقلست که حضرت قطب العالم اکثر اوقات صائم می بودند و احوال خود را از مردم می پوشیدند
روزی پیش والده تشریف داشتند والده فرمودند که ماحضریست تناول بکن قطب العالم صایم
بودند و نخواستند که اظهار صوم شود عرض کردند که در مهمان خانه مردم هستند ماحضر پیش آنها
بریم چون ماحضر پیش آن مردم آوردند ایشان گفتند که شما نیز تناول بکنید فرمودند والده درون خانه مرا
مزاحم بودند و بنوعی ادای سخن کردند که کسی مطلع نشد که ایشان صایم اند یا مفطر **نقلست** که

ری بیحد داشتم و بعضے اوقات که مر ... شد طعام اندک بود و سے بیتیں

می آوردم به بهانه اصلاح چراغ میخاستم و چراغ ... تاریکی بخوردن طعام مشغول میکردم

من تیز دست می انداختم امانمیخوردم تا ایشان سیر شوند و در دست انداختن مصلحت آن بود که

ایشان را بدانند که من نیز میخورم و از من خوردن نبود همچنان گرسنه می ماندم نیز قطب العالم

میفرمودند که روزے چند نفر مهمانان در روضهٔ رئیس العارفین شیخ قوام الدین فرود آمدند

والده در صدد حیات بودند عرض کردم که چند نفر رسیده اند چیزے طعام براے ایشان

می باید والده فرمودند که طعام خواهد بود بروید مشغول باشید تا چون شب بسیار گذشت طعام

نیامد در تفحص آن رفتم دیدم کانیکے آرد خمیر میکنند پرسیدم که چون آرد همین است چندین درنگ

چه بود والده فرمودند اے فرزند آرد همین قدر موجود بود تدبیر دیگر نداشتم اما خواهرزادگان تو هم بیدار

بودند بر ایشان تعطل کردم تا آنکه در خواب شدند بعده آرد خمیر کردم و اگر در بیداری ایشان خمیر میکردم

دمی نخیتم ایشان بمقدار قوت خود می بردند مهمانان را بدان طعام اندک کفاف نمی شد درنگی در نختن

طعام از ان جهت شد و چون طعام موجود شد مهمان را حوراً ندم اما بسبب گرسنه خفتن آن بیگان

خاطر بغایت محزون گشت و قطب العالم بارها میفرمودند که درین وقت که برمن فراغ ظاهری شده است

گمان دارم که برکت آن شب است و این روشنائی فقر از دولت خدمت والده است۔

نقلست ذکر افتاده از شیخ ابوعلی دقاق رحمة الله علیه که فتوت صفتے است که نباشد کسے را

مگر بکمال مصطفے اصلی الله علیه وسلم را هر کسی فرداے قیامت نفسی نفسی گویند و مصطفے علیه السلام

امتی امتی گویند جنید رحمة الله علیه فرموده است فتوت در شام است و زبان در عراق و صدق در خراسان

هیهات هیهات زمانه آخر است ... بار باید بود و از شغل غیر حق احتراز باید نمود هما اشتغلك عن الله فهو صنم -

نقلست که ذکر در نوشتن فوائد پیر افتاد در آن مجلس حضرت مرشد کامل شیخ سعد قدس سره ذکر میکنند که چون این فقیر در شروع شرح رساله مکیه که از مصنفات شیخ الاسلام شیخ قطب الدین دمشقی نور الله مرقده و برد مضجعه است با فوائد پیر دستگیر خود قطب العالم همتی نهادم چند روز در رفتن زیارت پیر دستگیر فراغی نیفتاد شبی جمال جهان آرای پیر دستگیر بخواب دیدم در محلی که در حالت حیات در روز قرار میگرفتند غلطیده بودند چون این فقیر را دیدند گرمی و لطفی که داشتند از زبان در بار گشودند چه باشد که شما را چند روز است که در روز نمی بینیم در خاطر من خوفی در آمد ناگاه از زبان من بر آمد که در تصنیف شرح رساله مکیه مشغول می باشم و فوائد که از قطب العالم شنیدم منضم کرده طریق ملفوظ میگردانم بسماع این کلمات بغایت خوش و خرم شدند خوشی باطن بتبسم و بهجت ظاهر نمودند و از زیر بالین خویش نسخه عوارف بر دست این فقیر دادند که آنرا به بینید و دیباچه این را بخوانید تا چون بدیدم گفتم که دیباچه این دیباچه رساله مکیه در بعضی محل قریب وارد فرمودند آری همچنین است که شما میگوئید از این هم فوائد بجوئید آری چرا آن شاه جهان و قدوه زمان را خوشی نباشد که شغل در علم سلوک که اعلی ترین همه علمهاست و مقصود ترین همه کارهاست اثری تمام آرد و نوشتن فوائد که از پیر شنود صواب بی شمار دارد قطب العالم کرات و مرات میفرمودند که شیخ الاسلام مخدوم شیخ نظام الحق والدین قدس سره از تقریر قطب العالم شیخ قطب الحق در راحت القلوب آورده است زهی سعادت آن مرید که هر چه از زبان پیر خود بشنود گوش هوش آن

قطب العالم قدس سره صوم تطوع داشتند شخصی ا ... ی خود برد و پس خورده را خواست
و از صوم قطب العالم خبر نداشت با وجود که وقت نماز عصر بود آخر ... نماز کردند و پس خورده خود را باو دادند عالم
ربانی حضرت شیخ سعد قدس سره عرض کردند که در وقت عصر افطار روزه تطوع بخاطر میزبان جائز نیست تا آنحضرت فرمودند
که میان سعد روزه را قضای است ما و من را قضا نیست و ما و من خانه بسی مردم خراب کرده است خوب روزه
را قضا خواهم کرد زهی اخلاق حسنه ایشان و سیر عبادت -

نقلست که قطب العالم قدس سره از بس ریاضت و صیام سطے چنان ضعیف شدند تا روزے پاے مبارک ایشان لغزیدند و بر زمین افتادند یک خشت گرفته برخاستند و فرمودند اے حاجمگان خدا اے یاری خشت از راه دور کنید تا مردم دانند که از خشت پاے مبارک لغزیده است نه از ضعف صوم -

در ذکر اقوال و اعمال قطب العالم شیخ مینا قدس سره

و بعضے مشایخ دیگر قدس سرہم

نقلست که قطب العالم شیخ مینا قدس سره بارها می نالیدند و میگفتند که خداے داند که در کدام عصر بزرگی از زمانه خویش بنالید و این ابیات گفته **ابیات**

نه طفلی بر سر یا می تدبر ناسے سرکوے ... نه پیرے بر در مسجد همین خالی همان خالی
مجالس حلقه رو رفته مدارس شد درس گشته ... مساجد جمله بشکسته منابر همچنان خالی
ملائک میکنند نوحه که یا رب این چه روز آمد ... که تا پیش از قیامت شد ز مردم این جهان خالی

تا غروب آفتاب گویند فضیلت آن ... اسم که مر خدا یراست و بدعوات اسما مسطوره جویند

در آن محل قطب العالم قدس سره فرمودند در فوائد الفواد میگویند اگر کسی بر رنجی و بلاے گرفتار

شود چنانچه به هیچ علاج دفع نگردد و بعد از نماز دیگر روز آدینه تا وقت غروب هیچ مشغول نشود مگر بذکر این

کلمات یا اللہ یا رحمٰن یا رحیم بالقطع از آن رنج خلاص یابد۔

نقل است ذکر در طعام سائل افتاد در آن محل قطب العالم قدس سره فرمودند که کافرے

از مهتر ابراهیم صلوٰۃ اللہ علیہ طعام خواست مهتر ابراهیم علیہ السلام در عطار طعام با او درنگ داشت

رب العزت وحی فرستاد که سالها باشد ما او را روزے میدهیم تو بیک وقت از طعام او تنگ

آمدی ابراهیم علیہ السلام در پے او شتافت تا او را بیافت و ضیافت او بجا آورد کافر گفت

مَنْ اَدَّبَكَ قَالَ اِبْرَاهِيْمُ اَدَّبَنِيْ اللهُ فَاَسْلَمَ الْكَافِرُ وَقَالَ نِعْمَ الرَّبُّ

رَبًّا عَاتَبَ لِخَلِيْلِهٖ بِسَبَبِ عَدُوِّهٖ یعنی ترا ادب که آموخت ابراهیم علیہ السلام گفت خداے تعالیٰ

این ادب مرا آموخت پس کافر مسلمان شد و گفت نیکو پروردگاریست پروردگاری که یگانه را بهر بیگانه

عتاب میکند۔

نقل است ذکر افتاد که خداے تعالیٰ چندین بلا را بر گماشت و ما را از شر ایشان بکرم و فضل

نگاه داشت و نفس و شیطان را بگمارد چنانچه ایشان میخواهند بکرم وے بر ما راه نمی یابند

در آن محل قطب العالم قدس سره فرمودند یکے سالها عمر در طاعت صرف کرده بود و در وے

از امر و نهی تجاوز ننموده ناگاه بمعصیت افتاد خواست بدرگاه ارحم الراحمین روے بطاعت آورد

شیطان لعین گفت شرم نداری که بدین آلودگی قدم بر بساط خداوند پاک نهی خواست که از راه ببرد

بران متعلق می شود وآن را بنویسد زیرا چه در آثار اولیا[illegible] ن مریدان پیر خود بشنود وآن را بنویسد بعد و هر حرفے که در قلم آرد ثواب طاعت د[illegible] ل او ثبت فرمایند و بعد مردن جاے او در علیین باشد۔

فی فصوص الابواب۔ اگر کسی از نادانی خود بجاہلے از اہل بدعت یا بکسے که در روے اندک صورت بدعتی باشد متابعت کرده و با او ارادت آورده یا از دست او خرقه باطل پوشیده باشد باید که باز بخدمت شیخ رود و تجدید ارادت کند و از ارادت او خرقه پوشد تا گمراه نشود و در هلاکت و ضلالت نیفتد در ارشاد رئیس درویشان محتسب عارفان شیخ قوام الحق و الدین قدس سره مسطور است علماء شریعت که هادی الحق الی الحق اند میفرمایند اگر مقتدیان اقتدا بامامی کنند بدین گمان که او متوضی است بعد او اسے اقتداے بدو متحقق شد که اہل حدث بود واجب است بر مقتدیان که نماز را اعادت کنند و بفتوے علماء ربانی الله مقتدیان که نظن کمال متابعت و اقتداے بطریق کرده بودند چون بعلامات و معامله گمان متابعت علماے طریقت و شغول بغیر سنن ایشان معلوم شد که اہل اقتدا نبودند کما قال الشیخ فی العوارف من یوهل بالاقتداء و من لا یوهل واجب است از روے طریقت که از اقتداے ایشان بیرون آیند و بشیخ حقانی متوجه شوند تا حق تعالے کمال روزے کند و اگر کسی بهمین نقصان بماند و بدان شیخ بنده کند و طالب کمال نشود و طریقه مرضیه اولیاء خداے را اختیار نکند خاسراً ابدی گردد و اعتراض از طریقه اولیاء مستخف متصور کند۔

نقل است که ذکر در شرح رساله مکیه افتاد و بعضی مشایخ بعد از نماز دیگر یا الله یا رحمن یا رحیم

وبه پرسش از حساب او تا آنکه اگر موافق ... نام او بنام عالمی در دنیا پس بخشیدم من آن بنده از جهت موافقت اسم او باسم عالم و بهر ظهیری سے آرد که در بعضی روایات آمده است که حق سبحانه تعالے مر جبرئیل علیه السلام را گوید که بگیر دست آن بنده را و در بهشت درآر و دوست میداشت مر دوسے را و آن مرد دوست میداشت عالمی را پس مغفور ساختم من بنده را از ان سبب -

فصل نقل است ذکر توحید افتاده قال بایزید رحمة الله علیه فی میدان التوحید حتی تصل الی دار التفرید حتی تلحق بوادی المعرفة فان عطشت سقاك الله تعالی لا تظمأ بعدها ابداً یعنے محققان گفته اند التوحید بحر لا ساحل له و هر که غریق این بحر عمیق گشت هر روز آتش عطش او زیاده بود چنانکه آن مست ساقی شیخ فخر الدین عراقی میگوید ؎

ما چنین تشنه و زلال وصال — همه عالم گرفته مالامال

غرق آبیم و آب می جوییم — در وصالیم و بیخبر ز وصال

قال بعضهم التوحید اسقاط الاضافات یعنے توحید اینست که هیچ چیز را بغیر حق اضافت نکند قطب الاقطاب شیخ فرید عطار درین معنی فرمایند ؎

نکو گوی نکو گفت است در ذات — که التوحید اسقاط الاضافات

بزرگے را پرسیدند از توحید گفت ازین سوال سه معنی لازم می آید وجود توحید و وجود موحد و وجود موحد و این سخن باقوال ثالث ثلثه مشابهت دارد که در معنی منافی توحید است و حسین منصور رحمة الله ازین معنی بگفت اُبرئك عما یوحدك الموحدون ؎

وسپید دبیرا ہنے سیرو اوصی الله الی نبی ذ... ن فقل لہ یا فلان اطعنا
فتکرنا لک وترکنا ما مہلنا لک فان عد... ینا قتلنا لک انت لی وانا لک قل
للغضولی من ... ت المبین سلطان العارفین شیخ قوام الحق والدین میفرمایند ؎

گر مفسدم من زان او ور مصلحم من زان او
او زان من من زان او تو درمیان کیستی

نقل است ذکر او فتاد کہ وقتے حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ برین است از پدر و
مادر مشفق و مہربان تراست مناجات کردہ کہ خداوندا فردا رقیامت حساب امت من بدست
من دہ زیراکہ امتی دارم درغایت جور وجفا باشد کہ ایشان پیش انبیار دیگر فضیحت نشود
بارے ہم پیش من فضیحت شوند فرمان شد فردا ے قیامت حساب امت تو بپیش خود خواہم
کرد تا ایشان پیش تو ہم فضیحت نشوند اگر ترا امتانند مرا بندگا نند بندگان خود را پیش تو
فضیحت شدن روا ندارم مصرعہ

گر گراست عام شد رفت ز برہان عذاب

ہمبرین است کہ گفتہ اند حق سبحانہ تعالی چون بکریمی ورحیمی پیش آید منادی را فرمان دہد تا ندا کند
ان من کان مسمی نبی من الانبیاء من بین المومنین قد دخل الجنۃ دران
محل قطب العالم قدس سرہ فرمودند قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم من سمی با
سمی او کان فی اسمہ حرف من حروف اسمی فہو مغفور تم کلامہ وفی
متفرقات الظہریۃ حق سبحانہ تعالی در وقت محاسبہ بندگان ہرگاہ کہ گناہان بندہ را
چنانچہ بیند پس امر کند با آتش بروی اورا پس تر جبرئیل علیہ السلام فرمان دہد دریاب بندہ ما را

نیز قطب العالم قدس سرہ العزیز روزے رئیس العارفین شیخ قیام الحق والدین قدس
سرہ سماع می شنودند و بکیفیت معنی آشنائی می نمودند حاضرے حضرت قاضی سمار الدین
بجلوری رحمۃ اللہ علیہ می آوردند در گریہ بود و شکستگی اظہار می نمود حضرت مخدوم کہ رئیس درویشان
و محتسب عارفان بودند بر پرسش حال او التزام نمودند کای عزیز ازین مقام چہ فہم کردی و بر خود این
حال چہ پیدا آوردی آن بزرگ گفت اے شیخ از حال شما ذرہ فہم ندارم و خود را از زمرہ صاحبان
حال نمی شمارم لیک در خاطرم خطرہ میگذرد در شک چشم ہمبرین میرود کہ سبحان اللہ پیش از
وجود ما چہ زاد کہ عاصی گردانید و طاعی خواند و پیش از وجود بندگی مخدوم از مخدوم چہ زاد کہ عارف
کامل گردانید و از محبان خواند حضرت رئیس العارفین را وقت تولع و تواجد بود ازین گفتار ذوقی
زیادہ تر شد و بر آن بزرگ شفقت فراوان فرمودند بکنار گرفتند و ہاے ہاے بگریستند
و ہر بار بزبان مبارک خود میراندند کہ اگر ذوق بود ترا بودہ است دیگر برا و قیام الدین را بالطفیل تو روے
نمود و این آیۃ را تا دیرے بتکرار میخواندند و در دلہا حاضران ذوقے می نشاندند وما کنا لنھتدی
لولا ان ھدانا اللہ ہم درین محل قطب العالم قدس سرہ فرمودند مشہور است کہ ابو طالب
بشرف ایمان و مغفرت مشرف نشدہ وی از اہل عذاب است ولیکن از برکت آنکہ اعانت
حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم داشت حق سبحانہ تعالے ویرا تخفیف عذاب نگاشتن
این است کہ دو نعل آتشین در پاے او بکنند کہ بدان دماغ او بجوشد و عذاب دیگر بروے نباشد
اما سید محمد حسینی از تفاسیر نقل میکند کہ ابو طالب و والدین حضرت رسالت پناہ علیہ الصلوۃ والسلام
بعد فوت بشرف ایمان مشرف شدند و بمغفرت مخصوص گشتند عجب نباشد کہ از خواہش خلاصہ کونین

پاک زانها که عاقلان گفتند   پاک زانکه عاقلان گفتند

امام فخرالدین رازی رحمة الله علیه در توحید سخن میگفت پیرزنے حاضر بود گفت ترا شرم از سوره اخلاص نمی آید که در توحید سخن میگوی و در راه یگانگی می پوئی امام گفت ازین پیرزن آموختم مصرعه

توحید صحیح قل الله بس است

درین محل قطب العالم قدس سره فرمودند که امام فخرالدین رازی چند کتب در توحید نوشته بود وے نے گفت اے امام نوشتن تو در توحید بعد عرفان است یا پیش از عرفان اگر گوئی که بعد عرفان است یکی بگو بعد عرفان چه جاے گفتار است و اگر گوئی که پیش عرفان بارے بگو این چه رفتار است [illegible] بزرگے گفت که علامت توحید نسیان توحید است یعنی موحد در مقام مشاهده چنان بوحدانیت حق مستغرق گردد که احساس وے منسلب شود و خبر بشاهده حق دیگر نبود هم ازین است که قطب العالم قدس سره فرمودند که دم توحید کسی را زیبد که از زبان او تلخ و شیرین نخیزد۔

فصل ذکر افتاد در نزول این آیة اِنَّكَ لَا تَهْدِیْ مَنْ اَحْبَبْتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ یَهْدِیْ مَنْ یَّشَآءُ در شان ابی طالب که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بر ایمان آوردن ابو طالب اهتمام کلی داشت دران محل قطب العالم شیخ مینا قدس سره فرمودند چون بلال این آیة شنید سوے رقص و وجد شتافت و نواے جوش در هدایت خویش نواخت که الحمد لله هدایت را خود داشت و حواله غیر نساخت چه اگر هدایت بر دست محمد صلعم که ابو طالب عم و ناصر و معین وے است می بودی دیرا گذاشته مجو منے حبشی را اختیار نمودی همدرین محل

نمی توان کرد و این از نتائج علامت ... رسول الله صلی الله علیه وسلم و حضرت حق تعالی و

تقدس انیست -

فصل ذکر انست که در مصابیح فرموده است من صلی علی صلوة صلی الله علیه عشرا وحطت
عنه عشر خطیئات ورفعت له عشر درجات درین محل قطب العالم فرمودند قال علیه
السلام من صلی علی مرة لم یبق من الذنوب ذرة هم دران محل قطب العالم
قدس سره فرمودند که این حدیث از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم طریق شعر
واقع شده و در قرآن مجید آمده است وما علمناه الشعر وما ینبغی له یعنی تعلیم نکردیم یا محمد
را شعر و نباید و نشد او را این کار که فائده آن اندک است و مشقت بسیار و خود جواب فرمودند
که حدیث مذکور بر صورت نظم و شعر بقصد رسول الله واقع نشد چنانچه علیه السلام فرمود انا النبی
لا الکذب وانا ابن عبد المطلب تم کلامه یا آنکه بگویم در کتب فقه
شعر را بر وجه قلت در حکمت یا در نصرت اسلام یا در ثنای حضرت علام جایز میدارند پس
حدیث مذکور بطریق شعر از رسول الله علیه الصلوة والسلام نیز بر وجه قلت باشد و بر وجه قلت گفتن
در فن شاعری داخل نشود

نقل است که امام شافعی رحمة الله علیه را بعد ممات بخواب دیدند از حال وی پرسیدند که خدای
تو چه کشید و حق سبحانه تعالی ترا چه بخشید گفت ما نفعنی علم ولا عمل کما نفعنی خمسة الا
صلوة وقد غفرلی الی بهذه الصلوة التی اصلی علیه و آن خمس الصلوات این است
اللهم صلی علی محمد بعدد من صلی علیه وصل علی محمد بعدد من لم

وسزاوار این ایشان مغفور باشند و در بهشت روند درین محل حضرت شیخ عمر بهاری فرمودند
که عبد الله پدر رسول الله صلی الله علیه وسلم در عذاب تخفیف است از ابوطالب زیرا که عبد الله را
دعوت رسول الله نرسیده و ابوطالب را دعوت کرده فاما ایشان قبول نکرد حضرت شیخ سعد
بره مضجعه درین محل در شرح رساله مکیه می آرند که چون این فقیر ملفوظ سید محمد دیده ره نوشته
یافت در ام المعانی می نویسد که رسول علیه السلام در حج وداع مرتضی علی کرم الله وجهه را
بجای فرستاده بودند چون آنحضرت مراجعت نمودند رسول الله علیه السلام فرمودند که یا علی
شنیدی که خدای تعالی با من و دوش چه کرامت کرد گفت نشنیدم یا رسول الله رسول
علیه السلام فرمودند که دوش حلقه گرفتم و ابوطالب و والدین خویش را مغفرت خواستم
فرمان شد که ختم مقتضی الست بر من آنکه بیگانگی من و به نبوت تو ایمان نیارد و بتان را باطل نداند
او را بهشت ندهم و خلاص از دوزخ نکنم برو بر فلان شعب یعنی بلندی زمین والدین خویش و
ابوطالب را ندا کن تا زنده شوند و پیش تو آیند و تو دعوت کن تا ایمان بتو آرند ایشان را از
عذاب خلاص بدهم همچنان کردیم و بر بلندی رفتیم و ندا کردیم یا اباه یا اماه یا عماه هر
سه تن خاک از سر افشاندند و برخاستند گفتم شما را بدانچه من مبعوثم حقیقت آن معلوم شد
و وحدانیت خدا بشما محقق معلوم شد و بطلان بتان پیش شما ثابت گشت گفتند آری ما را
محقق و معلوم شد که خدای یکی است و بتان باطل اند و تو پیغامبری برحق ایشان را مغفرت
و کرامت شد خوش و خورم باز بمرقد خویش رفتند و هم در ام المعانی دیدم که این سخن غریب است
و در کتاب دیگر ندیدم و این ایمان مغفرت مخصوص هم درباب ایشان باشد کسی را بدین قیاس

فقلت یا رسول الله یؤذونک لیبسطن علیّ فقال احتملهم ـ

نقل است ذکر افتاد که مصاحب همواره کسی می باشد که مال و ارد آن را در پی بار می بازد دران محل قطب العالم قدس سره فرمودند که روزی حضرت مصطفی علیه السلام فرموده بودند که وقتی از مکه بمدینه هجرت خواهم کرد چون آن سرور علیه السلام قصد بیرون آمدن از مکه نمودند صدیق اکبر رضی الله عنه را پیش در استاده دیدند فرمودند ای ابوبکر ترا که خبر کرد از بیرون آمدن من ابوبکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله روزی فرموده بودند که وقتی که هجرت خواهم کرد از ان ساعت در انتظارم و هر شبی ساعت قناعت پیش درت می آیم و تفحص حال تو میکنم تا بدین سعادت رسیدم که در رکاب تو می باشم ه

هر که او همرنگ یار خویش نیست	عشق او جز رنگ و بوی بیش نیست

فصل نقل است ذکر در زهد افتاد که یکی از تابعین انگور نمیخورد پرسیدندش که انگور را چرا نمی خوری و حضرت مصطفی علیه السلام خورده است و حق سبحانه تعالی بندگان در خوردن انگور تمامی سنت می نهد قوله تعالی فانبتنا فیها حبا و عنبا گفت میدانم که پیغامبر علیه السلام خورده اند لیکن نمی دانم که شفعاً یا وتراً خورده اند مادام که طریق خوردن تحقیق نشود چگونه خورم نباید که مخالف سنت افتد

درآن محل قطب العالم فرمودند که امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمه الله را معتاد بوده است که در هر شبی سیصد رکعت نماز با شرایط و آداب حضور تمام میگذارد ناگاه روزی شنیدند که مردی به یکی میگوید که این مرد در شب پانصد رکعت نماز میگذارد امام اعظم علیه الرحمة از آن وقت پانصد

يصلی علیه وصل علی محمد کما تحب وترضی ... يصلی علیه وصل علی محمد کما امرتنا بالصلوٰة علیه وصل علی محمد کما ینبغی الصلوٰة علیه -

درین محل حضرت شیخ سعدیرد مفصحه ذکر کرده اند که شبے از خواب بیدار شدم و بعد از ادائے تهجد در مطالعه سبق اشتغال نمودم و بعد ران حین غنودگی چشم حاصل شده ناگاه دو کس را دیدم که یکے بسوے دیگرے اشارت کرد و بشارت داد و گفت این محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم است هم در خواب جمالِ جهان آراے راسعادت دارین دانسته روے حقیر خود را بر پاے مبارک آنسر در مالیدم و بوسیدن پا مبارک را دولت کونین انگاشتم حضرت مصطفے علیه السلام بعبارت فارسی گفت و این مرسیفت که تو این پنج درود را بخوانی ؟ اللهم صل علی محمد بعدد من صلی علیه تا آخر انجکم لما سمعت من بلفحدات نوشتمن و گفتن این بشارت واجب دید که طالبان آن درود را بخوانند و سلف را عادت است که ترغیباً للطالبین دقیقات غیبی را کشایند و طالبان را بسوے حضرت خدای رسانید۔

چنانچه امام احمد حنبل رحمه الله گفته است که دیدم پرور دگار خود را هزار کرت پرسیدم بچه نجات باشد از عذاب و شدت خدا تعالے در هر باری بخواندن قرآن بحضور را ذبان فرمود پس پرسیدم که فهماً او بغیر فهم گفت خداوند تعالی فهماً او غیر فهم

نیز حضرت ممشاد دینوری رحمة الله علیه گفت بدیدم رسول الله علیه السلام را در خواب گفتم یا رسول الله هست که انکار میکنی از سماع صوفیان رسول الله علیه السلام فرمود هیچ انکارے ندارم ولیکن بگو مر صوفیان را که پیش از سماع آغاز کنند بقراة کلام ربانی و ختم کنند بعد فراغ سماع

و امام مشوش می شدند بحضرت خدای عز و جل تضرع و زاری نمودند ای بار خدای در
اجتهاد من جماعت نماز فرض افتاده است و خلق مرا مدام مزاحمت میدهد و از ازدحام ایشان
خوش ندارم مرا ببلای مبتلا کن که جماعت از من ساقط شود تا بیرون خانه نیایم و از ازدحام خلاص
یابم و در کنج خانه بی تشویش مشغول باشم ما شغلک عن الحق فهو ضم والشهرة آفة
والخمولة راحة خدای تبارک و تعالی دعا را او مستجاب کرد و بادی را مسلط ساخته که امام جا مانده گشتند
و بیرون آمدن نتوانستند۔

و نیز **قطب العالم** قدس سرہ فرمودند که در حسرت نامه مولانا ضیاء الدین برنی آورده است
که هارون رشید خلیفه بغداد که عم زاده مصطفی علیه السلام بود شبها بزیارت امام داؤد رحمه الله
و زاهدان دیگر رفتی و ایشان با هارون رشید ملاقات نمیکردند بعضی توابع او ملامت کردند که
او لوالامر عم زاده مصطفی علیه السلام باشی رفتن تو بر در زاهدان و گدایان نیک نمی نماید هارون
جواب داد اگرچه ایشان ملاقات نمیکنند اما رفتن من محض برای خداست تا یک دو ساعت
عمر خویش را بخواری بدل میکنم که کفارت دنیاداری گردد و چشم ثواب هم دارم و ایشان دنیا را
از دوستی خدای تعالی دشمن گرفته اند از آن جهت مرا در دنیا نمی طلبند و نمی بینند و بعضی بهارون رسانیدند
که امام داؤد شبهای جمعه بر در همسایه خود بکاسب و تارک دنیا است میرود اگر خلیفه او را واسطه
سازد شاید که با داؤد ملاقات میسر گردد شبی خلیفه پیاده بر در همسایه داؤد طائی رفت آمد و بعد از
پیش آمد که من مردی مسکین ام از کسب اوقات اهل و عیال میگذرانم بیش چون من گدای
خلیفه روی زمین آید کدام غرض امیر المؤمنین از من کشاید و اگر اهل بغداد شنوند که خلیفه پیاده پیش

رکعت برخود التزام نمودند و فرمودند که صحابه را رضی الله عنهم بچه است که اگر کسی ایشان را شل این گمان میکرد اگرچه ایشان را آن افعال حسنه اقوال نبودی خود از گمان وے ثابت میکردند تا تحت یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا داخل نکردند بار دیگر خورد سالی در راه گذرے گفت که این مرد در هر شبے هزار رکعت نماز میگذارد از آن وقت هزار رکعت التزام نمودند و باز وقتے در راهے میگذشتند که شخصے گفت که این مرد تمام شب قیام دارد و پهلو را حست اصلا نمی آرد امام مسلمانان عهد کردند که بعد ازین شب خواب نکنم از آن روز تا سه سال نماز فجر بوضوء عشا ادا میکردند۔

نیز قطب العالم قدس سره میفرمودند که امام داؤد طائی رحمة الله علیه از اتباع صحابه زهاد بودند رضی الله عنه و هم از آن خانه خراب داشت نیمی سایه و نیمی در آفتاب می بودی چون آفتاب بلند می شد والده مشفقه ایشان سایه میکردند و امام داؤد در اشتغال بحق همچنان مشغول بودی که از گرمی و سردی شعور نداشت تا روزے قضائه والده بکارے مشغول شدند و بر امام سایه نکردند امام داؤد همچنان در آفتاب مشغول بحق ماندند والده گفت اے پسر چرا بسوے سایه میل نکردی و در آفتاب می سوزی امام گفت اے مادر مشفقه با حق چنان مشغولم که از گرمی آفتاب بی خبر ندارم ؎

تا ذوق درونم خبرے میدهد از دوست	از طعنهٔ دشمن بخدا گر خبرے هستم

نیز قطب العالم قدس سره فرمودند که نزدیک امام داؤد طائی رحمة الله علیه جماعت نماز فرض است چون امام برائے جماعت نماز بیرون آمدی خلق برائے ملاقات آدمی شتافتی تا ازدحام می شد

ازان جهة بتو ملاقات نمیکنم و از تو چیزی نمیگیرم که کیف کان درمیان خلق بزهد مشهور شدم
اگر با خلیفه ملاقات گردانم و از وی چیزی بستانم پس هر که بعد از ما زهد اختیار کند او بداند که از ملاقات
بادشاهان و زر ستدن از ایشان زهد باطل نمی شود زیرا که داود طائی ملاقات کرده است و زر ستده
است اما اگر خلیفه بر در من باز برای آن می آید که در قیامت او را حساب دنیاداری نپرسند
پس بگو که دامن عاشقی از عاشقان خدای باید گرفت و در حمایت او خود را باید انداخت تا از آن
هیچ که می ترسد خلاص یابد و بزاهدان این غرض حاصل نشود و آنچه دانستم بخلیفه رهنمونی
کردم در حق آنکه او بر من می آید گذاردم خلیفه این پند من خواه بشنود و خواه نشنود وا رود آن چون خادم
خلیفه سحر پیش زاهد آمد جواب داود را باد گفت تا بخلیفه رساند۔

و قطب العالم میفرمودند که روزی هارون رشید خلیفه از امام ابو یوسف رحمه الله مزاحم شد که
بوسیله ایشان با امام داود طائی ملاقات کند امام ابی یوسف رحمه الله قبول کردند و یکدیگر همراه
بدر خانه داود رسیدند و خبر کردند والده داود بیرون آمد امام ابی یوسف رحمه الله گفتند که پسر
خود را بگو که خلیفه میخواهد که زیارت بکند اگر اذن باشد من و خلیفه در آییم امام داود جواب دادند که ای
امام بخلیفه بگو که در کاری که وی را بهتر نماید مشغول باشد و من مشغولم بکاری که مرا بهتر می نماید
کل حزب بما لدیهم فرحون وللناس بما یعشقون مذاهب باز امام ابی یوسف
بوالده امام داود گفتند که به پسر خود بگو بحق علمی که تو از من آموختی اذن بده که خلیفه بر تو بیاید تا از خلیفه خرسند
نشوم امام داود جواب دادند که ای امام همین علم تو مرا باز میدارد از ملاقات خلیفه و از تو خوانده ام
ساویه وجه الظالم یسود القلب ولی را که سالها بنور محبت منور گردانیدم روا ندارم که بدیدن

پیش آمده بود برما هجوم نمایند از غایت تشویش ایشان از کسب . بدرمانم نفقهٔ فرزندان من از کجا شود
خلیفه چون آن مرد را در غایت صدق و بیچارگی دید معذرت او را شنید دو صره دینار زر پیش
او نهاد آن مرد زاهد گفت که مدتی است که در کنج خانهٔ خود چند رکعت نماز میگذاردم و از رد و قبول خبر
ندارم و خبر این اندکے طاعت مالی ندارم که صدقه کنم و قوت ندارم که بجها روم و ترک عیال نمی توانم
که صبح گذارم و علم چنان ندارم که بدیگران رسانم این دو صره خلیفه را حکیم و بکدام قوت قرب خداے
بیت المال را بستانم و چگونه فرداے قیامت جواب این دو صرهٔ زر گویم زاهد این کلمات
میگفت خلیفه زار میگریست و بخدام خود سیفر مود تا هر دو صره را برداشتند و بعد تمام گفت اے زاهد
بتو حاجتے آورده ام توانی که حاجت من برآری زاهد گفت اگر ممکن بود تقصیر نمیکنم خلیفه گفت شنیدم
که شبهاے جمعه داؤد بر تو می آید او را از من بگو که اولوالامر و قریشی ام و از بنی هاشم و عم زاده رسول خدای هاشم پدر تو می آیم
مرا غلطی کنی تا اران عمل کنم و انان و غلط بسیار است رسول الله صلی الله علیه رسد ملاقات خود را چرا از ما دریغ میداری زاهد قبول کرد
که اگر شب جمعه داؤد پیش من آید پیغام خلیفه را باو رسانم خلیفه بسلامت باز گرد و بعد ازین بر در من نیاید اگر بار دیگر خلیفه بر در من
بیاید بغداد را ترک میدهم خلیفه گفت که چون تو پیش ما نیائی و مرا پیش خود نگذاری جواب داود طائی
را بمن که رساند زاهد گفت یکے از خادمان خود را بفرمایند تا در شب جمعه وقت سحر پیش من آید جواب
داؤد رحمة الله علیه ببرد خلیفه باز گشت چون داؤد شب جمعه پیش زاهد آمد پیغام خلیفه را باو گذرانید داؤد
از استماع پیغام خلیفه زار زار گریست و گفت من هیچ نمیدانم که خلیفه از ملاقات من چه میخواهد و
همدرین بغداد بسیار زاهدان از من بهتر هستند که زهد می ورزند و اگر من مشهور نبودمی خلیفه تمناے
ملاقات من نکردی و بر زاهد گفت بخلیفه برسان که من میدانم که تو اولوالامر و عم زاده رسول خداے

چیزے نماند داؤد را از میان برد ... امام ابی یوسف از اقبال استفسار حال او کرد مدد و ہرچہ باقی

چند مانده بوده در خاطر خود حساب کرده اند که خرج چند روزه او مانده است و دانستند که بعد تمامی خرچ

داؤد بحیات جاودانی خواهد رسید روزے که خرج داؤد تمام شد امام ابی یوسف شاگرد برا درستاد

که حال داؤد را در یابد که زنده است چون شاگرد پیش درخانه داؤد رسید خبر یافت که داؤد سحر ازین

سرائے فانی درگذشت و بملک جاودانی پیوست رحمه الله تعالیٰ رحمه واسعة تکلا

در شرح تعریف می آرد که امام داؤد شاگرد ابو حنیفه رحمهما الله تعالیٰ بود و فقیه ترین اصحاب

وے بود چنانچه امام ابی یوسف و امام محمد را در مسئلہ اختلاف شدی و داؤد را حکم کردندی

چون آن بزرگوار آن پیش او می آمدند بجانب امام ابی یوسف پشت نهادی و روے سوے

امام محمد آوردی و با امام ابی یوسف سخنی نگفتی و فرمودی که استاد ما را تازیانه زدند تا حکومت

قضا را قبول کند راضی نشدند و بزخم تازیانه هلاک گشتند و ابو یوسف قاضی شدند کسی که

طریق استاد خود خلاف کند من با وے سخن نمیگویم و چون از ان مسئلہ مختلف فیها پرسیدندے

اگر قول امام محمد درست تر بودے گفتی قول آنست که محمد گفته است و اگر قول امام ابی یوسف درست تر

بودے گفتی قول آنست و نام امام ابی یوسف بر زبان نراندی رحمهم الله رحمة واسعة۔

فصل نقل است ذکر متابعت بزرگان افتاده که رحمت خدائے بر پیروے نیکی

کنندگان است و تا قیامت یکے و دیگرے را متابع خواهد بود و تا جهان است چنین

خواهد بود پس رحمت خدائے بر کسی که پیروی متبوع خویش به نیکو و رضا جوئے بجا آرد و عمر عزیز هم

در آن صرف کند در آن محل می آید چنانچه فقیر حقیر سعد متابعت پیر دستگیر قطب العالم شیخ مینا

ظالم سیاه کرده ام از من بگذر امام ابی یوسف از والده داؤد گفتند من از خلیفه قول کردیم
که از تو ملاقات مکنانم هیچ حیله باشد که داؤد ملاقات خلیفه قبول کند تا از و شرمنده
نشوم والده بداؤد گفت بحق شیرے که من ترا داده ام با خلیفه ملاقات کن واز وے نیکی مدار
امام داؤد بحضرت خداے تعالی بنالید وتضرع بسیار نمود که خدایا تو مرا فرمودی که مراعات
اصحاب حقوق باید کرد و اصحاب حقوق مزاحم اند مرا معذور داری و درین کار مرا معذب نگردانی
امام داؤد گفته اصحاب حقوق قبول کرد بشرط آنکه خلیفه در شب تنها بیاید چون نیم شب شد
امام ابی یوسف وخلیفه هردو پیش امام داؤد رفتند امام داؤد علیه الرحمه چراغ را کشتند تا
روے خلیفه دیده نشود که رؤیةُ وجهِ الظّالمِ یُسوّدُ القلبَ امام ابی یوسف دست دراز
کردند که مصافحه کنند امام داؤد دست خود باز کشیدند امام ابی یوسف گفتند که اے داؤد چرا از
مصافحه من شک میکنی گفت اے امام دانم که دست تو بطعام خلیفه آلوده شده است و طعام
او از شبهات حرام خالی نخواهد بود لاجرم دست خود را کشیدم بعد ساعتی خلیفه هزار دینار پیش
امام داؤد نهاد و گفت این مال از میراث پدر بمارسیده است قبول کن امام داؤد گفت
اگر از تو قبول کنم از امام اعظم استاد من که از خاصه کسب خود چهار صد درم آورده بود چرا قبول نکنم
هدیه خلیفه را داؤد قبول نکرد چون امام ابی یوسف وخلیفه از مجلس برخاستند امام ابو یوسف از
والده امام داؤد پرسیدند که داؤد را قوت از کجا می شود مادرش گفت درمی چند از پدرش
میراث یافته بود معاشش خود را از ان می سازد و او را به بقال سپرده است هر روز دانگی از ان
قوت می سازد و هیچ کس نمی پروازد و همیشه دعا میکند که بار خدایا روزے که این مال

و سند مریدی از خواجه کریم الدین ... ند که از مهمات پیر اگرچه توبه بدیگرے جائز گفته اند هم توجه ندارد
نرسے اعتقاد و کمال و نرسے ارادت حال بعده خدمت شیخ نور برخاستند خواجه را کنار گرفتند و
دستار از سر فرود آوردند بخواجه عطا فرمودند خواجه قبول کردند و بسر خود بستند و گفتند که دستار قبول
توانم کرد اما کلاه محبت با وجود غیرت پیر که بر من حاضر و ناظر است قبول کردن چگونه توانم -

همدرین محل پیر دستگیر قطب العالم میفرمودند که روزے قطب العالم شیخ بهاء الدین ذکریا قدس سره
پالکی سوار میرفتند کهارے مانده شد که پالکی نمی توانست برداشت یاران و مریدان بحسن اعتقاد
بنوبت پالکی مخدوم را برمی داشتند تا آنکه قلندری که مرید بندگی مخدوم نبود پیدا شد پالکی مخدوم را برداشتند
همراه کهاران دیگر بمنزل رسانید بندگی مخدوم را غنودی حاصل شده بود یاران و مریدان بندگی مخدوم
آن قلندر را یاری نهادند چون بمنزل فرود آمدند بندگی مخدوم را معلوم شد که از راه دور قلندر پالکی برداشته
آورده است بندگی خوش حال شد و نزدیک خود طلبیدند لعاب مبارک خود در دهن آن انداختند
قلندر را حالتے دیگر پدید آمد و یکے از واصلان حق گشت ه

دگر کردند خوبان شیوهٔ حسن
حسن را هر سخن طرزی دگر شد

قلندر از غایت خوشی رقص میکرد و میگفت که پیر من مرا نعمت ایثار کرد و از راه غفلت در راه حقیقت
برد یاران و مریدان بندگی مخدوم زبان عربده کشادند که اے قلندر قلندری بگذار حالیا ترا بندگی
مخدوم ما ایثار نعمت کردند پیر تو اینجا کجاست قلندر گفت اے عزیزان تا آنکه پیر من مرا قبول نمیکردی
بندگی مخدوم قبول نمیکردند و گفته اند که قبول اهل دل مقبول جهان باشند بندگی مخدوم بر آن قلندر از
راه انصاف بغایت منشرح شدند و نعمت بر نعمت ایثار کردند فرمودند یاران شیوهٔ اعتقاد

[illegible] دارد و محبت [illegible] بر امید تمام است که بطفیل
مجتبی و الفتی که با پیر دارم فردا قیامت در حضرت جل و علا شرمنده نمانم مصرعه

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان

و این خاکسار گنهگار درمانده نفس اماره اگرچه شایان بمقام پیران نبود لیکن چون پیر دستگیر قبول حضرت معلا خویش گردانید جامهٔ خلافت در برم نهاد هزار در هزار بطفیل پیر دستگیر امیدوارم لا تقنطوا من رحمة الله همیشه بر زبان دارم و پیر دستگیر قطب العالم شیخ مینا قدس سره را ارادت و خلافت از سلطان العاشقین زین الحرمین الشریفین شیخ سارنگ قدس سره بوده است و همیشه پیر دستگیر قطب العالم در اتباع پیر خود قولاً و فعلاً می بودند و جز پیر خود بدیگرے توجه اصلاً نداشتند و می فرمودند که مرید اگر در حال حیات بدیگرے در اتباع و تلقین توجه کند او را بهره نبود و با وجود پیر از دیگرے کلاه محبت ستدن و خلافت قبول کردن جائز نبود و اگر از پیر دستگیر قطب العالم غیر مرید کلاه محبت می طلبیدی می پرسیدند که پیر تو زنده است اگر میگفتی زنده است کلاه محبت نمیدادندی و می فرمودند که این قدر محبت هم با پیر خود پسند کن هر چند که محبت و ربط دل با پیر بسیار بود ترقی زیاده تر شود و همی فرمودند که خواجه کریم الدین نویسنده سلطان ابراهیم که عم من بودند ارادت از حضرت مخدوم جهانیان جلال الدین قدس سره داشتند وقتے بملاقات خدمت شیخ نور رسیدند خدمت شیخ نور کلاه محبت پیش آوردند خواجه کریم گفتند که بزرگی مخدوم را اعتقاد بسیار داریم لیکن با وجود محبت پیر با دیگرے محبت کردن نمی توانم که محبت دو چیز در یکدل نمی گنجد و آن قدر محبت که با بندگی مخدوم کنم همان قدر با جلال الدین چرا نکنم خدمت شیخ نور برین گفتار بغایت خوش شدند و فرمودند یاران طریق اعتقاد

پیر دستگیر گویاند کاذب و مفتری . . از جملهٔ تابعان و صادقان بود و بهره دینی بیابد مصرعه

چراغی کذب را نبود فروغی

افسوس هزار افسوس که در کذب و افترا بر اولیاے خداے دلیری می نماید و خلقی را بدغا بازی که زایشان سود دینی نباشد می رباید قال الله تعالی یوم القیمة ترى الذين كذبوا على الله وجوههم مسودة ای کذبوا علی اولیاء الله یعنی آنکسان که بر اولیاء خدا کذب و افترا میکنند فردا ے قیامت حق سبحانه تعالی رویہای ایشان را سیاه کرداند و در مقام خواری دارد نعوذ بالله منها باشد که حق سبحانه تعالی چنین کسان را توبه نصیب کند و از کذب و افترا اولیاء خداے انابتی بخشد۔

اے عزیز بعضے بزرگان دین صاحبان راه یقین با آنکه مرشدان کامل خلافت عطا میکردند امتناع آوردند دست خود را نه آلوده اند و بعضے با آنکه اجازت و خلافت صحیح داشتند دست به دعوت نکشادند درین محل چون قطب العالم را وقت فوت نزدیک رسیده بود شش ماه با کسی سخن نمیکردند و اکثر در حجره مے بودند شخصے در حجره در آمد یک پیراهن پوشیده برآمد و گفت که قطب العالم مرا خرقه عنایت فرمود آخر قطب العالم ظاهر کردند که خلافتست و شیخ قادن قنوجی هم دعوی خلافت کرده بودند خلاف واقع بود۔

درین محل قطب العالم شیخ مینا قدس سره فرمودند که بندگی قاضی فخر الدین بجلوری قدس سره مرید بندگی شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس سره بودند و خلافت از بندگی مخدوم نداشتند بعد فوت بندگی مخدوم شیخ نظام الدین مخدوم قاضی فخر الدین بملاقات بندگی شیخ نصیر الدین محمود رسیدند

[illegible] که کار مریدی چنین باشد بجز ربط و بال با پیر کارے برنیاید آرے
اعتقاد چیزیست البته بجائے میرساند

قطب العالم همدرین محل فرمودند وقتے حضرت مجتبی صلی اللہ علیہ وسلم را بالشکر کفار جنگ واقع شد کافران علم خود را می آوردند و در میانه می داشتند اہل اسلام اگرچه بسیار بودند علم ایشان گرفتن نمی توانستند و فتح میسر نمی شد بلکه کفار غلبه میکردند و مسلمانان منهزم میشدند تا آنکه امیر المومنین علی رضی اللہ عنه گفتند در علم چیزیست که از آن علم با ایشان یکقدم بیشتر کردن نمی توانیم اگر میسر باشد درین کرت همان علم را بدست آریم امیر المومنین علی کرم اللہ وجهه با لشکر مسلمانان حمله کردند علم را بدست آوردند تا کفار منهزم گشتند و بعضے اسیر گشتند و بعد فراغ جنگ علم را کشودند درون علم آیة شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهٗ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَالْمَلٰٓئِكَةُ وَاُولُوا الْعِلْمِ قَآئِمًا بِالْقِسْطِ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ اِنَّ الدِّيْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ سپخته جامه بتعظیم تمام پیچیده یافتند یکی از اسیران از آن حالے پرسیدند گفت با همه در پناه این آیة بودیم و بر شما غلبه میکردیم گفتندش ما تمام قران داشتیم و غالب نمی شدیم در پناه یک آیة چگونه شما غالب می شدید گفت اعتبار باعتقاد است اگرچه شما تمام قران با خود داشتید کم اعتقاد بودید و بر ما یک آیة بود و اعتقاد بسیار بود۔

فصل حضرت شیخ سعد ذکر کردند سلطان العاشقین زائر الحرمین الشریفین بندگی شیخ سارنگ را خبر پیر دستگیر قطب العالم شیخ مینا قدس سره و مخدوم مولانا حسام الدین صوفی خلیفه بنود و نبیسه صاحب سجاده شیخ محمد بود چنانچه پیر دستگیر قطب العالم شیخ مینا قدس سره را خبر این سعد بڈهنی و برادر زاده صاحب سجاده شیخ قطب الدین دیگرے خلیفه نبود و غیر آن هر که از خلفا ر

عجب‌تر آنکه مردمان خود را بدروغ و دغا منسوب بخلافت پیری سازند و عمر عزیز خود را هم بدغا و کذب بازند آری ای عزیز جهان از مفتریان و کاذبان در هر عصری خالی نبوده و نخواهد بود چنانچه بر بندگی سلطان العاشقین شیخ سارنگ دو نفر نسبت بخلافت بدروغ کردند و عمر را همه بکذب بسر بردند و بعضی از بزرگان سلف نیز بسیاران همین نوع خاستند و با بزرگان دغا باختند که نامهای ایشان نوشتن فائده ندارد و الله اعلم بما ملهم و بعضی بودند و هستند که ثبوت خلافت در حالهٔ خواب کردند که پیر من مرا در حاله خواب خلافت داد معلوم است که بخواب حکمی از احکام شرع ثابت نمیشود و ثبوت خلافت تعلق بحیات زندگی دارد چگونه ثابت شود و شخصی که بر بندگی قطب العالم نسبت خلافت بدروغ کرد نام وی نوشتن فائده ندارد و کذب و دغابازی وی بر خاص و عام من الشمس و القمر ظاهر است ای عزیز فردا معلوم شود تا پردهای کیان دریده شود و بر ایشان چه حکم رود

سوف ترى اذا انجلى الغبار	افرس تحتك ام حمار

ای عزیزان اگر بنظر انصاف ببینید بالیقین بدانید که همین کلاه مریدان حجاب راه میشوند و از راه ثواب براه بطالت می برند

راه را با چاه آمیزش مدان	چاه جز در زیر قعر چاه نیست
چند گوی راه را همراه کو	ای پسر این راه را همراه نیست

بلند همت باید تا همه بندهای نفسانی و شرعی بگسلد و متوجه بجناب الهی گردد رئیس عارفان و محتسب درویشان پیر پیر قطب العالم شیخ قوام الحق و الدین فرمایند قدس سره

بندگی قاضی محی الدین بعضے صوفیان را که در خانقاه مخدوم شیخ نصیر الدین مشغول بودند شفاعتے
کردند که چه باشد که ایشان را عطا جامه خلافت شود بندگی شیخ نصیر الدین امتناع آوردند
فرمودند که هیچ یکے لائق نیست و خلافت و امانت پیران است در غیر محل ندهند و از محل دریغ ندارند
قال الله تعالی ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها لیکن اگر شما اختیار
کنید بهتر باشد مخدوم قاضی فخر الدین گفتند من نیز لائق آن نیستم اگر لایق می بودم شیخ
الاسلام شیخ نظام الدین قدس سره مرا خلافت عطا می فرمودند مخدوم شیخ نصیر الدین گفتند آن زمان
لایق نبود ید الحال لائق آن باشند قاضی فخر الدین عرضه کردند عجب مے فرمایند پیر مرا آن نظر بوده که مبتدا
و منتهای مرا علم بوده است هر چند که مخدوم شیخ نصیر الدین کوشیدند بندگی قاضی فخر الدین قبول نکردند
متعلل پیش آمدند۔

و نیز **قطب العالم** فرمودند که روزے خواجه بر مخدوم شیخ عبد العزیز ساکن قصبه بنگرمو که خلیفه بندگی
شیخ نظام الدین قدس الله روحه بودند آمد التماس نمود تا در ارادت در آید مخدوم عبد العزیز امتناع
آوردند و کلاه ندادند خواجه گفت که چندے درویشان دوکان دارند و کلاه ها میدهند مخدوم با وجود
خلافت شیخ الاسلام شیخ نظام الدین و چندین کمال چرا دوکان قرار نمیکنند عبد العزیز تبسم
کردند فرمودند آرے همچنین است فقیر اسباب دوکان داری دارد لیکن قرار کردن دوکان نیست
نمی افتد الشهرة آفة والخمول راحة شیخ نظام الدین نیز معاف خواهند کرد سبحان
الله بزرگان و صادقان بدینگونه احتراز می نمودند و با آنکه خلافت صحیح از مقام رفیع داشتند دست
بیعت نمیکشودند تم کلامه۔

فرمودند که مرا فراموش شده است تا طاهران زمان طلبیدند که آنچه را در کتاب‌اند طریق پیشوا ز ساختند

هم درین محل قطب العالم فرموده اند که روزی خواجه جنید رحمة الله علیه در حجره خویش مشغول بودند خواجه حسین منصور آهسته از طرف در نظر میفرمودند خواجه جنید دریافتند فرمودند کیست که طریق دزد نظر میکند دانم که هوس دار داز دزدی باشد که بردار خواهند نهاد خواجه حسین منصور فرمود گفتند که روزی که مرا بردار خواهند نهاد و ترا ازین جامه خواهند کشاند و این جامه از تو بیرون خواهد افتاد تا چون وقت آن رسید خواجه حسین منصور نعره انا الحق برآورد متعلمان ظاهری که ایشان را جز رعایت شرع کاری دیگر نباید کرد بر کشتن و دار نهادن حسین منصور کتبه کردند بعد کتبه متعلمان استفتا برای کتبه پیش خواجه جنید بردند خواجه جنید که اهل باطن بودند در کتبه درنگ نمود چون شب شد بحضرت خداوند تعالی در مناجات شدند بارخدایا چه حکمت است که حسین منصور را برین نوع میکشائی تو قادری و تخلیص او میتوانی در سر خواجه جنید فرو خواندند ای جنید ترا خوش نمی آید که دوست بما پیوندد آری همچنین است هر که سر ما را آشکارا کند و در صحرا افگند لاجرم ما دیدار در صحرا بدانهیم که افشاء سر الربوبیة کفر ما چون بامداد شد متعلمان باز جمع شدند و از خواجه جنید رحمه الله علیه برای کتبه مزاحم گشتند خواجه حسین که مست الست بود نیز رسید و کشتن خود را شایع نمود خواجه جنید در کتبه درنگ میکرد خواجه حسین منصور گفتند ای جنید چرا در کتبه درنگ مینمائی پیغام شب کار نمی فرمائی زود باش بدانچه فرمان شده است نگاه دار و در کتبه کردن درنگ نه انکار خواجه جنید علیه الرحمة درون خانه رفتند که جامه صوفیان پوشیده بودند

واهان بست فقر و با خلق ساختیم ... مردو ... از خلق زمانی بکن فرار

تفرید رو نداد و ز تجرید هی نصیب ... اے عالم زمانہ تو شد هی ز حق بدار

حاصل نشد وصول و تعید ندادر و ... با حق انکار بریم ز عیسیان آشکار

رو ترک خلق گیر چو خسران متبل است ... بے انقطاع قرب محال است هوشدار

چندین هزار مردم و بسیار حاضر اند ... زین مجمع عظیم تو یک منقطع بیار

و درین چنین زمانہ کہ رسوم دین باقی ماندہ است و اولیاء هادی و داعیان مهتدی روی ز نقاب آوردہ اند خود را مثل بوم نشان ساختہ اند در هر گوشہ و محلتی با این چنین کثرت خلافت کہ امروز ظاهر شدہ است اعتماد چگونہ توان کرد و با وجود تفرقہ باطنی و بے جمعیتی کہ خود را مثل جنید و شبلی رحمهم اللہ پیدا اند و پیش خلق همچنان نمایند مخصوص ضلالت و خطا است عیاذ باللہ صحبتهم و سا و تیهم ○

دوزخ آسان بپیرند ایشان را نها کاملان ... این سگان را کے توان هم سنگ ایشان داشتند

و پیدا انکہ سلطان العاشقین زاید الحرمین شیخ سارنگ قدس سرہ را ارادت بندگی رئیس العارفین شیخ قوام الحق والدین بود و خلافت بجناب چشت و سهروردی از سید السادات سید راجو بخاری بودہ است و بندگی سلطان العاشقین شیخ سارنگ همیشہ در اتباع هر دو بزرگوار قولاً و فعلاً بودہ است و ذرہ از اتباع شان تجاوز نمی نمودند چنانچہ قطب العالم قدس سرہ میفرمودند روزے سلطان العاشقین شیخ سارنگ قدس سرہ لباچہ طریق بارانی کہ پوشش علماے دنیا است پوشیدہ بودند عرض کردیم کہ تحقیق است کہ بندگی شیخ قوام الدین لباچہ را بطریق بارانی نپوشیدہ اند

برہم زنے وما امر الساعة الا کلمح بالبصر و تو ہمچنان بخواب غفلت مغرور

بفریب و زینت دنیا مسرور و بزرگان صادقان از جہان سفر کردند نشستے طالبان

دنیا و غافلان عقبی بماندند روز بروز کار دنیا ہم تر میگردد و از دین قلیل و قاصے ماندہ

بود امروز آنہم نمی نماید بکلی مندرس گشتہ قطب العالم قدس سرہ بارہا می نالیدند و این

بیت میخواندند

نہ طفلے بر سر بامی نہ برنائے بکوی — نہ پیرے بر در مسجد ہمین خالی ہمان خالے

عزیز من تا از غیر بکلی اجتناب نہ نماید طہارت باطن حاصل نشود و قال بعض المشائخ من

عبد الله بلا علاقة سقی الله لہ شرابا من سلسبیل المحبت شیخ الاسلام

نصیر الحق والدین قدس سرہ می فرمایند

این رہ ما بوی عدم مے زند — کیست درین رہ کہ قدم می زند

ہرکہ درین راہ مجرد رو است — بر سر کونین علم مے زند

در دل محمود اثرے نیست زان — لاف محبت بہ ستم مے زند

رئیس درویشان محتسب عارفان شیخ قوام الحق والدین قدس سرہ میفرمایند

میران سمند وحدت پامال کن دو کون — اے شہسوار قریب چہ زیبا صفدرے

اے عزیز زمری از طہارت باطن قطب العالم قدس سرہ میفرمودند کہ بر مہتر ابراہیم صلوٰة الله

علیہ کہ خلیل الله بود ملائک طعنہ میکردند کہ مال و نعمت و گوسفندان بسیار دارد و دل وے بدان مشغول

است خلیل الله چگونہ بود حق سبحانہ تعالے جبرئیل را بصورت آدمی فرستاد تا بتکرار نام حق سبحانہ تعالے

بیرون آوردند بارانی که خاصه متعلمان روزگار و مفتیان اهل [ظاهر] بهانت پوشیده بیرون آمدند قلم بدست گرفتند هر چند که میخواستند که کتابت کنند اشک چشم فرصت نمیداد هاے هاے بگریستند ونعرها بر آوردند و بد آنچه مامور بودند بضرورت بجا آوردند و کشتن منصور کتابت کردند۔

بدانکه رئیس العارفین شیخ قوام الدین را ارادت از شیخ الاسلام شیخ نصیر الدین محمود اودهی قدس سره بود و خلافت از قطب العالم بندگی مخدوم جهانیان سید جلال الدین قدس سره بوده است و قطب العالم سید راجو را نیز از بندگی مخدوم جهانیان برادر کلان خود بوده است و بندگی مخدوم جهانیان را خلافت از شیخ الاسلام شیخ نصیر الدین محمود و از محلهاے دیگر بسیار بود چنانچه از جانب حضرت شیخ زکریا قدس سره بوده است لیکن چون ولایت هند ولایت چشت است اغلب و اکثر کلاه چشت میدادند و از شیخ الاسلام شیخ نصیر الدین محمود و مشائخ دیگر تا بحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم خلافت هر کسی معروف و مشهور است چنانچه در شجره چشت و سهروردی مسطور است هر یک بزرگان یکی بدیگرے متابعت داشتند ذره از رضای ایشان تجاوز نداشتند هر کرا متابعت پیر با صدق و اخلاص بود گوی دولت وارین بود۔

فصل ذکر افتاد که مرید صادق آن باشد کلاً و جملةً توجه بخداے آرد و دوام دل با شیخ دارد و از سر ارادت تمام روحانیت شیخ را حاضر داند در همه احوال و از راه باطن از وی استمداد کند و در وقت ظهور شیاطین و صفات نفس اماره در ظل ولایت او گریزد و خود را پیش شیخ کالمیت تحت یدی الغسال گرداند غفلت جوانی و شغل بلایعنی تا یکی وے بجهان وامروز همچنین دریغا مَنِ اسْتَوٰی یَوْمَاهُ فَهُوَ مَغْبُوْنٌ وقت غنیمت است اجل در کمین قیامت در رسد تا یکے

اسپ میرانند صید روی سوی ابراہیم اورد و گفت الهذا خلقت یا ابراهیم یعنی برائے

این صید افگنی آفریده شده ی تو ابراهیم فزعی و خوفے برابراهیم غالب گشته بیهش گردیده بزن فریاد

میکرد و بعد آنکه بهوش آمد تائب گشته دل بر طاعت و محبت حق تعالی نهاد و سلطان عارفان گشته و

جان عزیز خود را همدرین محبت در داده

بسوزان لشکر و خانه سرای و باغ بستان هم	کسی کو انس حق جوید مقام اوست ویرانی
زمین زن تاج نخوت لیس آنگه ترک عالم گو	کسی کو قرب حق جوید نخواهد عالم فانی

و روایت دیگر مشهور است -

و نیز قطب العالم قدس سره فرمودند که فضیل عیاض قدس الله روحه اگرچه قاطع الطریق بود

لیکن با این همه ترس خدا داشت روزے اصحاب او کاروانے را تاختند و اشیای ایشان

بسیار برداشتند بعد از فراغ غنیمت بطعام خوردن شروع نمودند ناگاه یکی از کاروانیان از انها

پرسید که مهتر شما کیست گفتند که همراه ما نیست و اشارت بسوے درختی نمودند که زیران درخت

نماز میگذارد گفت وقت نماز نیست گفتند نوافل می برد ازند گفت با شما طعام نمی خورد گفتند که روزه

است گفت ماه رمضان نیست گفتند روزه تطوع میدارد کاروانے متعجب شده بر فضیل آمده دید

که نماز میگذارد با خضوع و خشوع تمام ساعتے ایستاد تا فضیل از نماز فارغ شد گفت اے عزیز

الضدان لا یجتمعان شنیدم که روزه میداری و دزدی میکنی و نماز میگذاری و مسلمانان

را میکشی نماز گذاردن و مسلمانان را کشتن چگونه بود فضیل از وی پرسید که قران خواندن میدانی -

گفت میدانم و این آیة را بخواند و اخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و

یاد کرد و گفت یا قدوس مال و نعمت و گوسفندان همه را ایثار روی او کرد خداوند تعالی بملایک خطاب کرد که ابراهیم دل بمال و گوسفندان ندارد و ملائک گفتند دل ابراهیم بر فرزندان است حق سبحانه بقربان کردن فرزند جگر گوشهٔ او امر کرد مطیع و منقاد گشته فرزند را بقربانی برد ملائکه را معلوم شد که دل با فرزندان هم ندارد دگاهے گفتند ابراهیم خود را دوست میدارد حق سبحانه تعالی چنان تقدیر کرد که نمرود لعین او را در منجنیق نهاده تا در آتش اندازد او را برائے دفع ظن ملائکه حق تعالی جبرئیل علیه السلام را فرستاد که خلیل را دریافت و گفت یا ابراهیم چه حاجت داری تا روا گردانم گفت اما الیک فلا و التفات به جبرئیل نکرد و تن در رضاے ایزدی نهاد و ملائکه چون حال وی را معاینه کردند اقرار نمودند که دل ابراهیم بر فرزندان و مال و گوسفندان نیست سزاوار خلت است و همراه حق قایم است پس که دعوے دوستی و طهارت باطن کند باید که متابعت خلیل الله نماید و ترک مال و فرزندان گوید ففروا الی الله برخواند بلکه ترک خود کرد تا سزاوار خلت گردد۔

نقل است که ذکر افتاد اے عزیز راس المحققین خواجه ابراهیم علیه الرحمه چون دل بر طاعت نهاد و از مخالفت باز ماند مشهور است که از ملک و جاه و سروری مردانه خاست و محبت غیری نه پرداخت جیفهٔ[له] مردار را یکبارگی بگوشه انداخت۔

درین محل قطب العالم قدس سره فرمودند که خواجه ابراهیم ادهم رحمة الله علیه را چون وقت آن رسید که از مخالفت باز ماند و قدم در طاعت و محبت نهد روزے به شکارگاهے رفته بود و بدنبال صیدے

له بمعنی مرده بدبودار ۱۲

درین محل قطب العالم قدس سره فرمودند که وقتی سلطان ابراهیم لشکر کرد و مخدوم قاضی
شهاب الدین رحمة الله علیه همراه بودند برای قضای حاجت بصحرا متوجه شدند ناگاه گذر ایشان
در راه طربآباد افتاد و از خیمهٔ فاحشه آواز گریه شنیدند متأمل شدند که در طربآباد گریه و حزن چه مناسبت
دارد و بیطاقت شده از اسپ فرود آمدند و زمانی متأمل ایستادند و از خوف گمان فاسد خلق
از در آمدن دران خیمه ملاحظه نمودند چون گریه بسیار شد و درون خیمه او رفتند و دیدند فاحشه تنها است
و میگرید چون فاحشه مخدوم را بدید گفت ای عزیز معذورم که حیض دارم هر حریفی که آمده است
بازگردانیده ام تو هم بازگرد مخدوم گفتند نمی بینی مردی متعلم و کسوت صلحا دارم و از حریفان نیستم عرض
کرد که موجب آمدن شما چیست فرمودند که گریه تو مرا آورده است بگو که گریه تو چیست جواب نداد
چون مخدوم مجد شدند برای کشف آن راز گفت ای عزیز امروز در خاطرم گذشت که مرا
فاحشه میگویند می ترسم نباید که خدای مرا سبب این نام فردای قیامت عذاب کند
مخدوم گفتند از تو فعل قبیح نمی شود گفت نعوذ بالله منها فعل قبیح از من صادر نمی شود هر حریفی که
می آید چنانکه بر شما عذر گفتم او را نیز بعذری پیش می آیم و باین حیله باز میگردانم مخدوم فرمودند
ای والیه حره هستی یا کنیزک گفت کنیزک شخصی هستم فرموده او را بجای آرم و در ینجا می
نشینم تمام روز بر مصلا بعبادت خدای تعالی مشغول می باشم و چون روان می شوم چهار حبل
که مولی بر من مطالبه معینه گردانیده است زیر مصلای یابم و او را مولا خود می دهم باز مخدوم پرسیدند
که اگر شب حریفی می آید و مولا ترا بان حریف می سپارد چه میکنی گفت درخانه که می روم همان لفظا
مراتب محرق چنان میگیرد که خبر از جان و جهان نمی ماند.

آخر سیئا عسی ان یتوب علیهم ایزد تعالیٰ فضیل را اعانتی کرد و هدایت بخشید تا توبه کرد و بخدمت خدای باز گشت۔

قطب العالم درین محل فرمودند که فضیل عیاض قطع طریق میکرد و از هر چیزی که میگرفت نام او و مسکن و نسب و تاریخ در اشیا را او در دفتر می نوشت بعد توبه خصمان را خشنود می ساخت وقتی دفتر مطالعه میکرد در نظرش آمد که از فلان جهود نیشاپوری چهل هزار دینار زر در فلان زمین چندین سال است که گرفته ام و او را خشنود نکرده ام پیش آن جهود رفت و گفت من فضیلم از تو چهل هزار دینار زر گرفته ام و اکنون توبه کردم و خصمان را خشنود گردانیدم مگر ترا و درین وقت چیزی ندارم بخدمت تو آمدم تا هر چه خواهی بکنی خواهی مزدوری فرمائی خواهی ببخشی جهود گفت حق من این بده که از تو خوشنود شوم فضیل ملازم در خانه جهود شد و او را در توریت خوانده بود که از امت مصطفی صلی الله علیه وسلم هر که بصدق توبه کند اگر خاک بدست آرد زر گردد اکنون من آنرا امتحان کنم جهود درون خانه رفت و همیان پر از خاک کرده در طاق نهاده و بیرون آمد و گفت من سوگند خورده ام که از تو زر بستانم فاما حیله میکنم برو درون خانه من که در فلان طاق همیان زر است بیار و مرا بده تا از تو خشنود شوم فضیل درون خانه جهود رفت همیان از طاق بیرون آورده پیش جهود ریخت آنقدر زر که فضیل از جهود گرفته بود همان قدر شد جهود گفت مس کفر من زر خالص گردانیدی مرا اسلام عرض کن که دین شما برحق است در حال جهود با هفتاد تن مسلمان شد۔

نقل است ذکر افتاد که اعانت قاضی بمنزله صد کوه است معلوم است که از اعانت خدای کار تا کجا کشد بہ بینی که توفیقات که از حد بشریت خارج اند بغیر اعانت آوردی نماید و بجز توفیق وی نکشاید۔

ای درد مرو ز سینه بیرون	زنهار که با تو کار دارم

وعلامت درد عشق آنست که صحبت کردن با اصحاب دنیا زهر قاتل نماید و از طلب دنیا و جاه سروری و مال و منال سرد گردد و از هوا بکلی فارغ شود خواجه ثنائی گوید رحمة الله علیه

نکند عشق نفس زنده قبول	نکند باز موش مرده شکار

دایم غم زده باشد بکلبهٔ احزان چنانکه عارفی گوید

هر غمزدهٔ قامت محبوب که دیدم	خاکی بسر انداخته دستی بکمرها

کار سلوک و امر تصوف کار هوش نیست که فلان جامها کوتاه می پوشد من نیز بپوشم یا فلان نماز بسیار گذارد ما هم گذاریم این راه کسانیست که از همه بیخبراند شب و روز بمخالفت نفس با نفس ستیزند و درد و حزن بدست آرند پس عشق با صدق بباز ند امیر خسرو فرماید

ایوان مراد بس بلند است	آنجا بهوس رسیده نتوان
این شربت عاشقی است خسرو	جز خون جگر چشیده نتوان

رئیس درویشان و محتسب عارفان شیخ قوام الحق والدین قدس سره فرمایند

این کار کی نیست که خیزند زسر و جان	این خانه خرابی ره هر بوالهوس نیست
سیمرغ تواند که کند خانه کوه قاف	این شیوه همون داند کار مگسی نیست

ازین محل قطب العالم قدس سره فرموده اند که مولانا حمید بدوانی دانشمند در عهد شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس سره اهل جاه بودند و سالها بشیبانی اشتغال داشتند روزی عنایت ازلی در رسید همه را ترک داده راه ملامت اختیار نمودند جامه و پیرایه زنانه پوشیده و یک رخسار سرخ

قطب العالم قدس سرہٗ میفرمودند تا آنکه بشر حافی بعد از توبه زندگی داشت سر و پا برهنه میبود و میگفت روزی که اعانت خدای تعالی بمن در رسید و توبه کردم همبرین گونه بودم حق سبحانه تعالی چارپایان را فرمان داد تا در ان مقام که بشر بود سرگین نه اندازند روزی در راه گذر سرگین دیدند گفتند مگر بشر رحمة الله علیه در جهان نماند چون نیک تفحص کردند دانستند که بشر حافی ازین سرای فانی درگذشته بود و جان بحق تعالی در سپرده رحمة الله علیه رحمة واسعة۔

فصل نقلست ذکر افتاد که این عزیز سالک و طالب را درد و محبت باید که سیر درین راه بی درد و عشق میسر نشود کسانیکه بنقد نماز و روزه خرسند گشتند از شوق مقامات و علو حالات بیخبر رفتند عزیزی گوید رباعی

آن کو بهزار جان گرفتار تو نیست	وان کو بهزار دل خریدار تو نیست
از پرده برون آی بکویش زنهار	رو باز کن که عاشقی کار تو نیست

دران محل قطب العالم قدس سرہٗ فرمودند که بسیار نماز گذاردن و روزه بیشمار داشتن و تلاوت قرآن کردن هر کس تواند اما حاصل کردن درد و محبت که سالک را اصلی عظیم است اندازهٔ هر کس نیست اصل درین راه درد است که درد درین پرده است و این بیت خواندند ؎

ما را همه درد درخوان می باید	نی زاهد نی حافظ قرآن می باید
صاحب دردی سوخته جان می باید	آتش زده بجانان می باید

و این مثنوی نیز بخواندند مثنوی

در سینه چو درد یار دارم	صد ملک ازین دیار دارم

بعده موانست بعده مودت بعده هوا بعده خلت بعده محبت بعده شفقت بعده تیم بعده وله بعده عشق

امّا موافقت آنست که دشمنان حق را چنانچه دنیا و شیطان و نفس را دشمن داری و دوستان حق را دوست داری و با ایشان صحبت کنی و فرمان ایشان را عزیز داری تا در دل ایشان جاے یابی چه هر کسے که در دل صاحب دولتے جاے یافت و منظور وے گشت صاحب دولت شد و برخورداری یافت ؎

تا نیفتد بر تو مرد پر انظر		از وجود خویش کے یابی خبر	

و موانست و میل آنست که از همه گریزان باشی و حق را همه وقت جویان باشی من انس بالله استوحش عن غیر الله -

و مودت آنست که در خلوت دل مشغول باشی بعجز و زاری با غایت اشتیاق و بیقراری -

و هوا آنست که دل را همیشه در مجاهده داری و آبسا گردانی چنانکه مصطفٰے علیه السلام شبها در نماز می ایستادی و پاے مبارک و آماس گرفتی -

و خلت آنست که پر کنی جمله اعضاے خود را بدوست و خالی گردانی از غیر دوست ـــ

و محبت آنست که از اوصاف ذمیمه پاک گردی و باوصاف حمیده موصوف شوی و هر چند از اوصاف ذمیمه پاک شود روح بجاذبه محبت کشیده بود و باخلاق حمیده موصوف گردد -

و شفقت آنست که از غایت حرارت شوق حجاب دل را پاره گردانی و آب دیده مهیا داری تا محبت را کسی نداند که محبت ستر ربوبیت است و افشاے سرّ ربوبیت کفر مگر غلبه حال که طاقت نماند بے اختیار شود ؎

ویکے سیاه کرده پیش شیخ الاسلام شیخ نظام الدین آمدند وزانو برزانو نشستند وگفتند مولانا
نظام الدین از تو اینقدر شود که من کرده ام تو همیشه بر سجادهٔ تکبر و نهالچه رعونت میمانی خود را از طالبان
وسالکان وصادقان میخوانی شیخ الاسلام ساکت بودند تا دو سه بار تکرار کردند گفتند
چرا جواب نمیدهی شیخ الاسلام فرمودند کارے که تو کردی سهل است شیوهٔ بیوه زنان و
مخنثانست وکار مردان خدائے دیگر است مولانا عمید متعجب شدند وگفتند آن کار چیست
شیخ الاسلام فرمودند کار مردان خدائے نیست که همیشه بدرد عشق بسوزند و پاسبان دل
باشند تا خطره را بدوزند۔

قطب العالم قدس سره فرمودند که درویشے بخدمت شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس سره
آمدند وعرض ساخت که فلان بزرگوار کشف چنین دارد وکرامت چنان شیخ فرمودند که آن دارد یعنی
عشق ودر اصطلاح صوفیان عشق را آن میگویند۔

همدرین محل نقل کردند که مریدے بحضرت شیخ الاسلام شیخ نصیر الدین قدس سره عرضداشت
کرد که هیچ وردے باشد که بخواندن آن محبت خدائے روزی شود فرمودند بعد نماز عصر سورة النسا
بخواند اسیر محبت خدا تعالے گردد ونیز فرمودند که از خدمت شیخ الاسلام شیخ نظام الدین شنیدم
هر که بعد مسبعات عشر هفت بار این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اَحْيِنِيْ مُحِبًّا لَكَ وَاَمِتْنِيْ
مُحِبًّا لَكَ وَاحْشُرْنِيْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيْ تَحْتِ اَقْدَامِ كِلَابِ اَحِبَّائِكَ۔

وبعد دوگانه تحیة الوضو هم دعاء مذکور بخواند حق سبحانه تعالے او را اسیر محبت خود گرداند ومیان سالکان
محبت وعشق فرقے گفتند که عشق نهایت محبت را گویند وبدایت محبت موافقت بعده میل است

وراے حسن بر روی تو چیزے دگر است	که کس آنرا نمیداند چه نام است

تجلی عبارت از ظهور ذات و صفات الوہیت است لاجرم مشاہدہ بے تجلی نبود۔

و در لطائف آوردہ است المشاهدة هی رویة الحق من غیر تهمة یعنی دیدن خدا تعالے
بصیرت قلب بغیر شک و شبہہ کانہ راٰہ بالعین۔

سید محمد حسینی میگویند رحمۃ اللہ خدا یابندگانند کہ ہمدرین دنیا بچشم دل خدا را بہ بیند و ہمین
چشمین کہ بر روے است منعکس میشود و چشم دل میگردد ہمدرین چشم می بیند۔

و در فتاوی سراجی آوردہ است رویة الله فی المنام جائزة و آنچہ مردم در خواب می بیند
از چشم دل می بیند و ہمین چشم منعکس میشود و در دل ہر چیزے کہ در خواب می بیند۔

و در عقدہ حافظیہ آنست کہ روا باشد کہ خدا را در خواب بے بیند زیرا چہ سلف خدا را
در خواب دیدہ اند۔

نقل است ذکر افتادہ کہ در خزانہ آوردہ است علامت استقامت توبہ آنست کہ ترک صحبت
یارانی کہ در حالہ فسق و فجور بودند گیرد و در مکانی کہ فسق از و در وجود آمدہ باشد در آن مکان نرود و از لایعنی
گفتن و شنیدن خود را نگاہدارد۔

قال علیه السلام من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه

درین محل قطب العالم فرمودند بعضی گویند ہر چہ وراے فرض و واجب و سنت و مستحب را حت
اصحاب است ہمان لایعنی است۔

بعضی گویند ہر کاری و گفتارے کہ بے نیت خالص در وجود آید لایعنی است۔

خواهم نکنم ناله و لیکن ز درون	هم ناخواسته می برآید فریاد

و تمام اینست که خود را بندهٔ محبت و اسیر او گردانی و به تجرید ظاهری و تفرید باطنی موصوف گردی۔

و وَلَه آنست که آئینهٔ دل را برابر جمال دوستداری و ست شراب جمال گردی و طریق بیماران باشی۔

و عشق آنست که خود را گم گردانی و بیقرار شوی چنانکه مصطفٰے علیه السلام هم از ان گاه گفتی کلمنی یا حُمیرا و گاه گفتی اَرِحنی یا بلالُ۔

قطب العالم قدس سره میفرموده اند که در فوائد الفواد مسطور است که روزی پیش بندگی شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس سره سخن در سلوک افتاده بود فرموده که رونده روی بکمال دارد یعنی سالک تا در سلوک است امیدوار کمالیت بعد ازان فرموده که سالک است و واقف و راجع اما سالک آنست که او راه رود و واقف آنست که او را وقفه افتد بنده عرضداشت کرد که سالک را وقفه هم باشد فرمود آرے هرگاه که سالک را در طاعت فتورے افتد چنانکه از ذوق طاعت نماند او را وقفه باشد اگر زود کار دریابد و تائب شود پیوندد باز سالک تواند بود اگر عیاذاً بالله هم بران بماند راجع شود۔

نقل است ذکر افتاده سالک را اوّل محاضره است بعده مکاشفه بعده مشاهده فَامَّا الْمُحَاضَرَةُ لِاَرْبَابِ التَّلْوِیْنِ وَالْمُشَاهَدَةُ لِاَرْبَابِ التَّمْکِیْنِ وَالْمُکَاشَفَةُ بَیْنَهُمَا اِلٰی اَنْ یَسْتَقِرَّ الْمُشَاهَدَةُ وَالْمُحَاضَرَةُ لِاَهْلِ عِلْمِ الْیَقِیْنِ وَالْمُکَاشَفَةُ لِاَهْلِ عَیْنِ الْیَقِیْنِ وَالْمُشَاهَدَةُ لِاَهْلِ حَقِّ الْیَقِیْنِ۔

دران محل قطب العالم قدس سره این را او دیده و بنور حقیقی و تجلی ذاتی رسیده میفرموده اند که میان مشاهده و مکاشفه فرقے سخت باریک است و بارها این بیت میخوانده ؎

فصل ذکر افتاده هر که خواهد راه حقیقت برو کشاید باید که حق حقیقت بدو نماید گو حق شریعت
گذارد و ذره از اوامر و نواهی فرو نگذارد و تعظیم شریعت از اوامر و نواهی و واجبی بجا آورد -
درین **محل** قطب العالم قدس سره فرمودند الشریعة کالسفینة فی البحر والطریقة
کالبحر والحقیقة کاللؤلؤ فمن اراد اللؤلؤ رکب فی السفینة ثم شرع
فی البحر ثم یصل الی اللؤلؤ فمن ترک هذا الترتیب لم یصل الی اللؤلؤ یعنی
شریعت مثل کشتی است در دریا و طریقت مثل دریاست و حقیقت مثل دُر یاست
پس کسی که دُرها بخواهد در کشتی سوار شود پس تر در دریا راند پس تر برسد بسوی دُرها پس کسیکه این ترتیب
را ترک دهد بدرها نرسد و نیز **فرمودند** اگر یکی را به بینی که در هوا می پرد یا بر آب می رود و فرضی
از فرائض یا سنتی از سنن فرو گذارد فاعلم انه کذاب ولیس فیه کرامة بل هو سحر
او استدراج -
در شرح آورده گفته است اوّل مرتبه سالک را شریعت است می باید که بر شرایط صحت
شریعت مواظبت نماید فی اسرار المعانی ؎

شریعت حکم قول مصطفی است	طریقت فعلهای مجتبی است
حقیقت جملگی احوال اویست	ازین رو هر سه این ره هم از ویست
خیالست آنکه بی شرع طریقت	کشایند نت همین راه طریقت
طریقت بی شریعت نیست واصل	حقیقت بی طریقت نیست حاصل
بیکدیگر تعلق هر سه دارد	کسی شان تفرقه کردن نیارد

بعضی گویند هرچه از خدا بے باز دارد خیراً او دکان شراً همان لایعنی است۔

مرید مبتدی را شاید که با بنائے دنیا معرفت و آشنائی نکند فان معرفتهم سم قاتل۔

نقل است ذکر افتاده که گروہے از ملاحده لعنهم الله گویند که خدمت چندان باید کرد که بنده ولی حق گردد چون ولی حق شود احکام بندگی ازوے زائل گردد وایں ضلالت است نه بینی که مصطفے علیه السلام که موصوف بجمله معانی وکمالات بود ازوے احکام بندگی ساقط نشد بلکہ فرمان شد واعبد ربک حتی یاتیک الیقین ای الموت از دیگرے کے ساقط شود هرچند قرب زیاده تر بندگی زیاده تر لیکن چون در مقام جبریت وولایت رسد همه او در تجلی حضور باشد کلفت تکلیف ازوے ساقط میشود نه آنکه نفس تکلیف ساقط گردد ودر عبادت مشقت نباشد بلکہ راحت بود بے عبادت ماندن نتواند۔

وبعضی گویند کاشکے در بهشت نماز بودے۔

وبعضی گویند کاشکے در بهشت ذکر دوام بودے۔

درین محل قطب العالم فرمودند که امام شبلی رحمة الله در مرض موت یکے را فرمود که مرا وضو بکنانی چون او وضو کنانیدن گرفت فرائض وسنت ومستحب وآداب وضو همه را معمول ساخت مگر تخلیل محاسن مبارک امام فراموش کرد امام شبلی دست او را گرفته در محاسن خود در آورده این سنت را هم در آن حالت بجا آورد والنهایة نهایة العبودیة هرچند که مردم را عبودیت نهایت وحریت نهایت کمال مردی بندگی بود وآزادی بندگی نشود مصرع

	من از آن روز که در بند تو افتادم آزادم	

همچنین باقی مقالات بدایت ونهایت دارند پس سالک را باید که از مقامی بمقامی دیگر انتقال نکند مگر بعد درست کردن مقامی که در وهست -

درین **محل** قطب العالم نور الله مرقده میفرمودند که سالکان گفته اند که انتقال از مقامی بمقامی نکنند مگر آنکه در مقامی که سالک هست استوار گرداند سند این راه است واین در حق کسی است که ویرا در صحبت پیر کمال نبود اما چون یکی را بفضل اله درد عشق یکایک بگیرد وے اگرچه مبتدی بود پیران ما ویرا پیش از استقامت توبه وورع وزهد وتقوی تلقین ذکر ومراقبه کنند وربط قلب باشیخ آموزند وشرائط آن نیز بیاموزند تا او بدان مشغول باشد وویرا خبرے وشعورے نباشد که این مقالات ویرا بدست آید واین همه سخن را جز این طائفه ندانند وجز عاشقان این را تصدیق ندارند آرے اے عزیز هرگاه که عشق بیاید زهد را کے مقام وورع را کجا محل عشق آتشی است که بیک نفث همه عوائق وموانع را ایکبارگی خاکستر گرداند مصرعه

	هر جا که سلطان خیمه زد غوغا نماند عام را	

نقل است ذکر افتاد در خواجه جنید رحمه الله فرمودند که یکی از اصول خمسه صوفیه دوام روزه داشتن است روزه قساوت قلب برکند ومقصود از صوم تجویع نفس است تا قهر وی حاصل آید وقهر نفس چنانچه بتجویع شود بهیچ چیز نشود درین راه گرسنگی اصلی عظیم است وهم ازین است که مصطفی علیه السلام فرموده

ضحک الجائع خیر من بکاء الشبعان

قطب العالم قدس سره بارها این بیت را میخواندند ه

جوع طعام خویش کن تا که قبول حق شوی	چونکه قبول حق شدی پا بهمه خلق ناز کن

اگر تو در شریعت کامل آئی … طریقت را ضرورت شامل آئی
تمام آئی اگر اندر طریقت … عیان گردد بتو نور حقیقت
طریقت بے شریعت راست ناید … حقیقت بے شریعت کے کشاید
شریعت در نماز روزه بودن … طریقت در جهاد اندر فزودن
حقیقت روے در دلدار کردن … نظر اندر جمال یار کردن

عارفی گوید

ره دیا روی اینک طبیعت … ره فرمان روی اینک شریعت
ره باطن روی اینک طریقت … چو در باطن رسی اینک حقیقت

فصل در ذکر افتاده سالک تضییع وقت نکند دواماً بی تفرقه مشغول باشد چنانچه قطب العالم میفرمایند قدس سره که رابعه بصریه رحمها الله خانه داشت در بند گفتندش خانه را در پیدا کن تا شب بفراغ خاطر باشی در بندرا موجود کردند تا شبے بر در نهاد بامداد آن در ساخته پرسیدندش که چرا در بند را دور کردی گفت چون در بند باشد تفرقه بستن وکشادن بخاطر راه می یابد و در بستن وکشادن تضییع وقتست -

و رابعه در مناجات گفتی ملکا هرچه نصیب رابعه است از دنیا بدشمنان خود بده و هرچه نصیب رابعه است از بهشت بدوستان خود بده و رابعه را در دنیا اندوه تو غمگسار بس است و در بهشت نام تو یادگار بس است

نقل است ذکر افتاده که هر منزلے ومقامی را بدایت ونهایت است چنانکه توبه و امانت را وسع بدایتی ونهایتی دارند نهایت توبه بدایت انابت است ونهایت انابت بدایت ورع است

صوفی بود از صبح تا شام انچه فتوح رسیدے خرچ میکرد بفقرا و مستحقان میرساند و خود صایم بودے چون کسی ذکر دے پیش شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس سره میکرد میفرمودند که نام آن بخیل پیش من مگوئید مردم ازین سخن تعجب میکردند چون کرات و مرات بدین نوع واقع شد یکے از اہل اختصاص عرضداشت که حضرت مخدوم ہربار میفرمایند که نام آن بخیل پیش من مگوئید و وے از صبح تا شام ہیچ نگاه نمیدارد فرمودند آرے ہمچنین است لیکن چون اوّل فتوح او را مے رسد دو نان با وجه دو نام برائے افطار خود نگاه میدارد و این قدر اعتماد ندارد و کسی که چندے میرساند وقت افطار دو نان رسانیدن نمیتواند و او از دو نان برخاستن نمی تواند ضرورت او را بخیل میگویم -

نقل است ذکر افتاده است که قیام اللیل اصل دویم از اصول خمسه این طائفه است

قَالَ ذُوالنُّوْنِ اِذَا اَرَدْتَ اَنْ تَذْهَبَ فَسَادَةَ قَلْبِكَ فَادِمِ

الْقِيَامَ و نیز قیام شب محبت را باز آرد و دعوی محبت بے قیام شب کذب نماید چه قیام شب علامت محبت و شوق است -

درین محل قطب العالم قدس سره میفرمودند وقتے درویشے جوانی را دید که تمام شب در کوچه ایستاده بود پرسیدش استادنت تمام شب برائے چیست گفت محبوبه من وعده وصال کرده بود از ان منتظر استادم درویش متنبه شد کسی که دعوی محبت مجازی دارد تمام شب نخسپد حیف باشد دعوی محبت حق سبحانه تعالے کسی کند و تمام شب نخسپد اشعار

عَجَبًا لِلْمُحِبِّ كَیْفَ یَنَامُ — كُلُّ نَوْمٍ عَلَى الْمُحِبِّ حَرَامُ
قُمْ قُمْ یَا حَبِیْبِیْ كَمْ تَنَامُ — وَیَا طَالِبَ الرَّبِّ لَا یَنَامُ

هم دران محل قطب العالم قدس سره فرمودند روزے شخصے بلباس صوفیان بر در صوفی بیامد
واز دختر ش آب طلبید وی گمان برد که وے برائے وضو می طلبید چون آب بآن صوفی بیاید
رسید آن را در کشید دختر صوفی باضطراب تمام پیش پدر آمد و گفت اے پدر ساخته شو که قیامت
رسید پدر ش گفت اے عجوزه چه میگوئی و قیام قیامت را از کجا تحقیق شد که بهیبت تمام مے آئی
گفت شخصی را دیدم که جامه صوفیان پوشیده روزانه آب میخورد و عجب است که صوفی در روز آب
خورد و قیامت قائم نشود -

درین محل قطب العالم قدس سره فرمودند که صوم ایام بیض را ثواب بسیار است و خواجگان ما را
اصلاح رخصت افطار نبود و از شیخ الاسلام شیخ نصیر الدین محمود رحمه الله رخصت افطار شد از بهر آنکه اکثر
مریدان ایشان سپاهیان بودند فحا للحاج بعد الصوم رخصت افطار هم میکردند چنانچه من
هم رخصت میدهم و هم باز فرمودند قدس سره سالک را شاید که همت بلند دارد و بصوم ایام بیض
بسند نکند اگر سال تمام خیر ایام منهیه روزه دارد بهتر بود و اگر سال تمام نتواند ماه رجب و شعبان بے روزه
نگذارد و در روزه جمعه و پنجشنبه و دوشنبه در هر هفته التزام گیرد که این نشان طالبان و علامت محبان است
و صوم عاشوره و روزهائے دیگر که در اوراد مذکور است نگذارد که فضل بسیار بود -

نقل است ذکر افتاده است چون صیام را طعام پیش از وقت افطار چیزے نرسد تا وقت
افطار نگاه دارد و برضائے خدا تعالے خرج کند باز چون وقت افطار چیزے نرسد افطار کند
و از الاصابر باشد -

درین محل قطب العالم قدس سره فرمودند که در وقت شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس الله روحه

نماز اعضای او هم خاشع بودی آری كُلُّ اِنَاءٍ يَتَرَشَّحُ بِمَا فِيهِ و در دلی که خوف خدا غالب تر رعایت اعمال و حسن آداب او نیکوتر۔

اصل پنجم از اصول خمسه این طائفه توکل کردن برای خدای عز و جل در هر حالی در رنج و نعمت و بلا و صحت و فقر و غنیت و قبض و بسط و رد و توکل اقوال شتی است بسبب اختصار مذکور نشد و یکی از آن جمله مذکور میگردد که متوکل آن بود که بدل و جوارح قانع باشد و بدل و جوارح بغیر حق و کیل التفات نکند آنگاه در زمره متوکلان در آید۔

قطب العالم قدس سره بارها این بیت میخواندند ؎

شیر بر تو بسته ملبها مرو قانع را قدم	ماده سگ خاید بدندان پای مرد هر دری

و میفرمودند قدس سره حقیقت توکل در بیابان ها نشستن است و خرابها بودن بعزلت و خلوت تمام و به ترک تجرید کلی گوشه گرفتن و از اختلاط خلق صورت و معنی دست داشتن و ترک حیله و چاره و تودد و تحیت کردن است تم لفظه اما گوشه گرفتن و بطاعت و عبادت مشغول شدن و اندر آبادی ها و شهرها سکونت کردن نیز از توکل گفته اند لیکن بشرط آنکه شهرت و کثرت اختلاط و جاه و منزلت و سری و سروری و بزرگی در دل نباشد لله فی الله بگزیند از خلق و از اختلاط او دل را منقطع دارد و اگر یکی ترک کسب میکند و در خانه مشغول میشود و دل او در خانه مضطر میشود و آمدن مردمان و آوردن ایشان را چشم میدارد و یرا کسب کردن بهتر بود زیرا که التفات دل سوی خواستن و بدل یا شد و گذاشتن آن هم تر از گذاشتن کسب بود و اما یکی را کسب مشوش وقت بود و بگذاشتن کسب در ذکر و فکر و استغراق او زیادی و ترقی باشد و یقین او مع ذلک بر آمدن مردمان و

رباعی

چشمے کہ ورو خسار بود چون خسید	وآن راکہ غمے یار بود چون خسپد
اے دیدہ گنہ مسکینی و مے خسپی	آنکس کہ گنہ گار بود چون خسپد

نقل است ذکر افتاد ہر گاہ کہ احیار بین العشائین کند بذکر یا تلاوت قرآن یا بنماز یا بمراقبہ کہ درآں کہ بسبب اختلاط با خلق و گفتن و شنیدن کلام ایشان در وجود آمدہ باشد خدا تعالے بکرم خویش محو گرداند و گذاردن نماز تہجد بروے آسان گردد و حلاوت نماز طاعت بیابد۔

درین محل قطب العالم قدس سرہ فرمودند کہ درویشان احیار بین العشائین نگاہ میدارند تا اگر کسی در احیار بین العشائین کاہلی کند قیام کند شب او را میسر نشود و اگر شب ہم برخیزد حلاوت مناجات نیابد۔

نقل است ذکر افتاد اصل سیوم از اصول خمسہ این طائفہ اخلاص عمل است یعنی ہر عملی کہ کند مقصود از و تقرب الی اللہ تعالے باشد قال اللہ تعالی وما امروا الا لیعبدوا اللہ مخلصین لہ الدین۔

چہارم از اصول خمسہ این طائفہ دیدہ ورستدن بر عملہاے خویش است بطول رعایت کردن در ہر کنی تا از ہیچ کنی غافل نشود بلکہ آدمی را از آداب غافل نباشد و مہمل نگذارد و گفتہ اند من تہاون بالاداب عوقب بحرمان السنن ومن تہاون بالسنن عوقب بحرمان الفرائض ومن تہاون بالفرائض عوقب بحرمان التوحید و رعایت اعمال کردن و حسن آداب نمودن دلیل بر حسن باطن است نہ بینی کہ روزے مصطفے علیہ السلام مروی را دید کہ نماز میگذارد و با جوارح بازی میکند گفت لو خشع قلبہ لخشعت جوارحہ اگر دل او خاشع بودی در

وترک ذخیره در حق کسی است که دل وی مضطرب ومشوش نشود ونفس او بسوی مردمان
وآوردن ایشان نباشد بلکه دل او بجز حق دیگری ملتفت نبود اگر در نفس اضطرابی دارد که دل
او از عبادت وفکر مشغول گرداند ذخیره کردن وی را اولی است از بهر آنکه چون توکل صحیح شد ذخیره
کردن زیان ندارد ولیکن ترک ذخیره صواب است چنانکه بر ضعیف یقین وضعیف دل
را الصواب آنست که قدر حاجت ذخیره کند واین حکم در منفرد است واما معیل به ذخیره
قوت یکسال بر عیال خود نه بهوای نفس از حد توکل بیرون نیاید زیادت از یکسال
مبطل توکل است ـ
قطب العالم قدس سره میفرمودند چون کسی برین طائفه ظلم کند ویا دزدی مالی وکالای اورا
ببرد بد نگوید واگر بد گوید توکل باطل شود بلکه چون دزدی مال او را ببرد یا کم شود شاکر ودغمناک نشود
اگر تواند بکسی نگوید که دران خیریت دو جهانی تصور کند وقتی مریدی اسپی را برای قطب العالم
آورد ناگاه او را دزدان بردند چون آنها را معلوم گشته که اسپ قطب العالم بوده است پیام
فرستادند که بما چیزی بدهند واسپ را به برند قطب العالم فرمودند قدس سره که اراوت خدا تعالی
برین رفته بود که اسپ را دزدان برند خیریت همدرین است اما چیزی دادن واسپ آوردن
خلاف این راه است از اسپ گذشتیم بفروشید وبخورید که شما را بخشیدیم
وقطب العالم این بیت می خواندند **رباعی**

هرکه مارا یار نبود ایزد اور یار باد	هر که مارا رنج دارد راحتش بسیار باد
هرکه اندر راه ما خاری نهد از دشمنی	هر گلی کز باغ عمرش بشگفد بی خار باد

آوردن چیزی چشم ندارد بل قوی دل باشد در صبر و اعتماد بر خدای تعالی و برانشستن در خانه و توکل کردن و ترک کسب کردن اولی تر و بهتر باشد وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ اینچنین کسی را اگر از محلی چیزی برسد خرج کردن در مصارف خیر جایز و نافع بود۔

قطب العالم قدس سره فرمودند که فتوح گرفتن این طایفه را وقتی درست باشد که از هوای نفس و هوا خوردن و پوشیدن بکلی بیرون آمده باشد بمقام اخلاص که نازکترین مقام هاست ترقی کرده باشد که نزد وی مدح و ذم یکسان نماید بلک در ذم خوشتر از مدح باشد و غنی و فقیر را یک نظر بیند بلک فقیر را عند الله صد چند غنی تصور نماید و بغنا و جاه غنی ظاهر و باطن التفات نماید آرنده فتوح و فتوح را اصلا واسطه نداند چنانکه علی الاطلاق حق بیند تا هرچه گوید از حق گوید و هرچه گیرد از حق گیرد و هرچه بخورد بحق بخورد و هرچه بستاند بحق بستاند۔

و فتوح گیرنده باید که کریم الطبع بود و بجود جبلی و سخاوت طبعی آراسته باشد و بهمت عالیه خود که فتوح آرنده را اضعاف آن باشد و آنکه تواند از باطن خود بدو دعا کند از حق مکافات او بکند و هرکه بآن مقامات نرسیده باشد و بنظر شیخی خود که میل مردمان و کثرت عوام بخاطر خود جا دهد بر اخذ فتوح دلیری نماید و آنرا در حظوظ نفس خود و زن و فرزند و قرابت و توابع زیادت از قدر حاجت خرج کند یا بعوام دهد تا ایشان را بفریبد و معتقدان خود گرداند یا جمع کند که ذخیره سازد بجز خیال و دعی نباشد نعوذ بالله منها بلک هرچه از عالم غیب بی قصد رسد ایثار محتاجان گرداند ذخیره صورةً و معنی نسازد از جای بیاید و بجای رود ۵

دست خاقانی بدولاب روان می ماند	به یکی دست بیاید بدگر دست رود

خدارا شرط محبت خداست است قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله پس هرکه دعوی محبت خدا تعالی بے اتباع رسول خدا کند کاذب بود از راه راست بعید رود ۵

امریست حکم شرع تو و ذوبال بے خلاف	ذوبال را خلاف ریاضت بود وبال
مقبول باب لطف تو هادی و مهتدی	مردود آستان قبولیت مضل و ضال

قال النبی علیه السلام مَنْ اَحْدَثَ فِی اَمْرِنَا هٰذَا مَا لَیْسَ مِنِّی فَهُوَ رَدٌّ فالمحدث مردود لا یقتدی به المحدث مردود لا یعبأ بذلک۔

سیوم از اصول سبعه اکل الحلال است یعنی حلال خوردن تا هرچه خورد از حلال خورد و از حرام و شبهات دور بود۔

اے عزیز تا آنکه بتوانی کوشش کنی تا حلال بخوری و از حرام و شبهات احتراز نمائی کاز صوم و صلوٰة کاری نکشاید تا اکل حلال و صدق مقال نباشد۔

قال الله تعالی کلوا من طیبات واعملوا صالحا اکل حلال را بر عمل صالح مقدم کرد پس اکل حلال باید آنگاه عمل صالح شاید۔

ابن مسعود رضی الله عنه روایت میکند طلب الحلال فریضة نیز گفته اند من اکل الحلال اربعین یوما نور الله قلبه واجری ینابیع الحکمة من قلبه ولسانه

درین محل قطب العالم قدس سره میفرمودند که در فوائد الفواد میگویند جوانی بخدمت خواجه ابراهیم ادهم آمد و مرید شد و اکثر الطاعة بود خواجه ابراهیم را از بسیار طاعت و عبادت او عجب آمد با نفس خود

نیز قطب العالم قدس سره فرمودند که درجاک زرینه سنه شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین ذکریا قدس سره گم شد چون بحضرت مخدوم خبر رسید گفتند الحمد لله بعد از چند گاه آن درجاک زرینه را باز یافتند باز حضرت مخدوم گفتند الحمد لله بخاطر احضار مجلس رسید که از باز رفتن درجاک که حطام دنیاوی است حضرت مخدوم چگونه حمد گویند حضرت مخدوم از نور باطن دریافتند فرمودند که یاران الحمد گفتن در اول آخر سبب رفتن و آمدن حطام دنیاوی نبود بلکه سبب آن بوده است تا چون خبر گم شدن درجاک بمن رسانند دل را محزون و متردد اصلا نیافتم گفتم الحمد لله و چون باز یافتند دل خود را خرم و شادمان نیافتم بلکه بر حال و قرار خویش یافتیم گفتم الحمد لله۔

قطب العالم میفرمودند قدس سره که متوکل را ترک دارو عزیمت است و دارو کردن در رخصی که طبیبان گویند رخصت ناقص توکل نباشد زیرا که حضرت مصطفےٰ علیه السلام دارو کردند و فرمودند که مَا مِنْ دَاءٍ اِلَّا وَلَهٗ دَوَاءٌ اِلَّا السَّامُ عَرَفَهٗ مَنْ عَرَفَهٗ وَجَهِلَهٗ مَنْ جَهِلَهٗ و نیز علیه السلام فرمودند تداووا عباد الله نیز در خبر مشهور است مامررت من الملائکة الا قالوا امر امتک بالحجامة۔

فصل ذکر اقتدا قال سهل التستری رحمه الله علیه اصولنا سبعة اشیاء التمسک بکتاب الله تعالےٰ گفت امام سهیل تستری رحمة الله علیه اصول ما هفت چیز است یکے از آن اصول سبعه چنگ زدن بقرآن است تا هیچ کارے مخالف کتاب نکند قال الله تعالی واعتصموا بحبل الله جمیعًا۔

دویم از اصول سبعه الاقتدا بر رسول الله است صلی الله علیه وسلم یعنی اقتدا کردن بر رسول خدا علیه السلام تا هیچ کارے مخالف قول و فعل مصطفےٰ نکند علیه السلام و پس روی کردن رسول سنت

معرفت و مشاهدت حق جل و علا حجاب میگردد اعاذنا الله من ذلک رباعی

شرم نداری که گنه می کنی | نامهٔ خود را چه سیه می کنی
سگ نکند با سگ بیگانگان | آنچه تو با حضرت شه می کنی

ششم از اصول سبعه التوبة یعنی توبه کردن است که توبه اوّل مقام است مر طالب را بمنزلت زمین مر بنا راست فمن لا ارض له لا بناء له و من لا توبة له لا حال له و مقام له قال الله تعالى توبوا الى الله جميعاً ايها المومنون لعلكم تفلحون و مصطفی فرمود علیه السلام التائب حبيب الله نیز گفت التائب من الذنب كمن لا ذنب له -

نقل است در بنی اسرائیل جوانی بود عبادت کرد بیست سال پس بیست سال معصیت کرد روزے در آئینہ نگاه کرد در موے روے خود سپیدی بدید غمناک شد و گفت الهی بیست سال طاعت کردم پس بیست سال معصیت ورزیدم اگر باز کردم مرا قبول کنی آوازی شنید میگوید آنرا ندیدی که دوستی ما گزیدی من نیز ترا دوست داشتم و چون بگذاشتی ما را ما نیز ترا بگذاشتیم و در معصیت ما ارتکاب نمودی مهلت دادیم اگر باز رجوع کنی قبول فرمائیم -

قال السری السقطی رحمه الله التوبة ان لا تنسی ذنبك -

قال الجنید رحمه الله التوبة ان تنسی ذنبك -

قطب العالم قدس سره فرمودند میان قولین بظاهر ضدی نماید ولیکن ضد نیست زیرا که سری سقطی در حق مبتدی فرموده است که مبتدی را شاید که گناه را فراموش نکند تا داخل عجب در طاعت نشود و شیخ جنید قدس سره در حق منتهی کامل فرموده است تا چون یکے

عتاب کرد که این جوان تو در آمد و چندین طاعت دارد و ترا چندان نیست بعد از آن بنور باطن روشن صحیح کرده که این همه شیطان مع نیت واو لقمه نا وجه میخورد و شیطان او را بر طاعت میداشت ابراهیم علیه الرحمة آن جوان را گفت ازین طعام که من میخورم تو هم ازین طعام قوت خود بساز جوان همچنان کرد طعام درویشان که ابراهیم از وجه هیزم فروشی میخورد جوان هم بخورد جوان از خوردن آن غلبه طاعت بے اصل فرو نشست و باندک عبادت باز آمد چنانکه شمار فریضه را بحیله گذاردن گرفت تا آنکه کار جوان ساخته شد و باصل باز آمد۔

چهارم از اصول سبعه باز ماندن است از ایذاء مسلمانان بدست و زبان و همه اعضاے یعنی هیچکس را هیچ وجهی مضرتی نرساند و بزبان غیبت نکند که وے رنجانیده شود که این همه موجب نقصانی و خشم خدا باشد مصطفے علیه السلام فرموده است اَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُوْنَ مِنْ لِسَانِهٖ وَيَدِهٖ یعنی مسلم کسی است که سالم مانند مسلمانان از رنجانیدن دست وے واز غیبت گفتن زبان وے۔

قال علیه السلام الغیبة اشد من الزنا غیبت از زنا اشد تر است از آن جهت که کسے چون زنا کند بعد توبه حق تعالے او را بیامرزد و صاحب غیبت را خداے نه بخشد تا آنکه خصم او خشنود نشود و عفو نکند۔

و پنجم از اصول سبعه الاجتناب عن الآثام یعنی پرهیزیدن از گناهان است تا هیچ گناهی از صغائر و کبائر نکند که گناه دل مومن را تاریک میگرداند بلکه در ظاهر نیز سیاهی و بیغیرتی پدید آرد ذوق طاعت و عبادت بر میدارد و اثر گناه بمشابه دخان در دل می نشیند از

العشق نارٌ یقع فی القلب فیحرق ما سوی المحبوب بعضے گفتہ اند العشق احراق وقتل بعدہ بعطاء اللہ حیوٰۃ لا فناء لہ و بعضے گفتہ اند العشق جنون ما الحبّ البلاء و بعضی گفتہ اند العشق جنون الھی ترقص بماء العقل و بعضی گفتہ اند العشق قیام القلب مع المعشوق بلا واسطۃ قطب العالم قدس سرہ سفرمودند کہ عشق از عشقہ گرفتہ اند عشقہ گیاہی است بر تنہ ہر درختے کہ پیچید اورا خشک گرداند و خود تر و تازہ باشد پس عشق بر ہر تنے کہ در آید غیر محبوب را محو گرداند و آن تن را ضعیف و نحیف سازد و دل و روح را منور گرداند

تا مرد بہ تیغ عشق بے سر نشود
در مذہب عاشقان مطہر نشود
ہم عشق طلب کنی و ہم سر خواہی
آرے خواہی ولے میسر نشود

اما حقوق عباد بسیار است مادر و پدر و استاد حقوق دارند و قرابتان و خویشان آن ہمہ حقوق دارند و ہمسایہ بر ہمسایہ نیز حقوق دارد و غلامان و کنیزکان نیز بر مولی حقوق دارند و مسلم بر مسلم نیز حق دارد۔

فی حق الوالدین قال علیہ السلام بر الوالدین افضل من الصلوٰۃ والصوم والحج والعمرۃ والجہاد فی سبیل اللہ

وفی حق الاستاد قال علیہ السلام من احقر استادہ ابتلاہ اللہ بثلث بلیات اولہٗ نسی ما تعلم منہ والثانی ضیق رزقہ والثالث الخروج من الدنیا بلا ایمان۔

راحق سبحانہ تعالےٰ بکرم خویش بمقام انتہی رساند ویرا شاید کہ گناہ را فراموش کند بہاں کہ
ذکر الجفاء فی الوفاء جفاءٌ

اے عزیز ما وام کہ روح بحلقوم رسیدہ است بہ توبہ بشتابید کہ عجلوا الصلوٰۃ قبل الفوت
وعجلوا التوبۃ قبل الموت

قطب العالم قدس سرہ بارہا این بیت میخواند ؎

بشتاب گر تو عاقلی دریاب گر صاحبدلے
باشد کہ نتوان یافتن دیگر چنین ایام را

ہفتم از اصول سبعہ اداء الحقوق است یعنی گذاردن حقوق است یعنی حق اللہ
وحق العباد را بجا آرد و ہیچ حقے را مہمل نگذارد۔

حقوق اللہ اینست کہ فرمان وے بجا آری وانچہ فرمودہ است ہمہ را برپاے داری واز نواہی
بازمانی وحق خداے تعالیٰ اصلی بر بندہ آنست کہ عمر خود در عشق ومحبت بگذرانی کہ دوست داشتن
بندہ مر خداے تعالیٰ را خدا بسیار میخواہد ورسول اللہ علیہ السلام مے فرمایند من احب لقاء اللہ احب
اللہ لقاءہ عارفی گوید ؎

ما عاشق کس بخوب روی نشویم
ما عاشق آنکسیم کہ او عاشق ماست

عشق سودائی است کہ سودا این سودا جز ذات او دیگر نباشد ہر کرا عشق نیست او مجنون بے حاصل است
وہر کہ عاشق نیست او خود بین وخود پرست است ۔ رباعی

عشق از ازل است تا ابد خواہد بود
جوئندہ عشق بے عدد خواہد بود
فردا چو قیامت آشکارا گردد
اے ہر کہ نہ عاشق است رد خواہد بود

موده اند داستان مومنان در دوستی و بخشایش با یکدیگر چون دو استانیست چون یک عضو
از آن تن بدرد رسد شود عضوهای دیگر در آن موافقت نمایند و تن رنجور گردد پس چنانکه همه عضوها
یک تن است همه مومنان یک دل و یک عقیده باشند و مسلمان را امر دشمن خواهی دوردگان
ایشان را دعا گوی و تابع ایشان را دوستداری و عیادت مریض کنی و پیروی جنازه و اجابت دعوت و تشمیت العاطس کنی
و چون مسلم را ببینی سلام گوی و حقوق دیگر بسیار است در مختصر نمی گنجد۔

و حقوق همسایه بر همسایه هست پیغامبر علیه السلام فرموده است اگر یکی سیر خورد و همسایه شب
گرسنگی بگذراند فردا یوم القیامت آن همسایه حاضر شود و گوید یا رب سل هذا لِمَ
بات شبعانًا و انا جائع هدایا و عطایا از همسایه دریغ ندارد و بشادی
او شاد شود و بغم او غمگین گردد ایذای و مضرتی بدو نرساند و نخواهد بلکه در نفع و راحت وی
کوشش نماید و از احوال وی پرسان باشد۔

حقوق غلامان و کنیزکان بر مولی بقول مصطفی است علیه السلام اقیموا الصلوة و
ما ملکت ایمانکم یعنی نماز بر پای دارید و بندگان را مراعات کنید و آخر وصیت رسول علیه السلام
بود که بترسید از خدای در حق مملوکان و طعام دهید ایشان را چیزی که شما خورید و بپوشانید ایشان را چیزی که
شما بپوشید و عملی که نتوانند بدان تکلیف نکنید و مملوکی را که دوست دارند و خوش کنند نگاه دارند و مملوکی
را که دوست ندارند بفروشند و عذاب نکنند خلق خدای را زیرا که خدای مالک گردانیده است
شما را بر ایشان اگر بخواهد خدای هر آئینه مالک گرداند ایشان را بر شما و عفو کنند و مقداری که ادای
صلوة بدو جایز بود قرآن را خود بیاموزد و چون بنده مریض شود مولا وضو کناند و آنچه بخورد و بپوشد

مشایخ گفته‌اند حقوق الاستادین لا توبه عنها و قال سهل الصعلوکی من قال لاستاده لم لم یفلح ابداً -

وحقوق مادر و پدر و پیر آنست که ایشان را تعظیم وا دارد و در خدمت و بندگی ایشان تقصیر نکند و هرچه ایشان بفرمایند اگر خص شرعی یا امری مباح باشد با اخلاص و رغبت دل بجا آرد بظاهر و باطن از امر ایشان عدول نکند و پیش ایشان آواز بلند نکند و حق مادر از حق پدر نزدیک است اما اگر یکی بمراعات دیگری برنجد درین محل جایی که مقام تعظیم باشد حق پدر را ترجیح دهد و جایی که مقام انعام و خدمت باشد حق مادر را ترجیح دهد تا اگر مادر و پدر هر دو بیایند بسبب پدر ایستاده شود و اگر هر دو چیزی طلبند آغاز از مادر کند اول مادر را دهد بعده پدر را بدهد و مادر و پدر را بنام گرفته نخواند و چون ببیند که مادر و پدر خلاف شرع میکنند تا بتوان آهسته بادب تمام امر معروف کند اگر بشنوند فبها و اگر نه ساکت بماند و بدعا و استغفار ایشان مشغول گردد -

رئیس العارفین شیخ قوام الملة والدین در ارشاد المریدین می آرند که بر مرید واجب است که نگاهداشت حق شیخ خود بکند و ترک آرد اعتراض بر و و حمل کند افعال او و اقوال او را بر وجه جمیل بدانچه ممکن گردد پس هر که در صحبت شیخی از مشایخ باشد و اعتراض کند بر وی بدرستی که عقد صحبت شکسته باشد توبه کردن بر و واجب است وحقوق قرابات اینست که مراعات و تعظیم ایشان نیکو کند و گاهی بملاقات و زیارت ایشان رود اگر قرابتی قطع کند قرابت دوم را نشاید که تواصل کند بقطع او زند -

وحق مسلم بر مسلم اینست که دوستی آرد و بخشایش با یکدیگر نماید چنانکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم

که یک مسئله که میان مردمان واقع نخواهد شد خواندن او بهتر است از هفتاد حج مبرور درین
بشارت است از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بخواندن مسائل واقعات و رسانیدن
بندگان خدا را تا عمل کنند چه مقدار ثواب است ۔

در خلاصه مے آرد النظر فی الفقه افضل من عبادة الثقلین ۔

در فتاوی ابی اللیث گفته است ان مذاکرة العلم ساعة خیر من احیاء لیلة ۔

در عوارف آورده است فقیه واحد اشد علی الشیطان من الف عابد یعنی
بر شیطان آسان تر باشد که هزار عابد بے علم را از راه ببرد از آنکه فقیهی را اضلال کند و خدمت
سید السادات فرموده است درویشے که علم ندارد باید که در صحبت پیر خود باشد و یا در صحبت
دانشمندان صالح باشد تا از راه بے راه نشود ۔ مرتضی علی رضی الله عنه گفته است چون عالم
بے عمل بود آن علم نفع نکند ویرا و نه غیر ویرا اگرچه جمع کند علم هزار را محمد بن فضل فرموده است رحمه الله
علامت بدبختی سه چیز است یکی آنست که داده شود مردم را علم و محروم کرده شود از عمل ۔
دوم آنست داده شود مردم را عمل و محروم کرده شود از اخلاص سیوم آنست که داده شود مردم را
از صحبت صلحاء و محروم کرده شود از خدمت و تعظیم ایشان ۔

قطب العالم قدس سره درین محل فرمودند که وقتے ابراهیم ادهم قدس سره در کوفه رفت
خبر بابی حنیفه رضی الله عنه رسید از زبان ابوحنیفه برآمد بایستی که علم خواندی دوم روز با یکدیگر
قصد ملاقات کردند در اثنائے راه ملاقی شدند ابراهیم علیه الرحمة از علما یک حدیث که
ترك الدنيا راس كل عبادة بمن رسیده بدان کار کردم چندی علم تو رسیده است

همان ایشان را بخورانند و بپوشانند تا اگر خود نیکو خورد و نیکو پوشد و ایشان را ردّی دهد در شرع مکروه است اما نفس نفقه و کسوت بر مولی واجب است تا اگر ایشان را نفقه و کسوت ردّی دهد تارک وجوب نباشد و در روز ایشان را بحسب طاقت کار فرماید و در شب بعد عشا ایشان را نگذارد و کار نفرماید تا در خواب شوند و راحت و آسایش گیرند النهار لکم واللیل لهم اگر از ایشان به نسیان کاری بخلاف رضای مولی صادر شود یا ظرفی بشکنند نزنند و بی گناه هم نزنند و اگر گناه کنند عفو بهتر و اگر بزنند از سه ضرب تجاوز نکنند۔

ذکر فی مفاتیح المسائل ضرب العبید والاماء جائز للتادیب اذا لم یتادبوا بالکلام الغلیظ الا ان الضرب فلیکن الضرب لترکهم فرضا من فرائض الله تعالی وخلاف السنة والعفو عنهم اولی۔

فصل ذکر افنا و کہ الاحوال مواریث الاعمال ولا یرث الاحوال الا من صحیح الاعمال

حصول احوال بعد وجود اعمال است و وارث نمی شود حال را یعنی نیابد حال را مگر کسی که درست دارد اعمال را درست کردن اعمال اقامت شریعت است تا اگر کسی را معاملات پاک نباشد احوال باطنش درست نباشد چنانچه قطب العالم قدس سره میفرمودند اگر یک کسی را بینی بر آب میرود یا بر هوا اسپ می پرد و ذره از شریعت تجاوز میکند و فرو میگذارد فاعلم انه ساحر وکذاب۔

و در خزانه جلالی مسطور است که خدمت سید السادات فرمودند هیچ کاری برای تقرب الی الله بهتر نیست از مشغولی بعلم فقه و نیز فرمودند که حدیث نبوی است علیه السلام وارد است

پس معنی چنین باشد که طلب کند علم را اگرچه آن علم در این چنین مقام است دوم آنکه سین سرون شیر را گویند که رسیدن بسرون شیر محل هلاکت و جان باختن است یعنی طلب کند علم را اگرچه آن علم در چنین محل خوف و مهلک بود پس درست گشت که از علم چاره نیست تا عمل درست گردد لیکن علم بسیار است و عمر کوتاه و آموختن جمله فرض نیست مگر آن مقدار که بشریعت تعلق دارد و معاملت بدان درست گردد۔

وبعضی علم حال را فرض گویند یعنی حکم حاله الذی بینه وبین الله فی الدنیا والاخرة وبعضی علم حلال را فرض گویند وبعضی علم باطن را فرض گویند وهو ما یزداد العبد به یقینا وبعضی مثل علم بیع و شرا و طلاق را فرض گویند هر کسی را که وے درین کارها در آید وبعضی علم توحید را فرض گویند وبعضی علم کتاب و سنت را فرض گویند وبعضی علم فقه را فرض گویند اما تاویل مختار آنست که شیخ ابو طالب مکی رحمه الله در قوت القلوب گفته است و آن دانستن پنج رکن است که بنا اسلام بر آن پنج رکن نهاده اند چنانکه در خبر است بنی الاسلام علی خمسة شهادة ان لا اله الا الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة وصوم شهر رمضان وحج البیت من استطاع الیه سبیلا اما اقاویل دیگر که گذشته است اکثر مسلمانان ازین عاجز اند پس بر ایشان فرض نگوییم اکثر خلق عاجز شوند الا ما شاء الله نه بینی که علم حال و علم حلال و مثل آن با جمیع وجوه آن اکثر مسلمانان از آن عاجز اند و اما شیخ الاسلام شیخ قطب الدین الدمشقی رحمه الله مصنف رساله مکیه میگوید العلم الذی فرض طلبه هو الذی به یصح اعتقاده وایمانه وتوحیده وعمله ومعرفته وما لا بسعه

بدان عمل کردی ابوحنیفه رحمة الله باستماع آن بیهوش افتادند چون بهوش باز آمدند از ماضی نادم و مستغفر شدند خواجه ثنائی گوید رحمة الله **ابیات**

علم کز تو ترا نه بستاند	جهل از آن علم به بود صد بار
نه بدان لعنت است بر ابلیس	که نداند همین یمین و یسار
زان برو لعنت است کاندر دین	علم داند بعلم نکند کار

في العوارف أَجْهَلُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الْعِلْمَ بِمَا عَلِمَ وَأَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ وَأَفْضَلُ النَّاسِ أَخْشَاهُمْ اللهَ ثُمَّ لفظه و تصحيح الأَعْمَالِ مَعْرِفَةُ علومها وَهُوَ عِلْمُ الفقه مِنَ الصَّلٰوةِ وَالصِّيَامِ وَسَائِرِ الْفَرَائِضِ وَسُنَنِ الزَّوَائِدِ فأول مَا يَجِبُ عَلَى الْعَبْدِ بَعْدَ عِلْمِ الْمَعْرِفَةِ وَالتَّوْحِيدِ الْاِجْتِهَادُ فِي هٰذَا الْعِلْمِ عَلَى قَدْرِ مَا أَمْكَنَهُ عَلَى طَرِيقِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَإِجْمَاعِ السَّلَفِ الصَّالِحِ

قال بعضهم العمل بغير علم سقيم والعلم بغير عمل عقيم والعمل بالعلم صراط المستقيم وهذا فرض طلب العلم۔

قال عليه السلام طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة۔

و در بعضی روایات آمده است اطلبوا العلم ولو بالصين طلب کنند علم را اگرچه آن علم بصین شد زیرا که طلب علم فرض است قطب العالم قدس سره فرمودند صین را دو معنی گفته اند یکی آنکه صین چین را گویند و چین مقامی بعید است در رفتن دران مقام بعد عبور شاید است

ما ان تمسکو به لن تضلوا وهو کتاب الله وعترتی بدرستی که گذاشتم من در میان
شما چیزی را که اگر تمسک کنید شما بدان چیز هرگز گمراه نگردید آن دو چیز قران وعترت است
ومن لم یبلغ هذه الرتبه فلا بد له من شیخ کامل یدله علی الطریق
ویرشده الی الله یعنی هر که نرسد بدین مرتبه که از قران واحدیث مصطفے علیه السلام رشدی
وهدایتی بیابد پس چاره نیست مراورا از شیخ کامل که راه نمونی کند اورا براه طریقت وحقیقت و
ارشاد کند اورا سوای خداوند تعالے که آن همه انوار ومشاهده است وبعضی گفته اند از اشارت
این کلام معلوم میشود که هر که را از قران واحادیث رشدی حاصل شود ویرا واجب نیست اقتدای
بشیخی واگر هم بدان پسند کند روا باشد وقولهم من لا شیخ له فالشیطان شیخه
در حق سالکی است که از لطائف قرآن وحقائق واحادیث محروم است بگویم خدا تعالے
قادر وتوانا است که یکی را هم بقرآن واحادیث بے اقتدار شیخی رشدی وهدایتی چنانکه باید
روزی گرداند بلکه قادر است که بے توسل بقران واحادیث یکی را بمقام اعلی رساند
مالک الملک یتصرف فی ملکه کیف یشاء لیکن نادر است واین چنین کسی دیگری
را مرشد نشود اما در عالم حکمت عملی کابرا عن کابر چنانکه سند وطرق می آید
بے اقتدای شیخی کامل توحید یقینی ومعرفت شهودی وعلم باطن واحوال ومکاشفه ومشاهده که تعلق
بحضور شیخ تربیت وارد حاصل نشود۔
اے عزیز علم تصوف بخواندن آیات واحادیث حاصل نشود تا شیخ کامل که راه را دیده باشد
اقتدا نکند بمقصود کامل که کاملان بدان رسیده اند نرسد ۵

جمله یعنی علم آنکه فرض کرده شده است طلب آن علم بر مسلم آنست که بدان علم درست گردد اعتقاد او و ایمان او و توحید او و عمل او و معرفت او و چیزیکه روا نباشد او را جهل آن علم چنانکه بر یکے نماز و روزه فرض شد بعد بلاغت دانستن علم آن بروے فرض گردد چنانکه یکی بر بیع و شرا در آید یا در نکاح و طلاق در آید دانستن علم آن بر روے فرض شود و صاحب مکیه میگوید کل علم لا یکون طریقه التوحید فهو باطل یعنی هر علمی که نباشد راه آن توحید که حق است پس آن علم باطل است قطب العالم قدس سره درین محل این بیت میفرمودند ؎

	سعدی بشوی لوح دل از نقش غیر او		علمی که ره بحق ننماید جهالت است

نقل است ذکر افتاده که عبادت حقیر نفی الخواطر و عد انفاس و اثبات خواطر حق است تا سالک بجاے رسد که جز خطره حق دیگر نماید و اینجا سر الصلوة حجاب العاشقین ظاهر گردد قطب العالم قدس سره درین محل فرمودند در مفتاح الکنوز مسطور است چهار هزار پیران طریقت اجماع کردند که نهایت ریاضت اینست که هر وقت دل خویش را بجوی ملازم حق سبحانه تعالی بیابی ؎

	آن دل بود که وقت بیجا هیچ		جز غم حق و درد نیابی هیچ

آرے اگر بر آب روی خسی باشی و اگر بر هواے پری مگسی باشی دل بدست آر تا کسی باشی ـ چنانکه گفته اند نماز گذاردن کار بیوه زنان است و روزه داشتن صرفه نان است و حج کردن تماشاے جهانست دل بدست آوردن کار مردان است ـ

نقل است که ذکر افتاده است در رساله مکیه قال النبی علیه السلام انی ترکت فیکم

در رسالهٔ مکیه ذکر افتاده که الصوفیة رأوا طلب العلم افضل الاعمال لتوقفها علیه فان الجاهل قد یعتقد ما لیس بقربة کبدع المتبدعة بافعالهم نحو حلق اللحی والتطوق باطواق الحدید وغیر ذالک مما اخترعه الجهلة یعنی صوفیان اعتقاد کردند و گفتند که طلب علم فاضل‌ترین عملهاست از جهت توقف اعمال بر علم یعنی تا علم نداند عمل کردن نتواند پس اول علم باید تا عمل درست آید چنانکه شاید زیرا که جاهلے که نداند دین را اندکے اعتقاد کند قربت چیزے را که قربت و عبادت نباشد چنانکه بدعتها مبتدعان بافعال ایشان مانند تراشیدن ریشها و طوقها آهنین در گردن و دست و پای کردن جز این چیزها که اختراع کرده اند جاهلان و قربت و عبادت شمرده اند ورا مانند جوالق و کساء غلیظ پوشیدن و طلبها بر در درویشان و صلحاء و علماء و امراء و ملوک زدن و سماع بے ذوق و خنج آیتی خواندن و نظر بر امارد صبیحة الوجوه کردن و گفتن ما نظر بر صنع خدای میکنیم و غیر این افعال که نص و احادیث در باب شان وارد نیست همه بدعت و حرام و ضلالت است ۔

دران محل قطب العالم فرمودند قدس سرهٗ بعض جاهلان حلق لحیه را استابعت بزرگی تصور میکنند و آن بزرگوار در غلبهٔ حال روزے میگفت که این ریش مرا بچه کار آید فی الحال دست بر ریش انداخت مویها ریش تمام ریختند باز وقتی بعضی خادمان گفتند که حلق عیب میکنند که تارک سنت مصطفٰی است علیه السلام که ریش دور کرده است باز گفت که ریش من بر من موجود است برائے چه مرا بد میگویند دست بروے خود انداخت ریش چنانکه بود همچنان شد باز روزے در غلبهٔ حال بود گفت این ریش مرا چه کار آید باز دست بر ریش انداخت

روشن تراز آفتاب باید رای ‏ ‏ تا بشناسد مزاج هر سودای

قطب العالم قدس سره درین محل فرمودند که بزرگی در عهد شیخ الاسلام شیخ نصیر الدین بن محمود قدس سره تارک دنیا گشته بعبادت خدای تعالی مشغول شد عوارف و مصابیح را پیش گرفته مطالعه میکرد آنچه دران دو کتاب بود بعمل می آورد مدتی بران گذشت مقصود حاصلش دست نمی داد و بمعرفت حقیقی نمی رسید چون بزرگ دید که کاری نمی کشاید بشیخ الاسلام شیخ نصیر الدین قدس سره توجه آورد و بخدمت آنحضرت پیوست و این بیت خواند

من که در کوی بتان پا ننهادم هرگز ‏ ‏ چون بدیدم رخ زیبای تو سر بنهادم

و دست بیعت و اقتدای بدان قطب جهان کرد نا در اندک مدتی او را بذکر خفی رسانیدند و از و اصلان و مقربان گردانید

افاضت خواجه ابو علی دقاق گوید رحمة الله علیه درختی که خود روید برگ دار بود ولیکن میوه ندهد و اگر هم میوه بدهد بیمزه بود همچنین مریدی که او را پیر و استاد نبود هوا پرست باشد و از وی هیچ نیاید پیس درویشان و محتسب عارفان شیخ قوام الحق و الدین فرماید قدس سره که دل شیخ آئینه مصقول است محاذی فیض حضرت عزت به تجلیات ذاتی و صفاتی و اسمای و افعالی متجلی شده و هر لحظه بلطائف غیبی آراسته میگردد چون مرید صادق بارادت تمام دل خود را مقابل اینچنین دلی وارد دل شیخ بدل مرید پرتو نور اندازد تا دل مرید مصفا از کدورت غیریت و زنگ طبیعت گردد و این معنی بزبان و جد بقدر استعداد مرید دست دهد که هرگز مجاهده و ریاضت نداده باشد۔

پرسیدند جواب داد که غلامی را دیدم در محفلے ونظر بران غلام کردم از شامت آن روے مرا سوختہ وسیاہ گردانیدند۔

ونیز در خبر است یکے از عابدان را بعد ممات در خواب دیدند پرسیدند ما فعل اللہ بک عابد گفت ہر گناہے کہ از خدا امرزش خواستم بخشید الا یک گناہ کہ از آمرزش خواستن آن شرم داشتم بسبب آن گناہ در عذابم گفتہ شد چیست آن گناہ گفت نظرت الی غلام بشہوۃ۔

در فتاوی حالی میگوید امام محمد رحمۃ اللہ علیہ صبیح الوجہ بود امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ بان قوت کمال بخوف خیانت چشم امام محمد را در ہنگام سبق گفتن پس پشت یا پس ستون مے نشانند بعدہ سبق مے گفتند۔

رئیس درویشان محتسب عارفان شیخ قوام الحق والدین قدس سرہ در اساس الطریقۃ گفتہ است یکی از محبان در مکاشفہ چہل تن حور از بہشت بدید جامہا از زر ونقرہ وجواہر پوشیدہ برایشان یک نظر کرد چہل روز در عقوبت افتاد بعد ازان در مشاہدہ ہشتاد تن از حور بہشت بدید کہ در حسن وجمال از ان چہل تن الطف واحسن بودند او را گفتند در ایشان نظر کن آن مکاشف در سجدہ افتاد وچشم برہم نہاد تا نظر بر ایشان نیفتد وگفت اعوذ بک عما سوالک جوانمرد اجائے کہ جمال حور از مکشوفہ سبب حجاب وعقاب گردد جمال امارد وعورات اجنبیہ صبیحۃ الوجوہ چگونہ مر اہل نفوس را بحق رساند ومغلطہ عظیم است کہ اہل ہوا گویند کہ ما در جمال مقید جمال مطلق مشاہدہ میکنیم۔

موےہا تمام ریختند پس عمل آن بزرگوار حلق اللحیہ نباشد یا آنکہ مثل این افعال کہ در غلبۂ حال از یکے صادر شود متابعت نباید کرد و مانند این افعال ہم بران بزرگ باید گذاشت۔

ذکر فی جنایات الہدایۃ وکراہیۃ التجنیس والمزید قال علیہ السلام اترکوا اللحیۃ کما ھی ولا تقطعوھا ولا تحلقوھا۔

فی نصاب الاحتساب ھل یجوز لبس الحدید کما ھو عادۃ الحیدریین الجواب لا یجوز لانہ یروی ان رسول علیہ السلام رای رجلا لبس خاتم حدید فقال مالی اری علیک حلیۃ اھل النار۔

ذکر الفقیہ ابو اللیث فی بستانہ ھل یجوز لھم وللحیدریین لبس الجوالق و الکساء الغلیظ الجواب ورد فی الخزانۃ نھی عن الشھرتین فی اللباس الذی لا الارفع والغلیظ القوی لانہ اشتہار بذالک وامتیاز عن المسلمین بہ قال علیہ السلام کن فی الناس کواحد من الناس فان قیل لبس المرقع محمود لانہ لباس الانبیاء والصلحاء وانہ لباس شہرۃ فقول المرقع اذا کان للزھد محمود۔

ونیز در بستان است کہ طبل زدن روا نیست مگر براے جنگ و براے سفر۔

در نصاب میگوید قراءۃ القرآن فی المجالس یکرہ لانہ یقرء طمعا فی الدنیا ولانہ اذا لم یقصد بالقراءۃ السوال لم لا یجلس فی بیتہ ویقرء القرآن مسطور است یکی ار سالکان وفات یافت اورا در خواب دیدند کہ روے سیاہ گشتہ است از حال وے

ایمان نیست و توحید نیست۔

قطب العالم قدس سرہ فرمودند ہر کہ تہاون نماید در آداب عقوبت کردہ شود بحرمان سنت و ہر کہ تہاون نماید سنت عقوبت کردہ شود بحرمان فرائض ہر کہ تہاون نماید فرائض عقوبت کردہ شود بحرمان معرفت نعوذ باللہ منہا

در خزانہ جلالی مسطور است کہ خدمت سید السادات فرمودہ است یکی از علامات قیامت اینست کہ علماے فاسق گردند و صوفیان جاہل باشند اعاذ اباللہ من ذالک

اے عزیز این روز ہمان روز است کہ بمعائنہ دیدہ میشود کہ بے علم وسیلے تربیت طریقہا و روشہاے نو یادہ پیدا آرند و تلقین ذکر خیا نکہ از مصطفی علیہ السلام در کتب صوفیہ آمدہ میگذارند از بہر معتقد گردانیدن خلق را گونہ دیگر پیدا کنند و عوام و طالبان را در حیرت اندازند و از راہ راست دور گردانند۔

رئیس درویشان و محتسب عارفان شیخ قوام الحق والدین فرمایند قدس سرہ ؎

نادیدہ رخ دوست مزن لاف تجلی	این بر تو عیان است تو این نکتہ نگہدار
بے نور رخش حسن جمالش نتوان دید	بی تابش خورشی نتوان دید رخ یار

در رسالہ مکیہ ذکر میکند غایۃ جمیع العلوم الی علم الحقائق یعنی نہایت ہمہ علمہا علم حقائق است کہ علما رہ دیگر و زہاد عباد و دیرا از بیش علما حقائق محلی و منزلتی نبود کہ حسنات الابرار سیئات المقربین عزیزی در وصف ایشان گوید ؎

از کمال حال ایشان بے خبر باشد فلک	واز سکوت نطق ایشان بے اثر باشد ملک

رئیس العارفین شیخ قیام قوام الملۃ والدین پیر قطب العالم قدس سرہ میگوید ایشان مردانند

نقل است در تکیه ذکر افتاده است لا یقبل الله من العمل الا من کان صوابا خالصا قبول نکند خدای تعالےٰ از عمل بندگان مگر عملی که صواب خالص باشد و عمل صواب چیز نیست که بر وقت شریعت پاک باشد و عمل خالص چیز نیست که خواسته شود بدان محض ذات خداوند تعالےٰ لکه در و شایبه غیر نبود۔

درین محل قطب العالم قدس سره سیفرمودند که یکے را بینی که بهوا مے پرد یا در آب بی کشتی رود و ذره از شرع تجاوز دارد فاعلموا انه ساحر کذاب ضال مضل۔

و نیز فرمودند قدس سره اگر در نماز بے اخلاص مشغول است فرمان میشود لفوا صلواۃ والقوا علی وجهه به بیچید این نماز را بر رویش زنید که ما چنین نماز را قبول نکنم تا خالص نباشد۔

نقل است ذکر افتاده است که نیست مقام هر بنده را که ساقط شود از دا و اها شریعت که در آداب حرمت و تعظیم است و حرمت و تعظیم قرب بار آرد و در شاهده نیز همچنین است که هر که با ملوک با ادب است او قریب تر است و هر که بے ادب است دور تر است۔

درین محل قطب العالم قدس سره سیفرمودند اعمال و اصلاح بنده را به بهشت رساند و آداب بخدا اند بهشت رساند نه بینی آدم صلوات الله علیه اگرچه ذلت داشت به بجا آوردن ادب که گفت ربنا ظلمنا انفسنا قبول گشت و بوصلت پیوست و ابلیس لعین اگرچه طاعت داشت به ترک ادبے که گفت انا خیر منه مردود گشت مشایخ رضوان الله علیهم گفتند که توحید موجب ایمانست پس هر که را ایمان نیست توحید نیست ایمان موجب علم شریعت است هر که را شریعت نیست ایمان نیست و توحید نیست و شریعت موجب ادبست پس هر که را ادب نیست شریعت نیست

ذل وخواری که لازمهٔ عشق است میچشاند وبسوے حضرت بے نیاز مشتاق میگرداند واز حق سبحانهٗ
تعالیٰ ممد مے باشد تا هر فیض که به پیر میرسد مرید راهم ازان چیزے میرسد تا آنکه کار مرید در مقام
مکاشفه ومشاهده ووصلت میرساند بیچاره پیر را از جمله بیگانگان مے شمارد آری اے برادر
در طعام وشراب با برادران خوردن خوش است اما دیدار دوست با هیچکس خوش نیست محبت را از
دل ام دیده خود غیرت است مصرعه

	من باشم و تو باشی اغیار نه باشد	

رئیس درویشان محتسب عارفان قوام الحق والدین میفرماید قدس سره اے درویش
محک ومعیار این کار کتاب وسنت وسیر سلف کاهل اقتدا بودند نه اجازت مجرد ومقام متبرک
که فلان فرزند درویشی است در مقام اباواجداد خود نشسته که اگر لائق این مقام نبودی بدین
مقام مشرف نشدی وبتحقیق بدانکه مشرف انسان نه بزمان ومکان است بلکه به تقوی است
قال الله تعالیٰ ان اکرمکم عند الله اتقٰکم این اعتقاد عامیانه گوشه نه وبدانکه بغیر تخلیه
قلب عما سوے الله تعالیٰ قرب حق میسر نگردد جانم فداے شیخ غزالی باد که بنور باطن دریافته
بود که وقتے پدید آید که بعضے شیخی به بسیارے مال کنند وخلقے را دعوت نمایند والعلامات
وتشاریف وهدایا دهند ومعتقد گردانند خلقی از نهایت اخلاق وچاپلوسی ظاهر وبدان هدایا وی را
شیخ کامل وقطب شامل خوانند وبعضی شیخی به بزرگی وفربهی جسد کنند که عند الناس معظم ومکرم
نمایند ودوست ویاسے از خلق بوسانند ومردم را سجده ست دارند وبعضی شیخی را بر جادتی قوت
کنند چنانکه امروز معاینه ومشاهده است هیهات هیهات هیهات کجا شیخی وکجا درویشی وکجا پیری وکجا مریدی -

که در متابعت سید رسل بیکدم زدن از فلک و ملک در گذشتند و بکونین و نعمتهای شان
ننگریستند بلکه قدم بر رکاب قوسین نهادند و لیسرا او ادنیٰ رسیدند و لعمل ثقلین سر فرو نیاوردند
که نفس من انفاس المشتاقین خیر من عبادة الثقلین بزرگی گوید علیه الرحمة رباعی

ای خلق جهان بگلگی بشتابید — تا قافله سوختگان دریابید
ای اهل مناجات که در محرابید — صد قافله بگذشت و شما در خوابید

و علم حقائق علم دلهاست و علم معارف اسرار است که این راه علم اشارت گویند۔
قطب العالم قدس سره که اهل دل بودند در معارف اسرار الٰهی دانستند یارها بنوای
خوش می نواختند ؎

عالم دل عالمی است هر دو جهان اندرو — کیست که هر دم کند عزم تماشای دل

فصل در کمیه ذکر افتاده که لابد للمرید من شیخ کامل یقتدی به لانه رفیق
فی الطریق چاره نیست مرید مبتدی را از شیخ کامل که اقتدا کند آن مرید بدان شیخ قولاً و فعلاً
زیرا که شیخ همراه است مر مرید مبتدی را درین راه سلوک چه معلوم است راهی را که ندیده باشد
بی راه بر رفتن دشوار است و راه کسی بود که وی راه دیده باشد و مخاوف و مهالک
و مامن شناخته بود۔
درین محل قطب العالم شیخ مینا قدس سره العزیز و حدہ میفرمودند که پیر در بدایت حال مرید بمنزله مشاطه
است که در بدایت کار طرفین آرام می آرد تا چون در مقام وصلت می رساند جای گفتار و
محل آرام دادن نمی ماند همچنین پیر در بدایت کار مرید را تحریص بر اعمال و طاعات و ذکر میکند

نشدہ است و برنخوردہ است پس لاجارہر کہ اقتدا بمفضل کند مفضل گردد و مستحق ملامت شود بناءً الفاسد فاسدٌ طالب راشاید کہ در اقتدا کردن فکرے و اندیشہ کند ہر کس را کہ متبع سنت و جماعت باید اقتدا کند وہادی و بخشندہ خداوند تعالیٰ است۔

قطب العالم قدس سرہٗ می فرمودند در حق ہمہ کسان نیک باید کرد کہ گفتہ اند ہزار زندیق را خدمت باید کرد تا بیک صدیق رسد اما ارادت کارے بزرگ است و درین زمانہ اعتماد و اقتدا بہر کس نمی شاید کہ اہل ہوا بسیار آمیختہ شدند تمیز باید کرد۔

فصل ذکر افتادہ کہ در راحت القلوب مذکور است مذہب چہار است۔

اوّل مذہب امام اعظم ابوحنیفہ کوفی رحمۃ اللہ علیہ۔

دویم مذہب امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ۔

سیوم مذہب امام مالک رحمۃ اللہ علیہ۔

چہارم امام احمد حنبل رحمۃ اللہ علیہ مردم را سے باید کہ درین چہار مذہب ہیچ شک نیارد تا مسلمان سنی باشد اما بالقطع و الیقین بداند و اعتقاد کند کہ مذہب اعظم ابوحنیفہ کوفی رحمۃ اللہ علیہ برحق است و از ہمہ فاضل است زیرا چہ اول مذہبے کہ در عالم بنا کرد امام اعظم بود الفضل للمتقدمین و مذہب حق عند اللہ تعالیٰ یکی از بیش نیست۔

و در فرع مردم را اعتقاد باید کرد کہ مذہبی کہ ما داریم مذہب ابوحنیفہ است صواب است احتمال خطا ندارد و مذہب مخالف احتمال خطا و صواب دارد۔

اما آنکہ گفتہ اند چہار مذہب حق است مراد ایشان آنست کہ چہار مذہب سنت جماعت بودند

قطب العالم قدس سره بارها این ابیات میخواندند و می نالیدند ابیات

نه طفلی بر سر بامی نه برنای سر کوی — نه پیری بر در مسجد همین خالی همان خالی
مجالس حلقه‌ها رفته مدارس مندرس گشته — مساجد جمله بشکسته منابر همچنان خالی
ملایک میکنند نوحه که یارب این چه روز آمد — که تا پیش از قیامت شد ز مردم این جهان خالی

رئیس درویشان و محتسب عارفان شیخ قوام الحق والدین قدس سره میفرمایند که جوانمردا راهبری که هرگز راه ندیده و قدمی در راه نزده و استعداد سفر نکرده و تلخی مفارقات مالوفات نچشیده و ترک خود نگرفته و دردی خود را از هر دو جهان نگردانیده چگونه شایان راهبری شد راحت بر جان عین القضاة همدانی باد که گفت مصرعه

رو بازی کن که عاشقی کار تو نیست

نقلست ذکر افتاده که هلاکی بیشتر طالبان بلکه عموم مردمان درین منزل باشد بسبب اقتدا کردن بر علما و مشایخ گمراه علما و مشایخ سفله آنکسانند که متبع شرع نباشند و گرفتار دنیا و نفس و جاه و سروری و خودبینی و خودرائی باشند و همیشه نظر بر غیر یار و پراگندگی باطن دارند -

درین محل رئیس درویشان محتسب عارفان شیخ قوام الحق والدین قدس سره فرماید جوانمردا هر که مضل و گمراه بود امام مقتدیان و رهبر طالبان چگونه تواند بود و من شرط الشیخ ان یکون فانیا اول درجه از فنا فنای اوصاف ذمیمه که مبعد از قرب حق تعالی است -

و فلاح مردم تزکیه نفس از صفات ذمیمه حق تعالی بر بسته است قوله تعالی قد افلح من زکها وقد خاب من دسها از صحبت مردم بی فلاح هیچکس مفلح

رضی اللہ عنہ کہ مردے برسول علیہ السلام بیامد و گفت من خوابے دیدہ ام مصطفی علیہ السلام پرسید چہ خواب دیدۂ بگو آنمرد گفت دیدم من خیمہ را میان آسمان و زمین و مر آن خیمہ را چہار طناب بودہ است و آن چہار طناب را چہار مردان نگاہ میدارند - رسول علیہ السلام گفتند آن خیمہ کہ دیدی دین اسلام است و چہار طناب کہ دیدی چہار مذہب است و چہار مرد کہ دیدی ایشان مردانند کہ بعد من ظاہر شوند کہ ایشان صاحب مذہب باشند -

نقل است ذکر افتادہ کہ اقتدا کند بشیخے و اعتقاد نماید مرید در دل خود کہ او را ہیچ شیخی نیست غیر آن شیخ معین کہ بدو اقتدا کردہ است و نرساند او را بسوے خدا تعالے مگر آن شیخ و این اعتقاد توحید مطلب است و توحید مطلب رکنے عظیم است -

درین محل قطب العالم قدس سرہ میفرمودند کہ شرائط خلوت و شرائط وصول الی اللہ بسیار است و ربط قلب با شیخ یکے از شرائط اصلی است و این میسر نشود تا اول توحید مطلب حاصل نکند و مراد از توحید مطلب آنست تحقیق بداند سالک کہ ممکن نیست او را رسیدن بخدائے کہ مطلوب اولست مگر از دست شیخے معین کہ موصوف باشد بصفاتے کہ ذکر کردہ اند -

چنانکہ رئیس عارفان و محتسب درویشان شیخ قوام الحق والدین قدس سرہ فرمودہ است کہ شرائط خلوت ہشت است و این را شرائط ہفتم داشتہ اند و گفتہ اند کہ شرط ہفتم دوام دل با شیخ داشتن است از اسرار ارادت تمام روحانیت شیخ را حاضر دانستن در ہمہ احوال از راہ باطن از وے استمداد ہمت کردن و در وقت ظہور شیاطین و صفات ہائلہ نفس امارہ در ظل ولایت او گریختن و اول ہر ذکری بیاد شیخ بر خود واجب دانستن بدان معنی کہ شیخ درین معنی

هیچکس از این مجتهدان میل بهوا و بدعت نکرده اند و متابعت کتاب خدایتعالی و سنت
پیغامبر علیه السلام کرده اند۔

و در **شرح آداب** شیخ شرف الدین قدس سره مذکور است که طائفه صوفیه از جمله مذاہب
چہار مذہب فقہاء اصحاب حدیث اختیار کرده اند چنانکه امام شافعی رحمه الله از فقہاے اصحاب
حدیث اند از اینجا آنست ہرکه بر مذہبی از مذاہب بوده است چندانکه در کتب مسطور است
از مشایخ طبقات رضوان الله علیہم ہرکه اہل طریقت و فقیر بوده بیشتر از امام شافعی رحمة الله
علیه او بر مذہب سلف بوده است و بر مذہب شیخ خود بوده است چنانکه سلطان العارفین
قدس سره بر مذہب امام جعفر صادق رضی الله عنه بوده است و در طریقت درست نیست
مرید را که بر غیر مذہب شیخ خود بود و روا نبود که مخالفت نماید در حرکات و سکنات شیخ خود را و اینجا
نباید که خاطر کسے بگذرد که این نوع مفضی است بنقصان مذہب امام اعظم رحمة الله علیه
کلا و حاشا که مذہب امام اعظم بزرگ است و مذہب ایشان بسنده است۔

اما مشائخ طریقت که مذہب امام شافعی رحمة الله علیه اختیار کرده اند از بہر آنکه مذہب تنگ و
دشوار است بر نفس و طریق این طائفه قہر نفس است باحتیاط نمودن در کارہاے دین
بنا برین این مذہب اختیار کرده اند نه بمعنی دیگر۔

و درین **محل** حضرت سعد از قطب العالم قدس سره ہمان عرض کردند که علماء و مجتهدان
در جہان بسیار بودند چہار مجتهد را که صاحب مذہب میگویند و دیگران را نمیگویند چه وجه است
جواب دادند که در تہذیب المذاہب میگوید روایت کرده است باسناد صحیح از ابن عباس

پیر مسکین با پسر سوار شد باز خلق زبان اهانت کشاوندکه زهے نا انصاف که بیک اسپ دو کس سوار میروند بر ضعف حال اسپ ملاحظه ندارد پیر باز پیاده شد و پسر را هم پیاده ساخت اسپ را خالی می بردند باز خلق اهانت مے نمودند که زهے بخیل و ممسک که با وجود اسپ خود و پسر هر دو پیاده میروند و پیر مسکین چون بدید که از دست خلق هیچ وجه خلاصی نیست به طریق که خواست روان شد و از نیک و بد خلق فارغ گشت۔

نقلست ذکر افتاده که توحید نزدیک صوفیان آنست که ذکر نکند چیزے را مگر خدایرا و نداند چیزے را مگر خدایرا و فهم نکند چیزے را مگر خدایرا **مصرع**

در هر چه نگه کنم ترا مے بینم

و دوست ندارد چیزے را مگر خدایرا که محبت سلطانیست که شرکت نه پذیرد و عشق غیور یست که دوئی نگذارد **ہ**

در شهر بگو یا تو باشے یا من	شوریده بود کار ولایت بدو تن

مصرع یا خانه جاے رخت بود یا خیال دوست

پس دوست دار و ذات پاک خدایرا از جهة ذات من غیر نظر الی الصفات و قطع طمع عن المرادات درین محل قطب العالم میفرمودند که خدایرا اجز برا ے ذات وے دوست ندارد و از خدای خبر خدا ے چیز دیگر نخواهد چه هر که در طلب ذات از جهة ذات است عاشق اوست و هر که در طلب غیر ذات است با مراد است و هر که با مراد است با خود است و هر که با خود است عاشق خود است۔ از عشق دور است **ہ**

دعوی که من مسکینم یعنی نمیخواهم هیچ چیزے بجز خدا تعالے را تو گواه من باش۔

نقل است ذکر افتاده است که اخلاص مرید آنست که باشد جمیع حرکات و سکنات و قیام و قعود وے و گشتن و کردار و گفتار وے برائے خدا نه بهوای نفس و شائبه غیر۔

قطب العالم قدس سره میفرمودند مرید را اصل صدق اخلاص است هرگاه که مرید چنگ بر صدق و اخلاص زد کار خود محکم کرده البته البته بمقام مردان رسد۔

امّا تحقیق صدق و تحقیق اخلاص بغیر دو چیز نشود یکے متابعت امور شرع دوم قطع نظر از خلائق که خدا را نافع و ضار پندارد۔

نقلست ذکر افتاده که صادق و مخلص و موحد وقتے بود که با کمال ارادت غیرے مطلوب نباشد رئیس درویشان و محتسب عارفان شیخ قوام الملة والدین فرماید قدس سره ؎

توئی چو مومن و مشرک موحد نیستی والله	موحد آنگهی گردی که رو از غیر گردانی

قطب العالم قدس سره میفرمودند مرید طالب باید که غیر را در نظر نیارد و از مدح و ذم خلق فارغ آید هر عملی که کند به نیت نیک با خلاص و صدق بکند و بگفتار خلق خود را در تشویش ندارد در نیک و بد گفتن ایشان نپردازد که از دست شان هیچ وجه خلاصی نیست۔

همدرین محل **قطب العالم** قدس سره میفرمودند روزے پیرے معظم سال خورده اسپ سوار میرفت پسر خورد سال را پیاده می برد مردم گفتند زهے بے درد که خود سوار می رود و پسر خورد سال را پیاده ساخته است پیر باستماع آن سخن پیاده شد و پسر را سوار ساخت و عنان اسپ را گرفت میکشید باز خلق گفتند زهے احمق که خود پیاده شده و پسر را سوار کرده است

و درین کلمه مرا راحتی و نشاطی می افزاید فرمان رسید ای موسی رنج و مشقت این کلمه از
فرعون بپرس ما بر تو آسان گردانیدیم و دل ترا پاک و صاف ساختیم انگاه ترا این کلمه آسان
می نماید باید دانست که مداومت کند طالب بر ذکر قوی خفی بشرط نفی و اثبات و ذکر قوی آن
باشد که دم را فرود برد و حصر دم کند تا اثر آن زود و بدل رسد در ذکر جهریه و خفیه
اختلاف است۔

بعضی ذکر جهر را اختیار دارند۔

و بعضی ذکر خفی اختیار دارند چنانچه اختیار صاحب تکیه است و هر یکی از فریقین تمسک
دارند و در ذکر تمسکها اطالة است و حاضر گرداند طالب شیخ خود را بدل خویش در هر باری که ذکر گوید
وقت دراز کشیدن کلمه لا اله بگوید در نفس خویش بدرستی که روحانیت شیخ حاضر است
نزدیک من یعنی شیخ بعالم روح نزد من حاضر است و مددکننده است مرا اگرچه تن حاضر نیست
تا چنان شود که به تن هم حاضر بیند و حاضر دانستن روحانیت شیخ از بهر آنست که مرید حجب بسیار
دارد و توجه بحضرت عزت بشرط نتواند کرد و خود که گروه عالم شبهات است با حرف غیب
آشنائی ندارد و صورت شیخ از عالم شبهات است چون پیوند ارادت محکم کرده است توجه او
بدل شیخ نیک آسان دست دهد و دل شیخ متوجه حضرت است و پرورده عالم الغیب هر لحظه
از عالم غیب بدل شیخ فیضان فضل ربانی میرساند و نزد دل شیخ بحسب توجه دل مرید مددها
بدل مرید رسد تا دل مرید اول بواسطه شیخ از غیب مدد گرفتن خوی کند و پرورش یابد انگاه
بتدریج مستعد قبول فیض فضل بیواسطه شود وَسَقٰهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُوْرًا آ ابتدا

هم پست خوری بتا و هم نائی زنی	این هر دو بناشد که بیکجای زنی

نقلست ذکر در خرقه تشبه و خرقه تصوف افتاده بود۔

قطب العالم شیخ مینا قدس سره فرمودند مشایخ را خرقه پوشانیدن دو نوع است یکی آنکه بعد از ترتیب تمام چون برایشان تقوی و ورع ظاهر گردد لباس ایشان آرام گردد این را خرقه ارادت و تصوف گویند دوم آنکه در اول قدم پوشانند تا خرقه ایشان را قیدی و باز دارنده از معاصی باشد تا اگر ایشان را قصد معصیتی باشد سوی لباس مردان نظر کنند و از شرم در لباس نیکوکاران افعال بدکرداران نکنند و این را خرقه تبرک و خرقه تشبه گویند۔ و مریدان را خرقه تبرک و تشبه است مرید رسمی است و چون بعنایت الله تعالی و از برکت صحبت شیخ شایان خرقه ارادت و تصوف گردد تا چون خرقهٔ ارادت و تصوف پوشد مرید حقیقی باشد۔

نقلست ذکر افتاده که ذکر طالب بی تلقین از شیخ کامل مثمر نبود و بغیر آن موصل بمقصود نشود الا ان یشاء الله تعالی و نیز ذکر افتاده که شرع علی المریدان یداوم علی اهم الاذکار و الاهم للمبتدی قول لا اله الا الله یعنی پس واجب است که مداومت کنند بر مهم ترین ذکرها و مهم ترین ذکرها مر مبتدی را گفتن لا اله الا الله است۔

قطب العالم قدس سره میفرمودند وقتی موسی صلوٰة الله علیه والسلام مناجات کرد و گفت الهی طاعتی بفرمای که مرا در آن مشقتی و رنجی بود فرمان شد بگو لا اله الا الله موسی صلوٰة الله علیه چند هزار کرت بگفت باز پس مناجات کرد الهی طاعتی خواستم که در آن لحوق مشقت و رنج باشد

بمحبت الهی بی شک پیوست ۔

نقل است ذکر افتاده که اهل مشاهده قومی دیگر اند و اهل مجاهده قومی دیگر اهل مشاهده را به تجلی لطف می پرورند اهل مجاهده را به تجلی قهر اینجا نواختن و آنجا گداختن نوازش با گدازش نیامیزد و گدازش با نوازش نسازد و الاختلاف للمشربین ۔

قطب العالم قدس سره فرمود ابومسلم فارس گفته است روزی من به نزدیک شیخ ابوسعید ابوالخیر رضی الله عنه به زیارت رفتیم او را یافتم بر تختی اندر چهار بالشت خفته و پایها بر یکدیگر نهاده و دق مصری پوشیده و من خادم که داشتم از ضعف چون هلال شده و تن از رنج گداخته و گونه از مجاهده تر زرد شده از دیدار او انکار در دل من پدید آید گفتم این چه درویشی است من در چندین مجاهده و وی در چنان راحت در حال بر باطن من مطلع شد مرا گفت ای ابا مسلم در کدام دیوان یافتی که خودبین درویش بود چون ما همه مقدار دیدیم خبر بر تخت عزت بنشاندند و تو چون همه خود را دیدی جز پیش تخت نداشتند از آن ما مشاهده آمد و از آن تو مجاهده شیخ ابومسلم گفت رحمه الله جهان بر من سیاه گشت و هوش از من بشد چون بخود باز آمدم توبه کردم و وی توبه من بپذیرفت ۔

قطب العالم میفرمودند قدس سره که وقتی خواجه ابوسعید ابوالخیر قدس سره قصد مکه معظمه کردند با چند صد مرید با رادت بادشاهانه میرفتند و طنابها ابریشمی و میخها زر و نقره داشتند تا در مقامی رسیدند که در آن مقام بزرگی زنده پوش از مقربان خدای در کلبه فقر خود می بود و یکی از مریدان آن بزرگوار را نظر بر خواجه ابوسعید افتاد بر حکم بشریت

اگرچه شراب باشد ولیکن در جام ولایت شیخ بود و هند پس در جام نبوت محمد علیه السلام ساقی حق
شراب طهور و شهود بی واسطه دهد و پیوسته همت شیخ را در راه دلیل و بدرقه خویش
شناسد و چون آفتی و خوفی پدید آید یا حجب زایل و عیب در نظر افتند در حال پناه به ولایت
شیخ دهد و از راه باطن در حال پناه به ولایت شیخ مدد طلبد که همت و نظر ولایت شیخ دفع هر آفت است
اگر شیطانیست و اگر نفسانی است میکند۔

نقل است ذکر افتاده بیان فرمید خدا تعالی درین راه هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت
تا این همه حجاب ها مرتفع نشوند بنور حقیقی مطلق نرسد و اگر دانند که خدا تعالی آن پرده ها را استر
مر کعبه اسرار را از جهة غیرت بر آن کعبه اسرار یعنی غیرت الهی درکار باشد پرده ها بروی اسرار
نهاد تا هر ناشسته روی واقف اسرار نشود۔

قطب العالم قدس سره میفرمودند دانی که حجاب های نور در راه نهاد از بهر آنکه تا دیدهٔ
عاشق روز بروز پخته تر گردد و خیره نشود تا طاقت آرد لقاء الله را که آن تجلی ذات است و زهی
نیک بختی که بغیر سر پرداخته و جان و دل از بی یاری ساخت لاجرم بسوی مکاشفه و
مشاهده شتافت **قطب العالم** قدس سرهٗ بارها این بیت میفرمود

تو راه نرفته از آن نه نمودند | در بسی که زد این در که بروی نگشودند

نقل است ذکر در لقمهٔ محظوظ افتاد که هر که بلقمهٔ محظوظ گرفتار است اندرین راه بی کار
قطب العالم قدس سرهٗ میفرمودند صوفی که بشهوت آب و نان بخورد از هیچ کاری
برنخورد خرابی این راه از لقمهٔ محظوظ و سیر خوردن است هر که دهن خود را از لقمهٔ محظوظ ببست

وَمُحِبِّیْ وَاَنَا عَشِیْقُکَ وَمُحِبُّکَ اِنْ اَرَدْتَ اَوْلَمْ تُرِدْ۔

درین محل قطب العالم قدس سره فرمودند که درویشی شیخ محمد نام درین مقام رسید فرمان شد بیخواهم ترا خطابی دهم شیخ محمد گفت بگو آنچه دانی فرمان که شیخ محمد ولی گویند گفت بدین بس نکنم که دران خطاب دیگران هم شریک اند باز فرمان رسید شیخ محمد عاشق گویند گفت بدین هم بس نکنم که درین بسیار آن مخاطب اند فرمان رسید که شیخ محمد معشوق گویند گفت قبول کردم که درین خطاب بسیاران مخاطب نیستند۔

نقلست ذکر افتاده چون درجه سالک برتر شود در مرتبه او از امثال اعلی گردد یعنی مشاهده کند بخالص حق در هر چیزی که نظر کند تا در هر موجودی بلکه در هر ذره آثار صنع او را مطلع گردد جز صانع غیر را نه بیند ما رایت شیئا الا و رایت الله فیه بالحقیقت درست گردد ابیات

در هر چه نگه کردم غیر از تو نمی بینم	غیر از تو کسی باشد حقا چه محالست این
ای جمله جهان حسنت آخر چه جمالست این	پیدائی و پنهانی آخر چه کمالست این

قطب العالم قدس سره میفرمودند سالک چون در مقامی رسد از خود بیخود میشود و بعضی با ضابطه کنند و بعضی از ضابطه بیرون آیند بسوی هر که نظر کنند دوست را تصور کنند و سجده کردن گیرند خلق ایشان را دیوانه خوانند و ایشان بی اختیار بلکه عمداً خویشتن را در کوی دیوانگان در آورده اند ؎

خرد که رونق دیوانگان پدید آید	بصد بهانه در آورد خویش را بجنون

قال علیه السلام لا یکمل ایمان المرء حتی یقول الناس انه مجنون۔

بخاطرش رسید که پیر من هم صاحب ولایت است و این بزرگوار صاحب مقام و پیر من
آن فقر دارد و همچنین دولت شیخ ابوسعید بنور باطن بر خطرهٔ او مطلع گشتند و او را پیش خود طلبیدند
و گفتند ای عزیز پیر تو در مقام گذارش است و من در مقام نوازش آن مرید از آن پشیمان شد
و بخدمت پیر خویش بیامد بعد از ساعتی ابوسعید را قصد ملاقات آن بزرگوار شد و نزدیک
حجره بزرگوار رسیدند همان مرید خوشحال گشت خبر رسانید که خواجه ابوسعید پیش مخدوم می آیند آن بزرگوار
اصلا جواب نمیداد و التفات نمیکرد آن مرید را بخاطر رسید که این چه بزرگی است این چنین بزرگی
که می آید اصلا التفات نمیکنند ناگاه خواجه ابوسعید آن بزرگوار رسیدند آن بزرگوار نشستن
هم نگفت و هنوز خواجه ابوسعید استاده بودند که کعبه را دیدند که آن بزرگوار را طواف کردن گرفت
چون کعبه هفت طوف آن بزرگوار کرد فرمودند بانگرد خواجه ابوسعید این همه را معاینه کردند
باز آن بزرگوار رخ بر خواجه ابوسعید آورد و فرمود شما بمرید من گفتند که مقام نوازش داریم و
پیر تو مقام گذارش دارد آری چنین است که مقام شما نوازش و مقام ما گذارش اما شما
سرگردان شده بکعبه می روید و کعبه سرگردان شده بر بندگان خدای می آید و باعزاز تمام طواف
میکند خواجه ابوسعید در آن روز بسیار تایب و مستغفر شد که حَسَنَاتُ الْاَبْرَارِ سَیِّئَاتُ
الْمُقَرَّبِیْنَ و آن مرید اهم عظمت و بزرگی پیر خود بنهایت معلوم گشته واز سر تایب و مستغفر شد۔
نقلست ذکر افتاده است که چون خدایتعالی بنده را دوست دارد و عاشق خود گرداند
و آنگاه خود عاشق بنده شود و بنده را گوید که تو عاشق و محب مائی و من عاشق و محب توایم اگر نخواهی
و اگر نخواهی اِذَا اَحَبَّ اللّٰهُ عَبْدًا عَشَقَهٗ وَعَشِقَ عَلَیْهِ فَیَقُوْلُ یَا عَبْدِیْ اَنْتَ عَشِیْقِیْ

ونیز میفرمود کہ رابعہ بصری رحمہا اللہ مناجات کرد بارخدایا اگر رابعہ ترا بترس دوزخ پرستیدہ باشد رابعہ را در دوزخ بسوز و اگر رابعہ ترا بامید بہشت پرستیدہ باشد بہشت وے را حرام گردان و اگر رابعہ ترا محض برائے تو پرستیدہ است دیدار خویش از رابعہ دریغ نداری ۔

نقلست ذکر افتادہ کہ عشق چنانکہ آمدنیست آوردنی نیز مے باشد ۔

درین محل قطب العالم قدس سرہ میفرمود آمدنی آن باشد کہ بے اختیار و بے کسب بندہ حق سبحانہ تعالے بندہ را عاشق و مبتلا خویش سازد و جذبہ خویش روزی گرداند اذا احب اللہ عبدا اعتنقہ وعشق علیہ و آوردنی بود و باختیار و بکسب محبت را حاصل کند و آن انیست کہ خانہ دل راست کند و منتظر نشیند مصرع

روب خانہ و در ت شاہ بیخبر گاہ آید

فصل در مکیہ میگوید تصحیح البدایۃ علی ما لخصہا استاذ الطریقۃ ابو القاسم الجنید رضی اللہ عنہ اقرب الطریق الی حصول المقصود وھو ثمان شرائط یعنی درست کردن سلوک را بر شیخی کہ معین گرداندہ است استاد طریقت شیخ جنید رضی اللہ عنہ نزدیک ترین راہہا راسوئے حصول مقصود و آنکہ معین کردہ است ہشت شرط انیست ۔ الاول دوام الوضوء شرط اول از شروط ثمانیہ مرسالک را دوام وضوست کہ ہمیشہ باوضو باشد و درنگ نکند بر حدث یعنی بے وضو اندکے از ساعت ہم نماند زیرا کہ ہر کہ باوضو باشد ہیچ بلائے بلائے مبتلائے نگردد پس سالک را شاید کہ ہمیشہ باوضو باشد بلک دم زدن بے وضو نباید تا از دشمن لعین خلاص یابد ۔

نقلست که این عالم مجازی مانند سایه است قناعت کردن باو و فریفته شدن بدو عجب است

درین محل قطب العالم قدس سره میفرمود الدنیا داحته ولیش فیها راحته داحه خانه را میگویند که بچگان از گل یا از ریگ می سازند۔

فصل ذکر و ذکر افتاده که اول ذکر لسان است بعده ذکر قلب بعده استیلا ر مذکور و محو شدن ذاکر و این همه نتیجه عملهاے صالح و حالهاے بلند است۔

قطب العالم قدس سره میفرمود که ذکر را مراتب است اوّل استیلا ر ذاکر بر ذکر دویم استیلا ر ذکر بر ذاکر سیوم استغراق ذاکر در شهود مذکور چهارم انمحاء ذاکر در وجود مذکور و آن اینست که ذاکر ذکر را به تکلیف از وے برود بے اختیار ذکر در زبان او جاری شود تا دل ذاکر بران انس گیرد و در دل قرار یابد و این استیلاے ذکر است بر ذاکر۔

بعده استغراق در شهود مذکور یعنی از کثرت ذکر ذاکر در ذکر آنچنان مستغرق شود که همه موجودات بمقراض لا اله در نظر ش مقطوع و معدوم نماید و جز مذکور او را مشاهده نیفتد ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله فیه درست شود چون بدین مستغرق بود وجود ذاکر در وجود مذکور مستهلک و مفقود گردد درین مقام فنا ر ذاکر در مذکور حاصل شود و در بساط انشاط قرب مجال غیر نبود و ذاکر با وصاف مذکور متجلی شود و ذاکر را از وے بستانند ذکر و ذاکر محو شد۔

نقلست ذکر افتاده که طالب خداے خدای را هم پندارد۔

درین محل قطب العالم قدس سره میفرمود که سالک را نشاید از خداے جز خدای نخواهد و جز طلب خداے طلبی دیگر هم نداند۔

مانع بود ونورے برنورے پدید آید۔

ونیز میفرمود مصطفےٰ علیہ السلام گفتہ است ہر کہ باوضو بخسپد برابر وے فرشتہ بخسپد پس بیدار نشود آن بندہ ساعتے از خواب مگر آن کہ آن فرشتہ دعا کند وبگوید ای بارخدایا بیامرز این بندہ را کہ باوضو خفتہ است ونیز میفرمود کہ در خبر است مصطفےٰ علیہ السلام گفت ہر کہ باوضو بخسپد فرمودہ شود روح او را تا طواف کند بعرش سجدہ کند مرخدایرا عزوجل ونیز میفرمود کہ صوفی را از پہلو بہ پہلو دوم رفتن بی وضو حرام است شاید کہ بہ دران وقت اجل برسد و بی وضو جان از قالب بیرون آید مردن بے وضو عقوبتے تمام است وباوضو مردن نعمتے بردوام است ونیز فرمودند کہ در شرع وضو فریضہ است وواجب و مستحب وضو فریضہ برائے نماز ونماز جنازہ وسجدۂ تلاوت وواجب از برائے طواف کعبہ ومانند آن ومستحب برائے خواب وبعد غیبت ودروغ گفتن وسخن لایعنی گفتن وبعد خندہ قہقہہ وبعد عمل لایعنی ووضو بر وضو کردن ومانند آن۔

فصل شرط دویم مرسالک را از شروط ثمانیہ دوام الصوم وتقلیل الغذاء بحیث لا یضرہ الجوع ولا یثقلہ الشبع ویجتنب کلا الطرفین المذمومین من الافراط والتفریط یعنی دوام صوم واندک گردانیدن غذا روقت افطار بحیثیتے کہ زیان نرساند سالک را گرسنگی وگران نکند معدہ او را سیری غذا آنست کہ بدان قوام بدن باشد وپرہیزد سالک ہر دو طرف نکوہیدہ را وآن افراط است وتفریط یعنی در خوردن از حد نگذرد وبسیار نخورد وتقصیرے در خوردن ہم نکند یعنی بکل ترک نیارد تا ضعیف نشود

درین محل قطب العالم قدس سره فرمودند که رسول علیه السلام میفرماید که من از پروردگار خویش جل جلاله شنیدم که گفت هر کرا حدثے رسد و وضو نکند و دو رکعت نماز نه گذارد جفا کرده باشد و هر کرا حدثے رسد و وضو کند و دو رکعت نماز نگذارد و درود نگوید بر رسول خدا جفا کرده باشد و هر که را حدثے رسد و وضو کند و دو رکعت نماز بگذارد و درود بگوید و حاجت نخواهد جفا کرده و هر که حاجت خواهد اگر من اجابت نکنم بدرستی که من جفا کرده باشم و نیستم من پروردگار جفا کننده۔

رسول علیه السّلام وضو را سلاح مومن گفته و وضو بر وضو نور بر نور گفته است و بنا دین بر پاکی نهاده و وضو را استفتاح نماز فرموده و طهور را نصف ایمان گفته است وَاِذَا لَمْ يَجِدِ الْمَاءَ يَتَيَمَّمُ حَتّٰى يَجِدَ الْمَآءَ وَلَا يَاْكُلُ وَلَا يَشْرِبُ وَلَا يَتَكَلَّمُ وَلَا يَنَامُ اِلَّا عَلٰى طَهَارَةٍ كَامِلَةٍ لِيَحْصُلَ بَرَكَةُ طَهَارَةِ الظَّاهِرَةِ طَهَارَةُ الْبَاطِنِ وَسَلَامَةُ الصَّدْرِ اِذْ لَا يُؤْذَنُ بِالدُّخُوْلِ فِى الْحَضْرَةِ الصَّمَدِيَّةِ اِلَّا مَنْ اَتَى بِقَلْبٍ سَلِيْمٍ۔

قطب العالم قدس سره درین محل فرمودند اگر کسی طعام یا آب بے وضو بخورد شیطان با وی شریک میشود و معلوم است در طعامی که شیطان شریک بود طهارت باطن و سلامتی سینه چگونه بود و حضرت قطب العالم قدس سره را اعتقاد بوده است چون می خواستند که طعامی بخورند اگرچه با وضوے بودند وضو جدید میکردند و میفرمودند که طعامی که با وضو خورده مے شود آن طعام در شکم به تسبیح مشغول شود و دل را منور گرداند و در عبادت کاهلی نیارد و چون از طعام فارغ میشدند باز وضو میکردند و میفرمودند که وضوی که بعد فراغ طعام کرده شود آن وضو از گرانی طعام

خوردنانی کشید و خوردن گرفت بادشاه گفت طعام از وجه حلال ساختیم نخوردید آن بزرگوار گفت

والله اعلم اگرچه حلال خواهد بود اما دلم خوردن او را فتوی نمی دهد باز بادشاه از انجا که سلطنت است

گفت چندی میگوییم که طعام حلال است چرا نمی خورید از خوردن طعام ما ایمان نخواهد رفت ان بزرگوار

گفت میدانم که ایمان نخواهد رفت اما حلاوت ایمان نخواهد ماند۔

فصل شرط سیوم از شروط ثمانیه مر سالک را دوام السکوة است الا عن ذکر الله

مما لا یعنیه قولاً و فعلاً و فکراً یعنی دوام خاموشی است مگر از ذکر خدا تیعالے و این دوام

خاموشی مر سالک را از چیزے باشد که لا یعنی بوده نفعی نکند قول باشد یا فعل یا فکر تا سالک

را از گفتار و کردار و اندیشه که در و نفعی نبود خاموشی باید بود فکل نطق لا یکون فی ذکر الله

فهو لغوا۔

قطب العالم شیخ مینا قدس سره میفرمودند بزرگی خواست تا یکی را خلافت بپوشاند

و در مقام ارشاد و دعوت آرد بزرگے چند را جمع کرد تا بحضور ایشان وی را خرقه بپوشاند و هوا

گرم بود ناگاه از زبان وے بر آمد که آفتاب چه گرم است بزرگانے که جمع بودند برخاستند

و گفتند این لائق این کار نباشد که سخن لغو بے فائده گفت که در وے هیچ نفعی دینی نبود

شیخ سعدی شیرازی میفرماید رحمة الله علیه **ابیات**

تامل بکردن خطا و صواب	به از ژاژ گویان حاضر جواب
کمال است در نفس انسان سخن	دریده بگشتی چو گل پیرهن

فصل شرط چهارم از شروط ثمانیه مر سالک دوام الخلوة است و هو حبس الحواس الظاهرة

و مقصود آنست که وقت افطار بر طریقے نخورد که گرسنگی مزاحمت بدہد و وقت رامشوش
گرداند و آ یچنان ہم نخورد که در معده او گرانی بدید آید که از عبادت باز دارد و کاہلی بیارد باید که ہر
چند که تواند گرسنگی را تحمل کند و بتدریج طعام را کم کرد اند که سر ہمه عبادتہا گرسنگی است تا سالک
گرسنگی اختیار نکند از شر نفس و از حرص و ہوا خلاص نیابد و بحقائق این راه نرسد
و شائستہ حضرت پاک نشود۔
رئیس العارفین شیخ قوام الحق و الدین قدس سره میفرمایند که شیخ نجم الدین کبری قدس
سره العزیز گفته است ہر که حیات ابد طمع دارد بیچار مرگ معجل پیش از مرگ موجل بمیرد
فقر دایم و صبر دایم و جوع دایم و از جامه رعونت عاری بودن۔
قطب العالم قدس سره میفرمودند که روزے شیطان را با یحیی صلوات اللہ علیه
ملاقات شد و شیطان کمندہا بسیار داشت مہتر یحیی صلوات اللہ علیه پرسیدند چیست
این کمندہا شیطان گفت شہوتی است که صید میکنم بدان شہوات بنی آدم را باز مہتر یحیی علیه
السلام پرسیدند ہست که مرا ہمی یابی از آن شہوات شہوتی را شیطان گفت نے
مگر آنکه شبے تو سیر خورده بودی پس نماز و ذکر گران گردانیدم مہتر یحیی علیه السلام گفت ہر
آئینه از امروز باز ہیچ سیر نخورم شیطان گفت از امروز باز کسی را نصیحت نکنم۔
نقل است ذکر افتاده باید که مقدار قوت بر عبادت کم از سیرے حلال پاک بخورد و حلال
آن باشد که شریعت فتوی دہد قطب العالم قدس سره میفرمودند روزے بزرگی را
به آرزوے تمام بر مایده بادشاه حاضر کردند چون طعام پیش آوردند آن بزرگوار از آستین

دیگر بعد ادا ر فریضه و سنت اکثر در مسجد بماند خلوت و اعتکاف باطل نشود اما درنگی در مسجد ادا ر سنت مستحب نیست۔

نقل است ذکر افتاده باید که خلوتخانه خورد باشد مقداری که در نماز بگذارد و چراغ نشیند در وقت ذکر و باید که خلوتخانه تاریک باشد که در نیاید در وی شعاع آفتاب و روشنی روز۔

قطب العالم قدس سره میفرمودند که خلوتخانه چون تاریک نبود پرده فروگیرد و چنان بکوشند که آوازی هم در نیاید تا بدین چیزها حواس از کار فرو افتد و روح چون مشغول بحواس نباشد با علم غیب پردازد و حجابها که روح را در پیهای چشم در آمده است چون حواس از کار فرو افتد بتصرف ذکر نفی خواطر محو گردد و روح را با غیب انس شود و از خلق متوحش گردد و بکلی روی بحق آرد آنگاه باطن و مقام دل بکشاید و بتجدید مقامات دیگر روی نماید۔

نقل است ذکر افتاده که هر کسی را درین راه قدم نهادن اسلم نبود صاحب همتی باید که خوف جان و ترس دوزخ و طمع بهشت نمانده باشد و بجان بازی و سر اندازی بپیش آید تا درین راه تمام بود چنانکه عزیزی گوید

هر که او در کار خود باشد تمام   جان خود در کار بازد والسلام

قطب العالم شیخ مینا قدس سره میفرمود خواجه شبلی رحمة الله دزدی را دید بر دار بر پای او بوسه داد و دستار خویش پیش او نهاد گفتند ای پیر طریقت چه حالت است که میکنی خواجه علیه الرحمة بزبان حال این بیت کشاد **ابیات**

چون بدیدم دارد چونین جای او   بوسه را دادم لبی بر پای او

نفتح حواس القلب حتی یشاهد فی الیقیظه ما یشاهد غیره فی النوم وسدّ
طرق الحواس شرط لفتح حواس القلب الا تری انک لا تری شیئا فی الیقظه
فاذا نمت رایت اشیاء کثیرة کذلک اذا سددت علیک فی الیقیظة طرق
الحواس الفتحت علیک حواس آخر من الغیب ـ یعنی شرط چهارم دوام خلوت است و خلوت
بستن حواس ظاهر است برای فتح دل را تا به بیند سالک در بیداری چیز را که
می بیند غیر وے در حالهٔ خواب و بستن طرق حواس شرط است برای کشاده شدن حواس
دل را نه بینی بدرستی که می بینی تو چیز را در حالهٔ بیداری پس چون خواب کنی به بینی تو
چیزها بسیار بدرستی کمی بینی تو چیز را در حالهٔ بیداری پس چون خواب کنی به بینی تو چیزها
را همچنین چون بربندی تو بر خورد در بیداری طریقها حواس ظاهر بکشاید بر تو حواس دیگر از عالم
غیب که آن حواس باطن و عالم دل است ـ

قطب العالم قدس سره گا از راه روان راه بوده است کرّات مرّات این بیت میفرمود ۵

لب به بند و چشم بند و گوش بند — گرنه بینی سر ها بر ما به خند

و نیز میفرمودند سلوک راه دین و اصول بمقامات یقین را خلوت و عزلت و انقطاع از
خلق نهاوند و همه انبیا و اولیا در بدایت حال خلوت اختیار کردند تا به مقصود رسیده اند
و نیز فرمودند که چون سالک از خلوت خانه بهر وضو یا نماز جماعت بیرون آید باید که چشم در پیش
دارد و به راست و چپ ننگرد و دل و زبان را مشغول ذکر گرداند تا متفرق نشود و دل پراگنده
نگردد و چون از جهت نماز جمعه بیرون آید باید که بعد از زوال آفتاب بیرون آید تحت کلامه

که چوگان طلب در دست میگیرد و گوی نیازمی بازد و گاه آن گوی نیاز را باسمان اندازد و گاه بلوح و گاه بقلم و گاه بتجلی و گاه بثری تا یکبار باسعادت برآید و بر سر پردهٔ عزت زند اگر لباس لباس خواجگان بود بر رویش زنند و اگر لباس گدایان بود در سراپردهٔ درویشی بزند و در صدر نشانند۔

نقلست ذکر افتاده خدایتعالی دوست میدارد بنده را که بی نیاز باشد از خلق بلکه خدای هم۔

درین محل قطب العالم شیخ مینا قدس سره میفرمودند که سالک هرچند که فقیر باشد باید که متعفف بود و فقر خود را بپوشد و بیش خلق اظهار نکند بهوای نفس خویش تن را پیش خلق خوار نگرداند و فقر خویش را عزیز پندارد بظاهر خواری محزون و ملکدر نشود که درین خواری همه عزت است و درین بینوایی همه نکت است بل بر صاحبان جاه مال و اهل عزت و وقار این بیت بنوای خویش بخوانند و ایشان را طریقه سگان برانند ؎

فقر ظاهر مبین تو حافظ را
سینه گنجینهٔ محبت اوست

نقلست ذکر افتاده که قومی که هرگز راه ندیده اند و قدمی دران ننهاده اند و استعداد سفر نکرده اند و تلخی مفارقت مالوفات نچشیده اند و ترک خود را نگرفته اند چگونه شایان مقتدایی و راهبری شوند هم ازین است که رئیس درویشان و محتسب عارفان شیخ قوام الحق والدین قدس سره میفرمایند طالب را باید که تامل کند بجرد و کمال خود و غیر واهی که او را مفضل خوانده اند بهوای خود را مقتدای و شیخ نسازد و تا بسبب این اعتقاد فاسد که مخالف

چون تمام افتاده در کار خویش	زان نهادم پیش او دستار خویش
مرد باید خواه خاص و خواه عام	کو بود در فن کار خود تمام

نقلست ذکر افتاده هر که بنده شهوت بود بنده حضرت نباشد بنده حضرت کسی بود که شهوتها و آرزوهای نفس بگوشه نهد و تیغ مجاهده و مخالفت بر دست گیرد -

درین محل **قطب العالم** میفرمودند قدس سره از مرد هوا پرست خدا پرستی نشود و خود پرستی در کوچه خدا پرستی نزد مصرع

یا رضای دوست باید یا رضای خویشتن

نقلست ذکر افتاده که سالک ریاضت نماید نفس خود را تا آنکه عادت گیرد بادب - و تواضع و ذل و انکسار و مسکنت و خضوع و خشوع زیرا که خیر عادت است چنانکه شر عادت است **قطب العالم** قدس سره میفرمودند نفس پلید همه خصائل ذمیمه دارد مگر آنکه یک خصلت نیک دارد و آن این که بدانچ عادت گیرند عادت گیرد و مطیع گردد تا بطول مدت کار بر مخالف وی نکند -

نقلست ذکر افتاده که سالک اعراض کننده باشد از حب دنیا که حُبُّ الدُّنیَا رَاسُ کُلِّ خَطِیئَةٍ و اعراض کننده باشد از حب جاه و مال -

قطب العالم قدس سره میفرمودند که حب جاه بد چیزیست صدیقان که در مقام صدیقی رسیده اند از وی گردن حب جاه در مانده اند که آخر ما یخرج من رؤس الصدیقین حب الجاه -

رئیس العارفین شیخ قوام الملة والدین قدس سره می نویسند که شیخ احمد غزالی میفرمایند مرد باید

و در مدارک میگوید همین آیت من ادّعی محبة الله وخالف سنة رسول الله فهو کذاب وکتاب الله یکذبه -

درین محل قطب العالم قدس سره میفرمودند علامت محبت اینست که صحبت غیر زهر قاتل نماید و اصلا غیر اختلاط خوش نیاید و همیشه محزون ماتم زده بماند و از فراق بیقرار و بی آرام نماید و این بیت می فرمود

هر غمزده قامت محبوب که دیدم	خاکے بسر انداخته دستی بکمرها

نقلست ذکر افتاده که فواید خلق بسیار است بعضی ازان طهارت و دوام ذکر بالقلب واللسان وکثرت تلاوت و دوام صوم و دوام حفظ اللسان وسایر الحواس عما لا یعنی و دوام صلوة با جماعت در اوّل وقت و دوام نماز جمعه است از بهر آنکه این چیزها که ذکر کرده شده اهل خلوت را نیکو دست میدهد و میسر می آید زیرا چه معنی خلوت اینست که بگرد اند نفس خود را یکبار از ماسوی خدا تعالے تا غیر مقصود منظور او نباشد تا موافقت حدود شرع که هیچ حکمی را از احکام شرعی مخالفت و تارک نباشد و مشایخ ما رحمهم الله اجمعین بودند تا میفرمودند مریدان را بغسل جمعه در ایام زمستان یعنی هیچ سنت مصطفے علیه السلام ترک نمی آوردند -

قطب العالم قدس سره مر اهل خلوت را حفظ صلوت با جماعت بسیار تاکید میفرمودند و میگفت اگر یکے را بیرون آمدن از خلوت خانه برائے جماعت تفرقه پیدا آید کسی را گوید تا وقت نماز حاضر شود و نماز را با جماعت با وی گذارد -

و نیز میفرمودند که بعضی اهل خلوت را دیدم که چون بسبب تشویش و تفرقه بیرون نیامدند و نماز

کتاب و سنت است فاسق و عاصی و مصر بر عاصی نگردد و توبه کند سبحان الله
اگر وزیر مملکت را که کسب دولت بیند جاهلی پادشاه خوانند عاقلان بر برکت عقل او بخندند و این معنی
را که ونه پسندند پادشاهان حقیقی اولیا که خواص حق اند چگونه روا بود عاصی را چون جنید و
بایزید را انکار کنند و او را داعی و هادی شمارند۔

نقلست ذکر افتاده که ادا کردن اوامر را اکمل وجه میسر نشود مر کسی را که دل او متفرق باشد
قطب العالم قدس سره میفرمودند که مرد پراگنده دل هیچ کاری بر نیاید و در مزی ازین
هیچ وقت نه یابد مرد باید که یک جهته و یک همت و یک قبله شود و هرچه از دوست باز ماند خواه نیک
خواه بد از ان اجتناب نماید و او را قاطع طریق بداند که ما شغلک عن الله فهو ضمک ٥

بهرچه از راه افتی چه کفران حرف چه ایمان	بهرچه از دوست وانی چه زشت آن نقش چه زیبا

نقلست در تکمله ذکر افتاده قال الله علیه السلام من اخلص لله اربعین صباحا
ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه

قطب العالم قدس سره میفرمودند درویشی چون مقبول حضرت متعال میگردد زبان او
ناودان حکمت میگردد یعنی هرچه از زبان او بیرون می آید همه حق و صواب بیرون می آید بضرورت
گفته او رد نمی شود چنانکه بزرگی میفرماید ٥

رفتم بدر درویشان ناحق طلبم زایشان	آن جا همه خلق دیدم حق جانب درویشان

نقلست در رساله مکیه ذکر افتاده قال الله تعالی قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ
فَاتَّبِعُوْنِیْ یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ وَیَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوْبَکُمْ ـ

از خدا یتعالے مشغول شدن لغیر اوست ہم ازین۔

قطب العالم شیخ مینا قدس سرہ بارہا میفرمودند و اندیشہ غیر و فکر غیر دل را خاکستر و ناچیز میگرداند تم لفظہ و خدا یتعالے میفرماید ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض لہ شیطان فھو قرین لہ کہ اعراض از ذکر خداوند تعالے کند مسلط گردانیدم ما او را شیطان پس آن شیطان مر او را قرین باشد در دنیا و آن شیطان بقیامت قرین او بود در دوزخ۔

نقلست در رکنیہ ذکر افتادہ قال اللہ تعالے من کان فی ھذہ اعمی فھو فی الاخرۃ اعمی ہر کہ باشد در دنیا کور پس آن در آخرت ہم کور و گمراہ باشد اگرچہ کشادہ باشد ہر دو چشم سر کہ ظاہر بینائی دارد و باطن خراب کور **ابیات**

تا ترا دل بستگی با این جہان	جانب حق باشد از چشمت نہان
ہر کرا عمی ست در دنیا ز حق	ہمچنان اعمی است در عقبی ز حق
ہم خدا خواہی و ہم دنیای دون	این خیالست و محالست و جنون
اجتماع این دو نشود این بدان	با کسی حاصل نگردد این دو آن

و ہم ازین است کہ رئیس درویشان و محتسب عارفان شیخ قوام الحق والدین میفرماید کہ مشایخ طریقت رضوان اللہ علیہم چنین گفتہ اند کہ مرید را چندان باید کوشید کہ بمقدار سوراخ سوزنی چشم بعالم غیب وا شد۔

فصل شرط پنجم از شروط ثمانیہ مر سالک را دوام الذکر مع حضور القلب بالقوۃ الشدیدۃ من غیر رفع الصوت بحیث یدخل اثر الذکر فی العروق السائرین

راسے جماعت گذارده آید بشامت آن در عقل و مزاج ایشان تشویش و تفاوتے
پدید آمده است پس رعایت جماعت امرے اہم است باید که چون اہل خلوت بسببے
بیرون آید از ذکر خاموش نماند در راه نیز ذاکر باشد و در استاد چنانکه رود و ہر چیزیکه درمیان
راه بشنود گوش ہوش برآن ننهد و دران کوشد که براے جماعت وقتے بیرون آید که امام
را در تکبیر تحریمه دریابد و بعد سلام امام باز گردد و در خلوتخانه رود تا به تشویش مبتلا نگردد۔
رئیس عارفان محتسب درویشان شیخ قوام الحق والدین قدس سره می نویسند که خلوت
بحر طاعت است که جواہرہاے حقیقت در صدف سینه مرد جز دران بحر پدید نیاید اما بشرطیکه
تسلسل باشد بمصطفے صلی الله علیه وسلم و مقید بعلم شریعت بما یحتاج الله شیخ محمود داشتی می آرند
قدس سره العزیز که مریدے از مریدان خویش که ویرا شیخ محمد کرانی میگفتند چون بولایت
او باز سفر سستاد وصیت میکرد که چون بولایت باز رسی جز بذکر و خلوت نخواہم که مشغول شوی
شیخ محمد گفت شیخا وقتے مددی کنم برادر مسلمانی تا از من بیاساید اجازت باشد چون این
سخن بسمع شیخ محمود داشتی رسید قدس سره سر در پیش افگند پس از زمانے برآورد و گفت عجب
دارم از حال کسی که مار افعی زہر در دست وے دردا و میخواہد که خار از پاے دیگر بیرون کند۔
قطب العالم قدس سره بارہا این بیت میخواندند ؎

تو بقیمت وراے دوجهانی		چکنم قدر خویش نمی دانی	

نقلست ذکر افتاده که سبب کورے دل و محروم شدن از مشاہده عظمت و جلال جمال
بواسطه غالب شدن وسوسہاے شیطان و اندیشہاے نفس است بر دل و اعراض کردن

دوست حبیب را پرسیدم کہ چیزی جواب ازین دارید گفتند سے نے بعدہٗ نظر بر لوح محفوظ انداختم جواب این را نیافتم بعدہٗ در مقام دل شدم و از دل جواب طلبیدم چنانچہ حق جواب است شنیدم و با تو گفتم ؎

عالم دل عالمی است ہر دو جہان اندرو | کیست کہ ہر دم کند عزم تماشا ء دل

نقلست در رسالۂ مکیہ ذکر میکنند کہ ذکر اللہ تعالے فرض علی الطالبین المحبین قال اللہ تعالی اذکروا اللہ قیاما وقعودا وعلی جنوبھم لفظ اذکروا امر است و امر را سے وجوب و فرض است پس ہر آئینہ ذکر فرض باشد و ازین نص اشارت است کہ ذکر در حالہ قیام وقعود و اضطجاع درست باشد وما ذکر فی تفسیر درر المعانی قولہ تعالی الذین یذکرون اللہ قیاما وقعودا ان المراد من الآیۃ المدا ومۃ علی ذکر اللہ در ہر حالی زیرا چہ مردم خالی نباشد از یکے حالات ثلثہ یعنی قیام وقعود و پہلو زدن و در خلاصہ و خانی افتادہ است لا بأس بالتسبیح والتھلیل مضطجعاً وکذا الصلوۃ علی النبی علیہ السلام و ابن عباس رضی اللہ عنہ در معنی آیتہ مذکورہ گفتہ است کہ ذکر کنید خدا را در شب و روز بہر جائیکہ باشد خواہ در سفر خواہ در حضر و بہر حال کہ باشد خواہ در غنیمت خواہ در فقر خواہ در مرض خواہ در صحت خواہ در سر خواہ در علانیہ یعنی ہمہ حال و بہر حال از ذکر خدا غافل نباشد الغفلۃ من اکبر الکبایر۔

قطب العالم قدس سرہ گاہے در بیان این آیتہ می شدند و بعد بیان او این دو بیت میخواندند کہ موافق مفہوم آیتہ مذکور است حاضران را شوق و طالبان را ذوق تمام دست میداد و فرح بر فرح میکشاد نیست دو ہرہ

یعنی شرط پنجم سالک را دوام ذکر خداوند تعالے است بر زبان بحضور دل با قوت سخت بغیر آنکه بلند کند آواز را باید کرد بحیثیتی که درآید اثر ذکر در رگہا ہمہ و در رگہای که نزدیک شہرگ ۔

قطب العالم شیخ مینا قدس سرہٗ میفرمودند ذاکر ذکر را با قوت وہیبت وحضور تمام چنان گوید که اعضا را و ہمہ اثر ذکر شود و بیقرار گردد چنانکه ہمہ وجود وے تافتہ شود از پرتو آتش ذکر وباید که در ذکر لا الٰہ بتعجیل نگوید و درلا گفتن مدی تمام بکشد و در الا اللہ گفتن نیز مدی بکشد

قطب العالم قدس سرہٗ میفرمودند که در شرح آوراد نوشتہ است قال رسول علیہ السلام من قال لا الٰہ ومدھا غفر اللہ لہٗ اربعۃ آلاف ذنب من الکبایر۔

نقل است ذکر افتادہ که مفتیان اہل لسان مشوشانند مر صوفیان اہل دل را والصوفی اجود الفریقین یعنی صوفی اہل دل جیدترین دو فریق است یعنی فقہا و محدثان که ایشان بر رخصت وسہولت زوند و آنہا سوے عزیمت وشداید دوند و ایشان بخبر گویند و آنہا بمعاینہ جویند ولیس الخبر کالمعاینۃ ۔

درین محل قطب العالم قدس سرہٗ میفرمودند که بزرگی درویشے اہل دلی رسید و از مسئلہ پرسید آن درویش را استاد چہار پای خود را نظر کرده و ہیچ نگفت بعدہٗ سوے آسمان نظر کرد و ہیچ نگفت بعد از زمانے سر فرو کرد بعد ازان بجواب شروع نمود بعد فراغ آن بزرگوار پرسید چیست که در استادہ چہار روسوی آسمان بدیدی ہیچ جواب نگفتی و این دیدن چہ بود و سر فرو کردن بکدام وجہ نمودید و چون سر فرو کرده ماندید بعدہٗ جواب از زبان راندید درویش گفت اے چون تو این مسئلہ پرسیدی از کتاب ظاہری فراہم نیامد فرشتہ دست راست

بهشت را حرصی سخت تر و طلبی و رغبتی بیشتر باشد برای بهشت ایشان را بعده خداوند تعالی بگوید از چه چیز پناه میجویند فرشتگان جواب گویند از آتش دوزخ پناه میجویند بگوید خدای تعالی هست که دیده اند ایشان دوزخ را فرشتگان جواب گویند والله یا رب ندیده اند آتش دوزخ را بازو نان نشود چگونه باشد اگر به بینند آتش دوزخ را فرشتگان را جواب گویند اگر ایشان به بینند آتش را سخت تر باشد از روی گریختن ازان آتش سخت باشند از روی ترسیدن ازان آتش آمرزش خواهند این بندگان از تو پس بگوید خدای تعالی ای فرشتگان گواه میگیرم من شما را بدرستی که بیامرزیدم من ایشان را و فرشته از فرشتگان بگوید یارب در میان ذاکران فلان است که نیست از جمله ذاکران برای حاجت خود آمده بود و ناگاه میان ایشان نشست حق سبحانه تعالی گوید هم قوم لا یشقی جلیسهم یعنی ایشان قومی اند که بی بهره نشود همنشین ایشان او را نیز بیامرزیدم و مغفور گردانیدم۔

و نیز قطب العالم قدس سره میفرمودند چون ذاکر در ذکر شود معنی کلمه لا اله الا الله در دل گذراند تا خاطر بر نگردد و دل و زبان یکسان شود پس باید که بزبان گوید لا اله الا الله در خاطر بگذراند لا موجود الا الله و لا معبود الا الله و لا مقصود الا الله و لا محبوب الا الله لیس کریم الا الله لیس رحیم الا الله لیس غفور الا الله

نقلست ذکر افتاده بعضی شرایط ذکر آنست که بنشیند ذاکر مربع و مربع نشستن در همه اوقات منهی است مگر در وقت ذکر گفتن که مصطفی علیه السلام چون نماز بامداد گذاردی

اوٹھت بیٹھت لیٹت لیجیے | بیتھے کو راند جیسے نہ کیجیے

قطب العالم قدس سرہٗ فرمودند کہ در خبر است رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است
بدرستی کہ مرخدایرا فرشتگانند کہ طواف میکنند در کوچہا و راہہا و میجویند اہل ذکر را پس
چون بیابند قومی کہ ذکر خدا تعالےٰ میکنند ندا کنند بیکدیگر و بگویند کہ بشتابید بسوے حاجت
خویش گفت پیغامبر علیہ السلام پس میگیرند اہل ذکر را بہ پرہاے خویش تا آسمان دنیا
و زیر یکدیگر مے آیند تا چون اہل ذکر مستغرق بذکر میشوند پر مے زنند آن فرشتگان
سوے آسمان حق سبحانہ تعالیٰ کہ عالم ہمہ چیزہا و داناتر باحوال آن ذاکرانست می پرسد
ایشان را از کجا می آئید جواب گویند آمدیم از نزدیک بندگان تو کہ در زمین اند پس بپرسد
خدا تعالےٰ ایشانرا و وی داناتر است باحوال ذاکران چہ میگویند بندگان من فرشتگان
جواب گویند کہ تسبیح میگویند و بہ پاکی یاد میکنند ترا و تکبیر میگویند و بہ بزرگی یاد میکنند ترا و حمد میگویند
و تہلیل میگویند یعنی لا الٰہ الا اللہ و تمجید میگویند و بہ بزرگی یاد میکنند ترا یعنی لا حول و لا
قوۃ الا باللہ میگویند پس بگوید خدا تعالیٰ ہست کہ دیدہ اند آن بندگان مرا فرشتگان
جواب گویند کہ سوگند خدا کہ ندیدہ اند پس بگوید خداے کہ چگونہ باشد اگر بینند ایشان مرا فرشتگان
گویند اگر بہ بینند ترا باشند سخت تر عبادت کنندہ و تمجید و تسبیح بیشتر گویند ترا پس بگوید
خدا تعالےٰ اکنون چہ می طلبند ایشان از من فرشتگان گویند از تو بہشت می طلبند پس بگوید
خدا تعالےٰ ہست کہ دیدہ اند ایشان بہشت را فرشتگان را گویند واللہ یارب ندیدہ اند
ایشان بہشت را باز حق تعالیٰ گوید چگونہ باشد اگر بہ بینند بہشت را فرشتگان گویند اگر بہ بینند

درگفتن لا اله الا الله باشد بدل حاضر وآگاه با خدا تعالے۔

قطب العالم قدس سره میفرمودند ذاکر باید که از حضور تمام ذکر گوید و حق را حاضر بیند و اگر آن مرتبه ندارد که حاضر بیند باری حاضر داند تا از دائره مسلمانی بیرون نشود والبته در ذکر از غفلت دور باشد که الغفلة فی الذکر اشد من الغفلة عن الذکر و در ذکر گفتن **شیخ قطب الدین** رحمة الله فرمودند خافضاً صوته یعنی فرود آرنده باشد آواز ذکر را یعنی چون ذکر را باقوت و شدت بگوید باید که آواز فرود برد که این نیز ممد حرارت ذکر باشد و اثر زود تر بدل رسد و پرده شقاق سوخته گردد و نورے که در اسم الله مودع است بدل حقیقی پیوندد و دریچه دل حقیقی کشاده شود و خانه ظلمانی بدین از نور دل روشن گردد و در وقت ذکر گفتن غامضاً عینیه باشد یعنی فرو برنده باشد هر دو چشم را یعنی در حالهٔ ذکر هر دو چشم را فرو دوزد برابر استاد چنانچه پیش نظر نکند تا در تفرقه غیر نیفتد۔

نقلست ذکر افتاده ویخرج لا اله من صمیم فواده بقوة شدیدة مع اخراج کل تعلق فی قلبه نافیا جمیع خواطره ضارا کان او نفعا ویدخل الا الله بالقوة الشدیدة فی قلبه مثبتا توجه قلبه الی الله یعنی و بیرون آرد ذکر لا اله را از میان دل خویش بقوتی سخت یا بیرون آوردن هر تعلق که باشد در دل و در آن حالت که نفی کننده باشد جمیع خواطر خود را نافع باشد آن خاطر یا مضر باشد آن خاطر و در آرد الا الله باقوت سخت در دل خویش و در ان حال که ثابت توجه دل خود را سوے خدا تعالے

قطب العالم میفرمودند قدس سره لا اله را از جا آغاز کند یعنی تعظیم لا را از ناف برکشد

درمقام خویش بمربع بذکر نشستی تا آفتاب برآمدی۔

وبعضی از شرائط ذکر آنست که ذاکر روی خود را بقبله آرد و هر دو دست را بر هر دو ران نهد یا بگیرد و بکف دست چپ خویش پشت دست راست خویش را وبگیرد بباطن ابهام دست چپ ظاهر ابهام دست راست را چنانکه رسول خدا تعالی علیه السلام کرده است ذکر کرده امام حلیمی رحمه الله در کتاب خویش۔

درین محل قطب العالم قدس سره میفرمودند که چون ذاکر مربع نشیند دو دست بر زانو نهد باید که نر انگشت پای راست را بر رگ کیماس نهد و رگ کیماس رگی را میگویند که با باطن دل مربوط است چون قوت ذکر در آن رگ می رسد مدد حرارت باطن میشود و نیز قطب العالم قدس سره ورای این دو صورت که شیخ قطب الدین دمشقی رحمة الله علیه بیان کرده است در آغاز تلقین ذکر ذاکر را جلسه می آموخت در حاله ذکر ذاکر بر آن طریق نشسته بذکر مشغول می شد که آن جلسه نیز ممد حرارت باطن می شد و اثر او زود تر بدل میرسد بعد از چند گاه سه جلسه دیگری آموخت از ان کا باعلی میرسید و عالم طیر و سیر روی می نمود آری میرسد چنانچه باید و ها دی چنانچه شاید بعد از تلقین ذکر بر صورتها مسطوره ربط قلب با شیخ مراقبه و پاس انفاس و نفی خواطر مبتدی را اهم ترین ریاضات است هر کرا قابل ولایق آن میدید می آموخت طریق جلسها مسطور و مراقبه پاس انفاس مذکور هر یک تعلق بحضور مرشد دارد از غایت باریکی قلم در نوشتن او طاقت نمی آرد۔

نقلست ذکر افتاده و یکو بر کلا اله الا الله بغلت حاصر مع الله تکرار کنند یعنی کرات و قرات

دمیفرستادند بعده این آیة میخواندند فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت

وهو رب العرش العظیم بعد ازان کلمه لا اله الا الله با آواز بلند میگفتند سیوم کرت محمد رسول الله

میگفتند بعده با آواز بلند شروع ذکر میکردند کرت لا اله الا الله میگفتند وهم کرت محمد رسول الله

میگفتند بعده با آواز بلند شروع ذکر می کردند تا آنکه ذوق می بود دوم باری میبود لا اله الا الله با آواز بلند میگفتند چون بخود باز می

آمدند محمد رسول الله میگفتند و میفرمودند بدین طریق عمل پیر ومرشد که چون شروع اول کرت سیوم با محمد رسول الله گفته میشود عمل نگاه

تلقین میشود که در وقت تلقین پیرانرا رسم است که سه کرت کلمه میگویند وسیوم کرت محمد رسول الله

میگویند دوم کرت چون شروع کرده می شود دهم کرت محمد رسول الله گفته میشود بدانچه

در بعض کتب گفته است که دهم کرت محمد رسول الله گفته می شود عمل بدان می شود۔

ونیز قطب العالم قدس سره میفرمودند که عمل رئیس العارفین شیخ قوام الحق والدین همین

بوده است ودر اساس الطریقه که تصنیف رئیس العارفین مذکور است نیز برین اشارت میکند

حیث ذکر فیه ذاکر در آن وقت که بذکر مذکور مشغول خواهد شد اول این آیة برخواند فان تولوا فقل

حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم بعد ازان لا اله الا الله بگوید

بعد ازان چنانکه بذکر آموخته شده است مشغول شود۔

وازفتاوی صوفیه معلوم شد که بعد هشتم کرت یا دهم کرت محمد رسول الله گوید چنانچه بالا

مذکور شد۔

قطب العالم قدس سره بعد از فراغ از ذکر صلوات میگفتند واین دعا میخواندند اللهم

انا ذکرناك علی قدر قلة عقلنا وعلمنا وفهمنا فاذکرنا علی قدر سعة رحمتك ووصلت

و اِلٰهَ را به پستان راست فرو دیرود و اِلّا را هم از انجا بر وارد و الله مجرورا به پستان چپ که دل گوشتین
دران جانب مودع است فرود برد چنانکه حرارت بدل صنوبری شکل رسد و دل ازان متاثر
شود و انشراح صدر پدید آید و اطمینان دل حاصل شود و شرایط و آداب ذکر بسیار است
تمام در رساله مکیه مذکور است و بغیر رعایت شرایط آداب ذکر مفید نمی باشد و ثمره نمی دهد
اگر رغبت افتد انجا به بیند و شیخ قطب الدین دمشقی رحمه الله گفته اند که یکے از شرایط ذکر
آنست که مواظبت نماید بر فاضل ترین ذکرها و آن لا اِلٰهَ اِلّا الله است و در معرفة المریدین
و دلیل السالکین آورده است که ذکر ما مور میان شیخ طبقات سه ذکر است یکی لا اِلٰهَ اِلّا الله
محمد رسول الله ۔ دوم سبحان الله والحمد لله ولا اِلٰهَ الا الله والله اکبر ۔
سوم یا حی یا قیوم لیس کمثله شے وهو السمیع البصیر و در وصایا شیخ الاسلام
صدر الحق والدین رضی الله عنه آورده است که در خلوت پیوسته ذاکر باشد بکلمه لا اِلٰهَ
اِلّا الله و هم باز بگوید محمد رسول الله ذاکر ذکر ش در باید پیشتر بگویای لا اِلٰهَ اِلّا الله شود
چون بخود باز آید محمد رسول الله بگوید ۔
و در فتاوی صوفیه گفته است که ذکر الشیخ فی وصیة ان اولی الاذکار کلمة لا
اِلٰهَ اِلّا الله فاذا قالها نظر الی قدم الحق فاثبته وابطل ما سواه ویقول فی
المرة الثامنة او العاشرة محمد رسول الله الا ان یغلب الوقت فیکون بحکمه لا
یکلف ما لیس فی وسعه فان ذلک عنه سوء الاداب ۔
قطب العالم شیخ مینا قدس سره چون میخواستند که ذکر را شروع کنند سه کرت درود

اجمعین از رسول الله علیه السلام وگرفتن صحابه تلقین را از رسول الله ثابت است و حدیثی که
روایت کرده است شداد بن اوس و عباده بن صامت حاضر بود که تصدیق پنداشت عباده مر شداد را
درین روایت کردن پس گفت شداد رحمة الله من نزدیک رسول الله علیه السلام بودم ناگاه گفت
رسول علیه السلام هست درمیان شما غریبی یعنی اهل کتاب گفتیم ما نیست درمیان کافر
پس بفرمود رسول الله علیه السلام مارا بستن در تا چون در را به بستیم گفت رسول علیه السلام بردارید
دستهای خود را پس بگوئید لا اله الا الله پس برداشتیم ما دستهای خود را ساعتی و این کلمه
بگفتیم پس نهاد رسول خدای دستهای خود را پس گفت الحمد لله الی آخر یعنی سپاس
و ستایش مر خدایرا است عز و جل ای بار خدایا بدرستی که بعث کردی مرا بدین کلمه و تو که فرمودی
مرا بدین کلمه و تو وعده کردی مرا بدین کلمه بهشت بدرستی که تو خلاف نکنی وعده را امید است که مرا
بوعده رسانی و سزاوار گردانی پس گفت رسول الله علیه السلام مژده باد شمارا بدرستی که خداوند تعالی
بیامرزید شمارا به تحقیق تلقین کرده اند صحابه تابعین را از مشایخ شیخا بعد شیخ یعنی صحابه چنانچه
از مصطفی علیه السلام تلقین یافتند تابعین را همچنان اموختند و تابعین نیز مشایخ تبع تابعین را
تلقین کردند و تبع تابعین مشایخ دیگر را تلقین کرده اند و همچنین شیخا بعد شیخ تلقین جاری بوده است
تا زمان ما که این زمانه است مشایخ رضوان علیهم تلقین کرده اند هر که را بوده است وی از اهل ذکر
چنانکه صحابه بودند رضی الله عنهم گفت خداوند تعالی و لازم گردانید خدای تعالی ایشان را کلمه تقوی
و کلمه تقوی لا اله الا الله است که دین اسلام بدین کلمه متحقق است و بودند صحابه سزاوار تر بدین
کلمه یا که ایشان گرفته اند کلمه تقوی را از رسول خدای علیه السلام بتلقین و بودند ایشان اهل هر

یا خیر الذاکرین ویا ارحم الراحمین۔

ونیز فرموده اند که اگر جماعتی را جمع کنند و با ایشان ذکر بگویند بهتر بود و حلقه نشستن در حالت ذکر سنت المشایخ و امری جائز و پسندیده است۔

و در خزانه جلالی مذکور است هر کسی که ذکر میگوید اگر جماعتے را طلب کند که ذکر گویند و با ایشان ذکر گوید فاضلتر باشد و من شرطه ان یاخذ هذا الذکر بالتلقین من اهل الذکر کما اخذ الصحابة رضی الله عنهم من رسول الله صلی الله علیه وسلم فیما روی شداد بن اوس وعبادة بن الصامت حاضر یصدقه کنت انا عند رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ قال هل فیکم غریب یعنی اهل الکتاب قلنا یا رسول الله فامر بغلق الباب فقال ارفعوا ایدیکم وقولوا لا اله الا الله فرفعنا ایدینا ساعة ثم وضع رسول الله علیه السلام یده ثم قال الحمد لله اللهم انک بعثتنی بهذه الکلمة وامرتنی بها ووعدتنی علیها الجنة انک لا تخلف المیعاد ثم قال ابشروا فان الله قد غفر لکم وقد لقن الصحابة التابعین من المشایخ شیخا بعد شیخ الی زماننا هذا کل من کان اهل الذکر منهم کما کانت الصحابة رضی الله عنهم قال الله تعالی والزمهم کلمة التقوی وهی کلمة لا اله الا الله وکانوا احق بها لانهم اخذوها من رسول الله صلی الله علیه وسلم بالتلقین واهلها لنفوذ الکلمة باطنهم بالانوار۔

و بعضی از شرایط ذکر آنست که بگیرد این ذکر را به تلقین اهل ذکر چنانکه گرفتند صحابه رضی الله عنهم

پس گفت رسول علیه السلام یا علیؓ قیامت قایم نشود و از حال بحال تبدیل نشود و حال
اینست که بروے زمین کسی باشد که میگوید الله الله یعنی الله الله در ذکر میگوید خدا سے خدا سے
پس گفت علی رضی الله عنه پس چگونه ذکر گویم من یا رسول الله گفت رسول خدا علیه السلام به بند چشمها
خود و بشنو از من پس گفت رسول علیه السلام لا اله الا الله سه بار و حال اینست که علی رضی الله عنه می شنید
پس گفت علی رضی الله عنه لا اله الا الله سه بار و حال اینست که پیغامبر علیه السلام گفته علی را می شنید و بعد شنیدن نیکو
پسندید پس تلقین کرد علی رضی الله عنه ذکری که شنید بود حسن بصری را تلقین فرکرد حسن حبیب عجمی را چنانچه تا امروز در میان مشایخ جاری است
قطب العالم شیخ محمد بن قطب المعروف به شیخ مینا قدس سرهٗ تلقین ذکر گرفته
اند از بندگی شیخ سارنگ و بندگی شیخ سارنگ را از بندگی شیخ یوسف ایرچی و بندگی شیخ یوسف را
از بندگی مخدوم جهانیان سید جلال الحق والدین و بندگی مخدوم جهانیان را از بندگی شیخ امام الدین گازرونی
و شیخ امام الدین را از برادر خود شیخ امین الدین گازرونی و شیخ امین الدین را از اوحد خود شیخ اوحد الدین
بن عبدالله بن مسعود و شیخ اوحد الدین را از شیخ اصیل الدین قدس سره و شیخ اصیل الدین را از
شیخ رکن الدین ابی الغنائم بن فضل بن ابی قاسم الخطیب و شیخ رکن الدین را از شیخ قطب الدین
بن ابی رشید احمد بن محمد حنیفت ابهری و شیخ قطب الدین از شیخ ضیاء الدین بن ابی نجیب عبدالقاهر
بن عبدالله سهروردی و شیخ ضیاء الدین ابی نجیب را از شیخ احمد غزالی و شیخ احمد غزالی را از ابے
حفص عمر بن محمد عمویه السهروردی و شیخ ابی حفص را از شیخ ممشاد دینوری و شیخ ممشاد را از خواجه جنید
بغدادی و خواجه جنید را از خواجه سری سقطی و خواجه سری سقطی را از خواجه معروف کرخی و خواجه
معروف کرخی را از خواجه داؤد طائی و خواجه داؤد طائی را از خواجه حبیب عجمی و خواجه حبیب عجمی را از

کلمہ تقوی را از جہت نافذ شدن وشتہ ایا کردن کلمہ تقوی در باطن بتاثیر دادن نور ہا یعنی نور کلمہ تقوے در باطن صحابہ کہ باطن مصفا و پاکیزہ بود زود اثر میکردی وبمقام اعلی میرسانیدی پس ہر آئنہ صحابہ احق بدین کلمہ واہل این کلمہ بودند وتابعین وتبع تابعین وشیخا بعد شیخ را تا الی یومنا ہذا این دولت رسانیدہ اند ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء

فصل ثبت عند ائمة الطريق من الصوفية وسادات السلوك ان علی ابن ابی طالب رضی الله عنه قال یا رسول الله دلنی علی اقرب الطريق الی الله واسهلها علی عباده وافضلها عند الله تعالى فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی علیك بمداومة ذكر الله تعالى في الخلوة فقال علی هكذا فضيلة الذكر وكل الناس ذاكرون فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی لا تقوم الساعة علی وجه الارض من يقول الله الله فقال علی كيف اذكر يا رسول الله قال عليه السلام غمض عينيك واسمع مني فقال عليه السلام لا اله الا الله ثلث مرات وعلی يسمع ثم قال لا اله الا الله ثلث مرات والنبي يسمع یعنی ثابت شدہ است نزدیک ائمہ طریق از جماعت صوفیہ و مہتران طریقت وحقیقت بدرستی کہ علی ابن ابی طالب رضی الله عنہ گفت یا رسول خدا ے راہنمونی کن مرا براہے کہ نزدیک ترین راہہاست سوے خدا تعالی وآسان ترین راہہاست بر بندگان خداوند تعالے وفاضلترین راہہاست نزدیک خداوند تعالے پس گفت رسول علیہ السلام یا علی لازم گیر بمداومت ذکر خدا تعالے در خلوت یعنی در خلوت ذکر بسیار با حضور تمام ہمیشہ گوے وخبر این راہے دیگر بیوی پس گفت علی رضی الله اینچنین است فضیلت ذکر وہمیشہ مردمان ذکر میگویند

قطب الدین رحمۃ اللہ تلقین ذکر یافتہ بودند حیث ذکر للمخدوم فی معیار التصوف قال
الفقیر العباسی الذکر سبب وصول وتصفیۃ القلوب فلا یجوز للسالک
المساکنۃ معہ وقال الحسن لا الہ الا اللہ تنظیف السر عن الالھتہ واذا خلا السر
عن تعظیم غیرہ فلا وجہ لھذا القول وقال الفقیر العباسی سمعت من شیخ العالم
العارف محمد بن الفیومی الساکن فی بیت المقدس انشد ھذین البیتین رضی
اللہ عنہما شعر۔

بذکر اللہ تنبیح القلوب	وتنکشف السرایر والعیوب
وترک الذکر افضل منہ حالا	فشمس الذات لیس لہا غروب

وسألت ایضاً من الشیخ العالم بقیۃ السلف قطب الحق والشرع والدین اللہ مسمی
مولف الرسالۃ المکیۃ حین لقنی کلمۃ لا الہ الا اللہ وبیّن کیفیۃ النفی والاثبات
قلت یا سیدی وبرکتی اذا لم یبق فی قلب السالک وجود الغیر فما ینفی بعدہ
فاجاب الشیخ رضی اللہ عنہ وادام برکتہ علی العالمین ما دام وجود السالکین باق
لا بد لہ من النفی لمن اعتبر الوجود حتی یزول الثنینیۃ
والجواب الثانی لا بد للسالک من النفی لان نفی الوجود فی محل الجمع و
اما فی التفرقۃ اثبات الوجود مثل اثبات وجود جمیع الموجودات لان النظر الی السکون جمع السکون
تفرقۃ فلا بد ان نیفی الموجودات ویدخل فی افراد دلیل الجمع حتی یصیر مستھلکا فی
الجمع وھذا المقام وعزیز لا یصل الیہ افراد الموجودین العارفین لان الجمع والتفرقہ

خواجه حسن بصری و خواجه حسن بصری را از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و امیر المؤمنین علی را از خواجه
کائنات خلاصه موجودات محمد مصطفے صلی الله علیه وسلم و بندگی مخدوم جهانیان سید جلال الدین
را تلقین ذکر و خرقه خلافت از محلهاے مختلف بسیار بود بندگی شیخ سارنگ را چنانچه تلقین ذکر
از بندگی شیخ یوسف ایرجی بوده است و از رئیس العارفین مخدوم شیخ قوام الدین نیز بوده است لیکن
از بندگی شیخ یوسف بعد ترک دنیا و اشتغال بزهد بوده است امّا از بندگی شیخ قوام الحق والدین در هنگام
شغل دنیا بوده است ۔

قطب العالم قدس سره میفرمودند که بندگی شیخ سارنگ بعد ارادت رئیس العارفین بندگی
شیخ قوام الدین روزے بقدم بوسی مخدوم آمدند و مخدوم شیخ قوام الدین در حالت بودند فرمودند
که ملک سارنگ جامه یکتا را طریق بارانی بساز من ترا تلقین ذکر خواهم کرد بر حکم اشارت
قبول کردند بعد از فراغ تلقین فرمودند اگر جامه یکتا داری انشاء الله تعالی وقتی این تلقین من ترا کار
خواهد آمد برکت نظر ولایت بندگی مخدوم حق سبحانه وتعالی سببے پیدا آورد که بندگی شیخ سارنگ
تارک شدند و شغل دنیا گذاشتند طلب مولی گرفتند و بکعبه معظمه زاد الله شرفها رفتند تلقینے که
بندگی مخدوم شیخ قوام الدین کرده بودند در کار آوردند و بندگی شیخ قوام الدین را تلقین ذکر از بندگی مخدوم
جهانیان سید جلال الدین و از محلهاے دیگر هم بوده است و از بندگی شیخ قطب الدین دمشقی
رحمه الله مصنف رساله مکیه نیز بوده است ۔

حضرت شیخ سعد رحمه الله ذکر کرده اند که در معیار التصوف که از تصنیفات حضرت شیخ
قوام الحق والدین است دیدم که حضرت رئیس العارفین شیخ قوام الحق والدین رحمه الله از شیخ

که در افعال پیر ظاهراً و باطناً اعتراض نکند تا از برکت صحبت و خدمت او نعمتی بر گیرد و هر چه از افعال
در نظر مرید کفر نماید کفری را حواله با چشم خود کند و اگر خلاف شرع نماید اعتقاد کند که اگرچه مرا خلاف
مینماید اما شیخ خلاف شرع نخواهد کرد و نظر او درین باب کامل تر است و آنچه کند از سر نظر کند۔

نقل آورده اند که مریدے از مریدان خواجه ابو القاسم گرگانی رحمة الله خوابے دیده بود و پیش
شیخ آن خواب را باز نمود که مرا چیزے میفرمودند و من گفتم چرا و شما از من اعتراض کردید و روے
را گردانیدید شیخ چون خواب شنید گفت اگر چرا در باطن تو جاے نمانده بودے در خواب
بزبان تو نرفتی اے برادر پیر و مریدے با چرا راست نمی آید مرید را با پیر از چون و چرا دوری
شاید و یکون الصدق بحاله یعنی باشد صدق بحال مرید باید که مرید را با پیر صدق بکمال تمام شده
که بنا این کار بر صدق است۔

قطب العالم میفرمودند قدس سره که در فواید السالکین آورده است که خدمت خواجه
معین الدین قدس سره فرموده است که وقتے بخدمت شیخ یوسف چشتی حاضر بودم و جمله اهل بزرگان
چشت هم بخدمت شیخ حاضر بودند و حکایت اولیاء میرفت درین میان مریدے بیامد بنیت بیعت
و سر بر قدم خواجه نهاد فرمان شد بنشین بنشست و گفت که من آمده ام تا بخدمت خواجه مرید شوم
خواجه در وقت خود بود فرمود اگر بقول من عمل کنی ترا مرید بگیرم گفت فرمان شود فرمود چنانچه
تو کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله میگوئی اگر یکبار گوئے و بدین اقرار کنی که لا اله الا الله
چشتی رسول الله ترا مرید بگیرم چون آن مرد راسخ بود بفور گفت لا اله الا الله چشتی رسول الله
خواجه او را دست داد و به بیعت مشرف گردانید و خلعت و نعمت در بر کرد بعد از آن او را گفت من کیستم

ثیناقیان لا ان المشائخ المسالکین نظرهم الی الجمع اکثر و برکتهم فی العالمین اوفر اللهم اجعلنا من محبیهم ولا تحرمنا من برکات انفاسهم بحرمة النبی واله۔

نقلست ذکر افتاده که مشائخ طبیبان دلها اند چون طبیب بعلت بیمار جاهل بود بیمار را بعلت خود هلاک کند از آنکه دوا را برخلاف علت سازد که هر علتی را دوا ے دیگر است و هر جنونی را معجون دیگر است و هر مرضی را خاصیتے دیگر است که آن را طبیبان حاذق شناسند نه طبیبان جاهل اند پس مرید تسلیم کند خود را برا ے خدمت شیخ کامل و بپرهیزد از مخالفت شیخ گفته اند حقوق شیخ برابر حقوق پیغامبر است و از حقوق مادر و پدر زیاده است پس باید که مرید ظاهر و باطن در تحت تصرف پیر باشد و فرمان پیر را چنان تصور کند که گوے وحی است منزل از آسمان اگر مرید براه پیر رود بفرمان پیر شود مرید بود و اگر براه مراد خود رود بفرمان پیر نشود بر مراد خود نمیرد۔

قطب العالم قدس سره میفرمودند که مرید را صفت موسوی نباید اما آنکه باید این است که همیشه طالب دیدار مولی باشد رب ارنی انظر الیک گویا بود و صفتے دیگر که نباید این است که چنانچه موسی علیه السلام را با خضر صلواة الله علیه ملاقات شد بشرف صحبت او محظوظ گشته لیکن در افعال خضر چنانکه کشتی شکستن و کودک کشتن و عمل دیوار کردن چون موافق نشد و ساکت نماند و باعتراض پیش آمد و آن همه ظاهراً در احلاف شرع مینمود اما حقیقةً خلاف شرع نبود لاجرم خضر گفت علیه السلام هذا فراق بینی و بینک تا بدانی که اعتراض سبب مفارقت حقیقی است اگر در موسی علیه السلام اعتراض نبودے از صحبت خضر جدا نگشتی کذالک مرید را شاید

یوماً فیوماً در تزاید باشد تا کار بمشاہدۂ ذات رسد و سلطان ذکر نور یست کہ واقع میشود بر ذاکر از بالا یا از پس یا از پیش تا ذاکر متزلزل شدہ سجدہ کردن گیرد اما باید کہ ذاکر درین ظہور سلطان ذکر ہوشیار باشد کہ ہنوز کار پیشتر است و این حالیست کہ میگیرد استغراق در ذکر و از احساس غایت میگرداند چنانکہ وقتی عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما در طواف کعبہ بود شخصے بروے سلام کرد نشنید تا جوابش ندادآن شخص ازین معنی شکایت ظاہر کرد عبد اللہ گفت کنا نتراءی باللہ فی ذٰلک المکان۔

قطب العالم قدس سرہ میفرمودند کہ وقتے بندگی شیخ فرید الدین قدس سرہ در وقت مکروہ میانہ روز نشستہ بودند یکایک سجدہ کردن گرفتند یاران زبان منع کشادند کہ وقت مکروہ است و سجدہ درین وقت مکروہ باشد بندگی مخدوم از غایت شوق بالحاح فرمودند عزیزان براے خدا ہیچ مگوئید کہ معشوق در نظر آمدہ است طاقت نمی توانم آورد۔

درین **محل** قطب العالم قدس سرہ این دوہرہ فرمودہ اینست **دوہرہ**

	پرستے گرت ندکہی جائے		سائین جیت بیڑہی جب آئے

لقاست ذکر افتادہ کہ گویندۂ لا الٰہ الا اللہ محتاج است بسوے اوصافی کہ فائدہ ندہد لا الٰہ الا اللہ بغیر آن صفتہا۔

صفت اوّل آنست کہ بداند ذاکر کدام چیز میگوید چہ چیز را نفی میگوید و چہ چیز را ثابت میگرداند اما چیزے کہ نفی میکند آن الٰہ اند کہ دعوی مے کنند خداے را مانند نفس و ہوا و شیطان و ہوا بر دو نوع است از روے شریعت و از روے طریقت اما از روے شریعت میل کردن

وکدامم از بندگان کمینه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم هستم وکلمه‌ها نست اما از برای کمالیت حال ترا میگفتم و ترا آزموده‌ام که درین اعتقاد با صدق داری که بمن آمدی تا مرید شوی و اعتقاد ترا امتحان کردم۔

نقلست ذکر افتاده که شرط التلقین سه روزه بپا بی داشتن است مر مرید را با مر شیخ وقتی که بخواهد تلقین بگیرد و دران سه روز دایم با وضو باشد و دایم با ذکر باشد و وقت افطار اندک بخورد و اندک کلام کند و در شب خواب اندک کند و اکثر شب بیدار باشد و با خلق اختلاط کم کند بعد سه روز غسل کند باذن شیخ نیت کند دران غسل خروج از غفلات لسوی حضور پس پیش شیخ رود و شیخ تلقین ذکر و نصیحت کند چنانچه طریق تلقین و شروط او در رساله مکیه مذکور است اگر رغبت باشد دران رساله بیند

در مرصاد العباد میگوید چون غسل آرد بعد نماز خفتن بخدمت شیخ آید و وی بقبله کرده بنشیند در مقام شیخ و شیخ پشت بقبله باز دهد و تلقین کند۔

حضرت شیخ سعد قدس سره می آرند که چون پیر دستگیر قطب العالم شیخ مینا قدس سره خواستند که این فقیر را تلقین کنند ذکر صوم با شرائط مذکور بفرمود بعد از غسل بعد از نماز خفتن فقیر را طلبیدند و خود پشت بقبله بدادند و این فقیر را متوجه بقبله نشاندند مقداری خوشبوی بطلبیدند این فقیر را بدادند و در محاسن مبارک خود استعمال کردند و چنانچه سند تلقین ذکر کامرا عن کا می آید بفرمود رحمة الله علیه رحمةً واسعةً۔

نقلست ذکر افتاده که هرچند که ذاکر را استغراق بر کمال بود ظهور سلطان ذکر بر کمال شود ساعةً فساعةً

در صحبت مهتران و بزرگان را بس کشاده نکند خدا یتعالے مراورا باب قرب و مشاهده جلوس

سوے خود یعنی ذاکر که ویرا ادبی و حرمتی نباشد هرگز ویرا قرب خداوند تعالی و مقام مشاهده و مکاشفه

روزی نشود و بمقام انا جلیس من ذکرنی نرسد۔

و هر که بر رود سوے اعلی علیین بحسن خلق خویش نباشد با وحسن ادب فرود آرد او را بے ادبی

او سوے اسفل السافلین یعنی هر چند که کس بمقام اعلی رسد تا اگر حسن ادبی از آداب ترک آرد ازان

مقام اعلی بمقام اسفل فرود آرد که التصوف کله ادب فمن منع عن الآداب منع الخیر کله اصل

درین راه ادب و حرمت است۔

قطب العالم قدس سره بارهاے فرمودند که از عمل به بهشت رسند و از ادب بخالق

بهشت رسند۔

صفت پنجم مراقبہ لا اله الا الله را مراقبه است با خداوند تعالے التجمع کردن هم یعنی همه هموم

را یک هم گرداند در یکدل یکدوست که حی قیوم است باقی گرداند دوستی غیر و اندیشه غیر را زایل

گرداند عارفی گوید ؎

یکدوست پسنده کن که یکدل دارے	گر مذهب عاشقان عاقل داری

نقلست ذکر افتاده چون عمل کند که مرید صادق عمل ذاکر را با شرایط تمام که در رساله مکیه مذکور

اند چهل روز دوام کشاده کرده شود آن مرید را باب مکاشفات و مشاهدات از عالم روحانیت

قطعاً و یقیناً زیرا که پیغامبر علیه السلام فرموده که هر که اخلاص کند مر خداے را چهل صبح یعنی چهل

روز با رعایت چهل صبح در ذکر خداے باخلاص مشغول باشند ظاهر شود چشمهاے حکمت از دل او

نفس بسوے چیزے کہ لذت میگیرد نفس بسوے او بغیر داعیہ شرع واتباع این ہوا موجب حرمان بہشت است وآرزوے طریقت میل کردن نفس بسوے چیزے کہ لذت گیرد باوکہ غیر داعی ہدی باشد واتباع شہوات مباحہ وتمتع باشیاء مباحہ موجب حرمان جنت نیست بلکہ مانع ہدایت خاص است اما چیزے کہ قایل لا الہ الا اللہ ثابت میکند کہ بدرستی او اثبات میکند اللہ تعالی را پس تا پندارن ذاکر نافی از غیر باشد و مشیت مرحدا یرا۔

قطب العالم قدس سرہ میفرمودند کہ ذاکر چنانکہ بزبان حروف لا الہ الا اللہ میگوید در دل ہم معنی لا الہ الا اللہ گوید یعنی پیوستہ در وقت ذکر بدل گوید نمیخواہم چیزے جز حدا یرا چہ مناسب حال مرد طالب در ہدایت این باشد کہ این معنی در وقت ذکر بزبان دل بگوید۔

و دوم صفت ذکر این است کہ باشد آن کلمہ لا الہ الا اللہ با تعظیم خداوند تعالی در دل آن ذاکر و دل آن ذاکر پر باشد از عظمت خدا تعالے از روے بزرگی زیرا کہ اللہ تعالی مطلوب ذاکر و محبوب اوست۔

وسیوم صفت ذکر آنست کہ باشد با صدق ارادت ذاکر و محبت ذاکر در دل از جہت رسیدن سوے خداوند تعالے بمشاہدہ دل زیرا کہ اگر ارادت او ضعیف باشد او آرزو برندہ باشد مر وصال را کہ نرسیدہ باشد ارادہ او سوے صدق و محبت تا آنکہ صدق محبت نشود از مجرد تمنای بارادت ضعیفہ گاہے برزود۔

چہارم صفت ذکر آنست کہ ذکر گوید ذاکر این کلمہ را با حسن ادب و حرمت زیرا کہ اگر نباشد مر ذاکر را ادب و حرمت باشد آن ذاکر سخت دل و درشت دل قلیل الخیر بکہ ذات فاسد غیر صالح ولایق

اندام من ہست محلی کہ آنجا کرم نیست مگر زبانی جادم گفت آرے ہمہ جا کرم دیدہ میشود مگر در زبان
گفت کلیب ہمچنین است ورنہ من کہ ہمہ جا کرم است مگر دل وزبان را برائے ذکر وشکر
داشتہ است ودل را برائے حضور وفکر کہ سختی این بلا را ہیچ خبر نمی باشد چنین گویند کلیب
مجزوم شد از شہر بیرون آمد ودر بادیہ افتاد شبے اصحاب جنید رحمہ اللہ رفتند وگرد او ایستادند
وگوش داشتند کہ درین حالت با خدائے چہ میگوید شنیدند کہ میگفت یَا رَبِّ اِسْمِیْ کُلَیْبٌ وَجِسْمِیْ
مَجْزُوْمٌ وَاَکْلِیْ بَعْدَ فَاقَۃٍ فَاَیْنَ جِبْرَئِیْلُ وَمِنَ الْمُبَارِزُ اے پروردگار نام من سگکے وتن من از جذام گداختہ
وخوردن من فاقہ است کجا است جبرئیل درین میدان بلا تا معلوم شود کہ در دعوے مبارز کیست
اوست یا من —

آوردہ اند ممشاد دینوری رحمہ اللہ علیہ مریض شد وبلائے مبتلا گشت پرسیدند کہ زحمت را چگونہ
مے یابی گفت زحمت را بپرسید کہ او مرا چگونہ می یابد حال دل تو چیست گفت سی سال است
کہ دل را گم کردہ ام از سختئ زحمت واز حال دل چہ می پرسید —

قطب العالم قدس سرہٗ میفرمودند کہ مصطفے علیہ السلام گفت ان اللّٰہ لیجرب المومنین
بالبلاء کما یجرب احدکم الذھب بالنار یعنی ہمچنان کہ زر را آزمائش کنند بوسیلہ
با آتش مومن طالب را آزمائش کنند ببلا ایشں باید کہ مومن چندان بلا کشد وتحمل کند کہ عین بلا
شود وبلا عین او شود تا از بلا بیخبر ماند ان الملوک اذا دخلوا قریۃ افسدوھا وجعلوا اعزۃ اھلھا
اذلۃ ہمین معنی دارد اما درین خواری ہمہ عزت است قدر این خواری ہمان عزیزان دانند کہ ایشان از
طفیل خواری بلا بعزت قرب خدا رسیدہ اند وراحت را از خود بچیدہ اند —

برزبان او۔

قطب العالم میفرمودند درویشی مخلص چون قبول حق میشود زبان وے ناودان حکمت میگردد یعنی آن چه اززبان او برآید حق وصواب مے برآید بلکہ عین حق میشود واین بیت سیفرمودہ

رستم بردرویشان تا حق طلبم زایشان
انجا ہم حق دیدم حق جانب درویشان

نقلست ذکر افتادہ کہ قال علیہ السلام لطائفۃ ما انتم قالوا مومنون فقال علیہ السلام ما علامۃ ایمانکم قالوا الصبر علی البلاء ونشکر علی الرخاء ونرضی بمواقع القضاء فقال مومنون ورب الکعبۃ وفی روایۃ انہم حکماء علماء کادوا من فقہہم ان یکونوا انبیاء وقال تعفوا الکبایر ذکر اللہ تعالی علی الصفاء ینسی العبد مرارۃ البلاء پیغامبر علیہ السلام فرمود طائفہ را کیستید شما گفتند آن طائفہ مومنانیم پس گفت علیہ السلام چیست علامت ایمان شما گفتند ما صبر کنیم بربلا وشکر گوئیم بر تن آسانی و نعار ور اضی باشیم بحکمہاے خداے پس گفت پیغامبر علیہ السلام شما مومنانید سوگند بپروردگار کعبہ و در روایتے دیگر بجاے مومنون ورب الکعبہ انہم علماء کادوا من فقہہم ان یکونوا انبیاء یعنی چنین باشند بدرستی کہ ایشان حکیمانند وعلماء اند نزدیکند کہ از فقاہت خویش باشند پیغامبران و گفتند بعضی بزرگان ذکر کردن خدایرا باصفاء باطن فراموش میگرداند بندہ را تلخی بلا یعنی ہرچند کہ ذکر لیست باصفا دور است از تلخی بلا۔

قطب العالم قدس سرہ میفرمودند روزے شیخ کلیب بخاری بر خادم گفت کہ نظر کن بر تمام

وتا ترقی تجلیات زیادہ تر نمیشد۔

نقلست ذکر افتادہ کہ حمی ساعتہ کفارۃ سنۃ۔

درین محل قطب العالم میفرمودند کہ تپ یک روزہ مکفر گناہان یک سالہ باشد نہ زیادت و نہ نقصان سر انست کہ تپ یکروزہ خون یکسالہ را چون میخورد لاجرم بمقابلہ آن گناہان یکسالہ میرود اما بر انبیاء و صدیقان کہ بلا نازل میشود از صدق و اختیار ایشان است کہ ایشان بعد رسیدن بلا قدمی در مقام صبر و رضا نہند و مزید درجہ و ترقی شان شود۔

فصل شرط ششم از شروط ثمانیہ نفی خواطر است مر سالک را و آن نفی خواطر سخت ترین چیزہا است بر اصحاب مجاہدہ و ریاضت زیرا کہ خواطر مر آدمی را بسیار باشد و تمیز میان خواطر جز مر عارف منتہی را نباشد و مبتدی طالب را واجب و لازم است کہ ہمیشہ در نفی خواطر سر آگاہ و چالاک مشغول باشد زیرا کہ نفس دشمنی قوی در تکدیر میآرد و شیطان لعین دشمنے دائم در اغوا و سے را ہے بیدار و پس سلامتی از تکدیر نفس نشود مگر آنکہ نفس قرار گیرد و دل استقامت پذیرد و بہ تقوی و ذکر مخصوص بود تا چون نفس قرار گیرد و شیطان نا امید گردد و تمیز خواطر ممکن شود و تمام ذکر او طول دارد فان رغبت الیہ فعلیک بالرسالۃ المکیۃ۔

نقلست ذکر افتادہ کہ سئل الجنید رحمہ اللہ عن الخطرات فقال الخطرات اربعۃ خطرۃ من اللہ وخطرۃ من الملک وخطرۃ من النفس وخطرۃ من الشیطان فالخطرۃ التی من اللہ ترشد الی الاشارۃ والخطرۃ التی من الملک ترشد الی الطاعۃ والخطرۃ التی من النفس تحمل الی الدنیا وطلب عزہا والخطرۃ التی من الشیطان تحمل الی المعاصی

و قطب العالم قدس سره میفرمودند که خدایتعالے میفرماید فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات ظالم کسی باشد که در بلاها رخدایتعالے الشکوی وجزع وفزع ظاهر کند ومقتصد کسی باشد که در بلاها رخدا صابر باشد وسابق بخیرات کسی است که در بلاهاے خدایتعالے لذت گیرد وعیش پذیرد وبزرگی گوید ؎

هر بلا کین قوم را حق داده است ، زیر آن گنج کرم بنهاده است

گر شراب لطف او خواهی مدام ، قطع کن وادی قهر او تمام

زانکه تا این نبود آن نبود ، بے بلا رو درمان نبود

قال الجنید رحمة الله البلاء سراج العارفین ویقظة المریدین وہلاك الغافلین جنید گفته است رحمه الله بلا چراغ عارفان است چنانکه در شب تاریک چون چراغ پیش باشد هر چیز را به بیند لیکن عارفان چون بلا بر و نزول شود چشم او خدا بینی کند و در عین بلا مشاهده حاصل کند وعارفان را اگرچه در حالت غیر بلا تجلی ومشاهده هست اما در بلا تجلی مخصوص ومشاهده مخصوص ست ۔

قطب العالم قدس سره میفرمودند که وقتے خواجه بایزید علیه الرحمة را عارضه شکم بوده است بر بام مسجد رفت تا قدرے آسایش گیرد ناگاه موذن پیش از صبح بالاے بام براے اذان بر آمد مردے گوید مبتلا العارضه شکم افتاده است موذن بے مهربانی خواجه را گرفت چند پایه نردبان کشاله کنان آورد وبا هیبت وزجر تمام گفت از این مسجد بیرون آی خواجه را در ان حالت هر پایه نردبان ترقی ومشاهده وتجلی میشد هر بار میگفتند کاشکے آن موذن چند پایه دیگر میکشید

بغیر واسطه و بعضے بواسطه پس خاطرے که بغیر واسطه است وآن چیز است پس آن خاطر ربانی
است و دارو ے حقانی است و اضافت کرده نشود بسوے خداوند تعالے مگر خیر از جهة ادب
با خداوند تعالے والا خیر و شر همه از خداوند تعالے است لیکن اضافت شر بسوے خداوند
تعالے نکنیم رعایةً للادب لا لاجل انها غیر مخلوق الله تعالی ولهذا گفته نمی شود
خالق الشرور والقبایح بلکه گفته مے شود خالق جمیع الکائنات خیرا کان او
شراً زیرا که تنها شر و نسبت بسوے خداوند تعالی سوے ادب است و خاطرے که آن
بواسطه باشد اگر آن خاطر نیز خیر است پس آن خاطر ملکی است و اگر باشد آن خاطرے که بواسطه است
شر پس اگر باشد آن خاطر بالحاح و قصد بر چیزے معین که دران حظ نفس است پس آن خاطر
نفسانی است و آنکه بالحاح و قصد بر چیزے معین نباشد پس آن خاطر شیطانی است و فرق میان
آرزوے نفس و آرزوے شیطان همین است یعنی نفس چون هواے خویشتن بچیزے
معین نخواهد طلب کند والحاح نماید تا آن چیز معین که مراد اوست بکناند و شیطان چون داعی بسوے
معصیتی باشد و آن مدعو الیه اگر ویرا اجابت نکند و فی الحال حاصل نشود بسوے وسوسه دیگر
نتابد زیرا که مقصود شیطان در هر فعلے معین بتحقیق نیست بلکه مراد آنست که مسلم را در حیله راهی
افکند کیف امکن خیراً کان ذلك الفعل وشراً

درین محل قطب العالم قدس سره میفرمودند که بزرگے از صوفیه میگوید که من در خلوت و مجاهده مشغول
بودم ناگاه شیطان مرا در وسوسه انداخت و در خاطر من گذارند که تو مردے عالمے و متبع سنت
مصطفی علیه السلام می باشی اگر کلام مشایخ و احادیث مصطفیٰ باسناد طلب کنی بهتر باشد ازین که

پرسیده شد جنید از خطرات پس گفت جنید رحمة الله خطرات چهار اند خطره از خداوند تعالی است و خطره از فرشته است و خطره از نفس است و خطره از شیطان است پس خطره از خداوند تعالی ارشاد میکند بسوی اشارت یعنی چنانستی که گوینده بر وجه بیگم میگویند یا الهامی از دریا نزد یک بشود یا در سرّ وی فرومی خوانند۔

قطب العالم سیف هوونددست وقتی بزرگی امام مردمان در نماز می شد تا چون پیش رفت مقتدیان را گفت استووا یعنی برابر شوید و صفها برابر راست کنید و در وقت گفتن این سخن آن بزرگوار بیهوش شد و بعد از دو روز که بهوش باز آمد از حال او پرسیدند جواب داد وقتی که من شما را گفتم استووا در دل من خاطری از خدای افتاد چنانستی که گوینده مرا گوید یا عبدی هل استویت الی طرفة علی حتی تقول للخلق استووا یعنی برابر شوید و راست بایستید۔

و می آرند که جنید گفته است رحمه الله وقتی بیمار شدم و از خدای تعالی خواستم که مرا عافیت و صحت بخشد خدای در سرّ من گفت لا تدخل بینی و بین نفسك یعنی میان من و خویش تو در میانی۔ من دانم و ذات تو بهر طریقی که بدارم بماند و خطره که ملکی باشد ارشاد میکند بسوی طاعت یعنی بسوی فرمان برداری و عبادت و خطره که از نفس باشد میکشد بسوی دنیا و طلب کند عزت دنیا و خطره که شیطانی باشد میکشد بسوی معصیتها۔

نقل است ذکر افتاده که مشهور نزدیک مشایخ صوفیه آنست که خواطر چهار اند و همین خواطر از خداوند تعالی است تا هر چه میکند او میکند دیگر در میان بهانه است بلکه در همه چیزها بیگانه است هم ازین است که صاحب رساله مکیه میگوید رحمه الله لیکن تحقیق که بعضی آن خواطر روا است که باشد

و اصحاب ہدایت لازم است ایشان را وقوف در حدّ ضرورت و تجاوز کردن ایشان را از حد ضرورت گناه است در حق ایشان ہم ازین است کہ مشایخ گفتہ اند اذا رأیت المرید قایما مع الشھوات طالبا لحظوظ النفس فاعلم انہ کذاب بس سالک مبتدی را لی حقوق و ضرورت ہلاکت بود و زیادہ از حقوق ضرورت نیز ہلاکت شود بس وقوف در حد ضرورت باید و زیادتی از ضرورت نشاید۔

و اما سالک منتہی بس طرز راست کشادگی راہ و فراخی و بیرون آمدن از تنگی ضرورت بسوے بیابان مشاہدہ و مسامحت و گذارنیدن خواطر خطوط باذن حق سبحانہ تعالی۔ یعنی سالکے منتہی اہل مکاشفہ و مشاہدہ است و مسامحت با نفس دارد کہ نفس را مطیع و منقاد گردانیدہ است راہ کشادہ است اگر وے از تنگی ضرورت بیرون آید و خواطر حظوط باذن اللہ گذراند یعنی استیفار خطوط کند و بلذات و شہوات مباحہ مشغول شود۔

قطب العالم شیخ مینا قدس سرہ بیفرمودند کہ وقتے پسر بیوہ زنے پیش شیخ محی الدین سید عبد القادر گیلانی رحمۃ اللہ علیہ آمد و بمجاہدہ و خلوت مشغول شد شیخ محی الدین چنانکہ طریق مجاہدہ است بکم خوردن و کم گفتن و کم خفتن فرمود روزے مادرش پسر را بسیار لاغر دید و حال خوردنی کم شنید پیش شیخ محی الدین رفت و دید کہ ایشان جامہا نفیس پوشیدہ و با فرح و بہجت تمام نشستہ مرغ و طعام دیگر میخورد نہ عورت ناقص گفت اے شیخ پسر مرا آن گونہ بیداری و چنان طعام میخورانی و خود برین نوع می باشی و چنین طعام میخوری شیخ محی الدین پارہ از ان مرغ بدو دادند تا بخورد و چون آن زن دست بدہان برد چہ بیند ہمہ مارست و مزہ اش تلخ و شور فرمودند اگر پسر تو چنین شود کہ مرغ

در مجاهده و خلوت باشی و از آن محروم بمانی بهتر این بودم که هاتفی آواز داد من یسمع الاخبار من
غیر واسطه حرام علیه سمعها بواسطه یعنی کسی که بخلوت و مجاهده مشغول باشد حق سبحانه تعالی
وی را بی واسطه اخبار مصطفی علیه السلام و کلام مشایخ رحمهم الله بشنواند پس حرام است بر وی شنیدن
اخبار بواسطه یعنی مقصود آنست که هاتف آواز داد که مجاهده را مگذار و پای از خلوت بیرون میار
پس یاد آوردم من قول شیخ محمد بن حسین سلمی رحمه الله در آخر عمر میگفت استغفر الله من
الغلو فی الاسناد من زخارف الدنیا. پس دانستم که این خطره شیطانیست نه رحمانی
و دور کردم آن خطره را و متنبه شدم ناگاه باز شیطان لعین در وسوسه دیگر انداخت و گفت چه نیکو است
که شناخته شود حیلهای وسوسهای من و اگر تو کتابی تصنیف کنی و آن را حیل ابلیس علی المرید
نام کنی مر ترا ذخیره باشد در دنیا و آخرت که طالبان بدو تمسک سازند و از مکر و حیل من خلاص یابند
پس قصد کردم تا کتابی را تصنیف کنیم درین محل پیر من مرا دستگیر شد و متنبه ساخت که این
نیز مکر و حیل شیطان است میخواهد که ترا از ذکر و جمعیت قلب و انسیت دور گرداند فاستعذت
و انتبهت.

نقل است ذکر افاده که سالک را باید دانست که مطالبه نفس بر دو نوع است و بعضی از آن
مطالبه حقوق است که چاره نیست از آن و بعضی از آن مطالبه حظوظ است پس آنکه حقوق است
ضرورت است زیرا که قوام نفس و بقاء حیوة نفس بسته شده است و شرط کرده شده است بدان
حقوق و اما حظوظ پس زایده است بر آن حقوق پس لازم است مر سالک طالب را جدا کردن
حقوق از حظوظ تا بگذارد حقوق را یعنی بجا آورد و دور گرداند حظوظ را.

پیش ایشان آورد یکے از ایشان گفت که این را بردار که خوردنش ما را حلال نیست که از مال
ریاست دیگرے سر فرود کرد بعد از زمانے گفت بیار تا بخوریم تا همان حلوا را پیش ام آوردند تا
خوردن گرفت و آنکه گفته بود که خوردن آن ما را حلال نیست وی را نیز طلبید او هم حلوا را بخورد بعد از
فراغ از وے پرسیدند که چه بودی که اول گفتی که خوردن آن ما را حلال نیست بعد از ان که
بزرگوار شما را طلبید همان حلوا را بخوردید جواب داد که چون آن عورت حلوا پیش ما آورد به تحقیق
دانستم که از مال حرام است گفتم نخواهم خورد چون آن بزرگوار سر فرو برد از حق تعالے اذنے
بجو است فرمان شد که از بهر تو حلال گردانیدم بخور و هر کرا بدانی بخوراے چون چنین
دیدم بیامدم و خوردم -

نقلست ذکر افتاده «اذا واظب علی نفی الخواطر و هو الشرط الاعظم بل هو
خلاصة امر الخلوة وصل الی الحقیقة التفرید والانس و تبدل القاء الشیطان
بالهام الرحمن و حدیث النفس بمکالمة الروح والقلب و بمناجات الحق سبحانه
ان شاء الله» یعنی پس چون مواظبت میکند سالک بر نفی خواطر و این نفی خواطر شرطی بزرگ
است بل خلاصه کار خلوت است آن هنگام میرسد سالک بسوے حقیقت تفرید و انس با خدای
تعالے و مبتدل میشود القاء شیطان بالهام رحمانی و مبتدل مے شود حدیث نفس بمکالمه روح
و دل بمناجات حق انشاء الله تعالے رئیس درویشان و مقتدای عارفان شیخ قوام الحق والدین
رحمة الله علیه میفرمایند اے درویش شرط وصول الی الله تجرید و تفرید است و آن خالی شدن
دست و باطن است از غیر حق تعالے هیچکس بے این دو صفت بخداے راه نیافته است

را مار و مار را مرغ بسازد و او را می‌رسد اگر پیش او مرغ بر طعام آرند بخورد و آن عورت پشیمان شد
و توبه کرد۔

وبدانکه درین محل مردانه آنست که سالک منتهی از سیاست نفس و باز داشتن او را از شهوت مستغنی میگردد و درین محل بعضی غلط کرده اند که میگویند که سالک از زیادة صوم و صلوٰة نوافل بے نیاز است و از باز داشتن نفس را از شهوات لایحتاج است چرا که جبلی و طبعی از سالک منتهی دور نمیگردد الا آنست که سالک منتهی وی را مطیع و منقاد و معطله میگرداند۔

روایت کرده اند از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفته است من و نفس هیچو شبان و گوسپند انیم هرگاه از طرفی جمع میکنم بطرف دیگر می دوند یعنی نفس را از هر حظی که منع میکنم او بطرف حظ دیگر می گریزد و صواب درین محل آنست که بگوید که سالک منتهی ناصیه اختیار را مالک است و را اخذ و ترک گاهی زیادتی اعمال بجا می آرد و گاهی رفقاً للنفس ترک آرد و گاهی حظوظ نفس را سیاسةً للنفس ترک آرد و گاهی حظوظ شهوات را از رفقاً بالنفس استیفا کند و این استیفاء حظوظ گاه به نیت رفق نفس باشد و گاه به نیت رفق اذن حق سبحانه تعالی باشد که بعضی سالکان کاملان از حق سبحانه تعالی اذنی خواسته اند آنگاه باستیفاء حظوظ رفقاً للنفس مشغول شده بلکه چیزی که حرام و ممنوع شرعی بودی او را از خداوند تعالی اذنی خواسته شدی تا آنکه فرمان می شدی که شما را حلال گردانیده ام بخورید و این کار هر کسی نباشد کار شهبازان و مقربان است۔

قطب العالم قدس سره میفرمودند که روزی دو عارف نشسته بودند عورتی حلوائی

هر یکے از مشایخ موصوف بدین خاصیت مذکوره و حقیقت مسطوره یعنی باوصاف کمال
در رساله مذکور است پس بدرستی که اگر بگذرد و بہ بال مرید بدرستی که در عالم ہست شیخی که برساند
وی را سوے خداوند تعالی خبر پیروی تصرف کند درو شیطان و بلغزاند وی را از خلوت وسے
دبسا باشد که برسد این تصرف شیطان سوے آنکه تمثل کند شیطان بصورت
پیروی و بنماید وی را چیزہاسے که فاسد گرداند بدان چیزہا اعتقاد وسے و از شامت آن
از راه بے راه گرداند۔

درین محل قطب العالم قدس سره سیفرمود که در خزانه جلالی کیفیت مکتوبے که بجانب بندگی
شیخ قوام الدین است قدس الله سره می نویسنده مولانا عالم صالح خواجه قوام الدین محمد
بن ظهیر الدین کرده سوال کرد چون مریدے اقبل تمام الارادة والارشاد شیخ نقل کند و او درین راه خام
ماند زیرا چه صلاح کار خود نداند و وصول او بچه نوع باشد و چگونه مشغول شود و می داند اگر از برائے
تکمیل نفس خویش برفاقت مشایخ طبقات رود و در تحت شیخی واصل و مرشد کامل درآید
و محکوم او کاملیت تحت یدی الغسال گردد و اطاعت آن شیخ بر نفس خود واجب داند که مشایخ
گفته اند من خالف المشایخ لم یفلح ابداً و این مرید موافقت مشایخ طبقات کرده باشد
چنانچه بعضی مشایخ بدین صفت واقعه مبتلا شده اند و خود را در تحت تصرف شیخی دیگر در آورند
تا آن نقصان نماند مستحسن طریقه مشایخ طبقات چیست بکرم عمیم خود این بیچاره را دستگیری
کنند و بیان فرمایند۔

جواب تفصیل این مسئله و تحقیق اسوله در کتاب تحفة الهداة فی الاسولة العشرة

کسیکہ رو بسجدہ آورد او را یافت پیش ہمت او تاجداران عالم چون گدایان تہی دست و بی نوایان عالم اند ؂

در مملکت فقر زمانے گذرے کن	تا قیصر و خاقان نمایند بگداں

فصل شرط ہفتم از شروط ثمانیہ رابطہ القلب با لشیخ من جہۃ الارادۃ التامۃ لانہ رفیق فی الطریق یعنی شرط ہفتم ربط دل با شیخ است از ارادت تام زیرا کہ شیخ رفیق است در راہ تا آنکہ با رفیق ربط قلب محکم نشود بمنزل و مقصد رسیدن آسان نشود و ربط قلب با شیخ آنست کہ دل خود را با شیخ دارد و روحانیت شیخ را حاضر داند و از راہ باطن باشد آرزوے استمداد ہمت کند و در وقت ظہور شیاطین و عارضات دیگر و ظل ولایت او گریزد و اول ذکری شیخ را یاد کرن و اسبب دانم یدان معنی کہ شیخ درین دعوی کہ میکنم یعنی نمیخواہم ہیچ چیزے جز خدا سے را گواہ باشد و در ہمہ احوال شیخ را یاد دارد تا بعالم غیب آشنائی حاصل گرداند اگر چہ کار بہ نہایت رسد ہم بتربیت شیخ و ہمت شیخ محتاج بود -

نقلست ذکر انتادہ کہ علی المریدان یعلموا انہ لیس احد من مشائخ وقتہ ان یوصلہ الی اللہ غیر شیخہ وان کان کل واحد من المشائخ موصوفا بھذا الخاصیۃ فانہ لو حصر ببال المرید ان فی العالم احدا یوصلہ الی اللہ تعالی غیر شیخہ تصرف فیہ الشیطان واعجبہ من خلوتہ ربما تبلغ ھذا التصرف الی ان تمثیل بصورۃ شیخہ و یریہ اشیاء یفسد بھا اعتقادہ یعنی واجب است بر مرید کہ بداند بدرستی کہ نیست ہیچ یکے از مشائخ وقت او کہ برساند ویرا سوے خدا تعالے الے جز شیخ او اگرچہ باشد

وشیخ بمقام روح رسیده است وعروج از مقامات روح کرده لاجرم روحانیت او جاے
گیرنده بمکانی نه بمکانی بناشد واز مرید جدا نبود بل باشد که اهل عروج از مقامات روح را چون
انتقال روح وعالم تشاکل روح دست داده باشد در ساعت واحد بمجلسهاے مختلف
حاضر شوند۔

قطب العالم قدس سره میفرمودند که در ماه مبارک رمضان بعضی مریدان ومعتقدان چون بندگی
مخدوم جهانیان سید جلال الدین را دعوت میکردند بندگی مخدوم در هشت هشت محل اجابت دعوت
میکردند و در وقت افطار بر همه جا حاضر شدند بر هر که می رفتند او میدانست که بر من حاضر شدند اهل خانقاه
میدانستند که بندگی مخدوم همدر خانقاه حاضر اند۔

نقلست ذکر افتاده هر که را ربط با پیر بسیار نعمت مدد پیر بوے بے شمار زیرا که چون ربط
مرید با پیر بسیار بود وحق تعالی متقلب القلوب است دل شیخ وروحانیت شیخ را مایل بوے وی
میدارد مشهور است هر که با کسی بود او با وے بود وهر که بخیال کسی باشد وے بخیال او باشد القلوب مع القلوب
تتشاهد همین معنی دارد۔

قطب العالم قدس سره میفرمودند که بادشاهے بود غلامان ومتعلقان ملیح الوجوه و
احسن الصورة داشت اما میل خاطر ورحمت او غلامی که از ملاحت دور بود وبملک مردم از خلقت
وے نفور شدیمان بر ملک عیب میداشتند از کثرت میل او بآن غلام وبادشاه اگرچه این
ماجرا میدانست اما ظاهر نمی ساخت واین سر با کسے نمی کشاد ودل برا مانت مے نهاد تا روزے
که ملک بعزم سفر بیرون آمد هوا گرم بود زیر درختے ایستاده بیک جانب نگاه میکرد وچون دیدنش

و در کتاب سلوک دیگر می‌گوید که بشیخی دیگر پیوندد تا او را تکمیل حاصل آید و سعی او ضایع و باطل نشود۔

و در تحفة البررة می‌نویسد که هر چند که مشایخ بیشتر باشد میان او و میان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم طریقه روشن‌تر باشد چنانچه شمع و چراغ در موضعی که بیشتر باشد روشنائی بیشتر پیدا آید۔

و از بعضی کتب اصحاب شیخ نجم رحمه الله علیه معلوم شده است که خدمت شیخ نجم الدین قدس سره را سه شیخ بود یکی شیخ اسمعیل قصری دوم شیخ عمار یاسر و سیوم شیخ ضیاء الدین ابو النجیب رضوان الله علیهم اجمعین و از این جهت او را شیخ ثلاثه می‌گفتند زیرا چه مدد و قوت او از سه شیخ بود چون از طبقات مشایخ صوفیه این نوع مستحسن و مرضی است واجب باشد مرد که خود را بیکار و ضایع نگذارد و در تحکیم شیخی درآید تا حق او را کمالیت روزی کند۔

فصل است ذکر افاده علی المریدان تیقن ان روحانیة الشیخ غیر متحیزة بموضع دون موضع وکلما لا یکون متحیزا استوی الیه الامکنة کلها ففی ای موضع یکون المرید لا یفارقه روحانیة الشیخ وان کان یفارقه شخصیته والبعد انما یتعلق بالمرید یعنی لازم است بر مرید که متیقن کند بدرستی که روحانیت شیخ غیر جای گیرنده است به محلی نه محلی و هر گاه که نباشد روحانیت شیخ جای گیرنده بمکانی برابر شود بر آن شیخ همه محلها پس در هر محلی که باشد مرید جدا نشود آن مرید را روحانیت شیخ اگرچه باشد که جدا است آن مرید از شخصیت شیخ و دوری تعلق ندارد مگر بمرید که هنوز بمقام روح نرسیده است

دو اصل و مقرب گشته است پس مجذوب عارف باشد و مرشد نبود و تام رشد نباشد صالح مر تربیت را نباشد و چنانکه مجذوب لائق شیخی و تربیت نباشد سالک مجرد نیز اہل شیخی و مقتدائی نبود۔

اما مجذوب سالک و سالک مجذوب شایان شیخی و مقتدا سے و رہبری باشند۔

اما مجذوب سالک از سالک مجذوب اعلے تر و شریف تر شد و ولی خاص و نائب رسول اللہ بود۔

نقل است ذکر افتادہ باید کہ خود را و طاعت خود را ناچیز داند و ہمہ را افاضل خود را مفضول خواند تا کہ گفتہ اند کہ خود را چیزے دانستن خود را ناچیز کردن است قطب العالم ہر بار این بیت میخواند

ساقی بیار بادہ کہ نزدیک عارفان		میخوارہ بہ ز زاہد معجب ہزار بار

رئیس درویشان و محتسب عارفان شیخ قوام الحق والدین میفرماید قدس سرہ الشانند کہ در قصر ہدایت سبحانی بر نظر عنایت ربانی عروسان خلوت خانہ شاہ اند و شاہدان آن بارگاہ الہ اند کہ اولیاء اللہ عرش اللہ لاجرم بر جمال باکمال شان قباب عزت بر افگند و در حرم سرا سے حضرت خود نشاندتا از غبار نظر اغیار پوشیدہ مانند کہ اولیائی تحت قبائی لا یعرفھم سوائی -

نقلست ذکر افتادہ باید کہ یا سشد شیخ و از شریعت عالم بالفرائض و سنن و نوافل طاعت و انواع محرمات و ممنوعات تا جدائی کند میان حلال و حرام و فرض و سنت ۔

بآن جانب مکرر ست آن غلام بغیر فرموده بادشاه بهدران جانب تاخت و مقصود سے
که بادشاه داشتند حاصل نبود وقت تاختن اسپ آن غلام غلامان و متعلقان که طریقهٔ حسد
داشتند خنده کنان میگفتند که بادشاهِ ما بر این چنین غلام نادان که کارہا سے بیہوده میکند
نظر دارد چون آن غلام ارادهٔ بادشاه را حاصل کرد پیش او آمد فرمود که ما ترا بچیزے نظر مینمودیم
تو چون اسپ تاختی و مقصود ما معلوم کردی غلام گفت دیدم که بادشاهِ عالم هر بار بطرف آن
چیز نظر میدارد دانستم که نظر کردن شاهِ عالم بے غرض نخواهد بود لاجرم اسپ را تاختم و آن
چیز را بیاوردم چون بادشاه بآن چیز مائل بود بسیار خوشحال گشت و گفت اے یاران و غلامان
انصاف بکنید شما همه بخیال خویش مشغول اید و از حال من و مقصود من خبر ندارید و این غلام
بخیال مقصود من است پس کسی که در خیال کسی باشد چرا آنکس در خیال وے نباشد۔

فصل در رسالهٔ مکیه می آرد که شیخ کسی باشد که ثابت کند دین و شرع را در دلہاے
مریدان یعنی دیرا مرا آنمقام بود و قوت راسخ و عامل در دین و شرع باشد که دین و شرع را در دلہای
مریدان ثابت تواند کرد و صالح نیست مر تربیت و شیخت را مگر کسی که رفته است راه مذموم و محمود را
دیده است در غیبت یعنی بعد شناسا شدن مذمومات و محمودات ظاہر شناسا سے مذموم و محمود
باطنے نیز شده است و مذموم را از خود دور کرده است و محمود را بر خود ثابت ساخته است و صالح
نیست براسے تربیت و شیخت مجذوب زیرا که مجذوب اگرچه باشد که چشیده است مقصود
و یکی از واصلان گشته و لیکن نچشیده است مشقت راه سوسے خدا تعالی یعنی آن راه بسلوک
و مشقت نیافته است و مذموم و محمود را بتدریج شناسا نگشته است بل یکایک بمقصود رسیده

دران ہم قول مختلف است بعضی میگویند کہ نبی بود و بعضے ولی میگویند و اختیار صاحب رسالہ مکیہ آنست کہ خضر ولی بود چنانچہ تصریح کردہ است بقولہ ولیۃ الخضر و ہر یکے بر قول خود دلیلے دارد بسبب اختصار مذکور نشد و اگر بخواہی شرح رسالہ مکیہ را بہ بین و در خضر لغت است فتح خا باکسر ضاد و کسر خا باسکون ضاد و فتح خا باسکون ضاد۔

و در تفسیر ابی اللیث رحمہ اللہ معالم التنزیل در سورہ کہف مے میگوید کہ خضر پسر ملکی بودہ است پدر وے میخواست کہ ویرا بجاے خود بنشاند خضر قبول نکرد و از پدر گریخت بجزایر دریا پیوست۔

بعضے گفتہ اند کہ از نسل بنی اسرائیل است و خضر را بیشک موت باشد کل نفس ذایقۃ الموت و لیس الخلد و البقاء الا للہ تعالی و ھو الحی الذی لا یموت۔

و علماء را اختلاف است کہ خضر را تا این وقت بقا ہست یا نہ بعضی میگویند انہ غیر باقٍ لانہ لو کان باقیاً لعُرِفَ و لو عرف لظهرت لہ آیات و لانہ لا یجوز ان یکون نبیاً بعد نبینا و ھذا قول من قال انہ نبی۔

بعضے گویند انہ باقٍ لانہ شرب من ماء عین الحیوۃ در معالم التنزیل گفتہ است ان الخضر و الالیاس حیّان تلتقیان فی کل سنۃ بالموسم و حجت فریقین وجوہ حجت یکے مر دیگرے را در تفاسیر مذکور است و از روایات کہ از اصحاب و تابعین و علماء و مشایخ و صلحاء منقول است معلوم شدہ است کہ خضر را بعضے اصحاب ایشان دیدہ اند و شناختہ اند۔

اما در طریقت واجب است که باشد شیخ عالم با نواع علاجها در راه خدای تعالی و بانواع
مجاهدات مریدان که لایق است هر یکی از ایشان تا هر کرا لایق به چیزی بیند وی را همبران تربیت
کند و در مجاهده دارد اگر یکی لایق آن بود که در ریاضت سفلی بدارند ریاضت علوی
نفرمایند۔

ریاضت سفلی کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن و کم با خلق بودن و در ذکر بودن است
ریاضت علوی نفی خواطر و پاس انفاس است که عبادة الفقیر نفی الخواطر
وهو اشد شیء علی ارباب المجاهدات۔

رئیس درویشان و محتسب عارفان شیخ قوام الحق والدین قدس سره میفرماید
که بعضی بمخالفت طریقت در ارشاد کشاده اند بر طریق تعمیم هر مشتغلی که متوجه میشود بر ترک علم
تحریص میکنند آن مسکین در بدایت حال نه مقام ابرار گرفته و نه مقام سابقان مقرب یافته
ترک علم در حق این چنین شخصی تحریص نمودن در خیرات بستن است و دین طلب کشادن و باز
بلای دیگر قبل الاستقامة فی التوبة مریدان را نفی وجود و فنا فی الله و تجرید التوحید تلقین
میکنند در بدایت حال این مسکین مذبذبین که هنوز از مقام ابرار خبر ندارد ارشاد مذکور در ضلالت
و گمراهی می افگند و از مقصود بکلی باز میدارد مگر پیری سالک متصرف اهل ولایت بقوت ولایت
خود تواند که بساعت واحد هم ذات مرید موجود گرداند روا باشد که ریاضت سفلی و علوی هم نفرماید بل تواند
که در ساعت واحد بمراد رساند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء۔

نقل است ذکر افتاده که در خضر اختلاف است خضر را بعضی ملک میگویند و آنانکه بشر میگویند

گفت براے ملاقات این نویسنده که پیش دراو این مسجد است بے آیم و او با من

ملاقات نمیکند آن مرد خواجہ خضر را گذاشت و سوے آن نویسنده شتافت و دید که آن

نویسنده میخواهد که سوار شود و پیش ملک خود رود و عرضه داشتها و کاغذهاے حاجت

بندگان خداے بسیار در بغل دارد آن نویسنده برسید اگر چیزی حاجت داری بگو گفت

هیچ حاجت ندارم اما تو بگو که خواجہ خضر در مسجد تو از براے ملاقات می آید چرا با او ملاقات

نمی کنی نویسنده جواب داد میدانم که خواجہ خضر مے آید اما فرصت ندارم که با او ملاقات

کنم گفت عجب میگوئی گفت نیست بشنو من چاکر ملکے شده ام و از وے وجهی و ادراری

قبول نکرده ام و گفته ام وجه و ادرار من همین است که چون کاغذهاے بندگان خداے

پیش تو بگذرانم باید که روا گردانی اکنون به بین در بغل من چندین عرایض بندگان خداے

هست و اگر حاجتمندی را حاجت بر آرم آن بهتر یا ملاقات از خواجہ بهتر۔

فصل شرط هشتم از شروط ثمانیه دوام ترک الاعتراض علی الله تعالے یعنی ترک

اعتراض است بر خداوند تعالے تا هر چه از خداوند تعالی برسد از قبض و بسط و رنج و راحت

و صحت و سقم و کشایش و بستگی راضی باشد و خود را تسلیم کند و روے از حق نگرداند و چون

و چرا نیفتد لا یسئل عما یفعل بداند بدان تو که بعضی از لوازم حال مرید آنست چون بخواهد

در خلوت نشیند و عزلت گزیند باید که غسل کند و نیت نماید و آن غسل بدرستی که غسل میت

است یعنی خود را همچو مرده سازد همگین خویش را بخداے سپارد پس باشد پیش خداوند

تعالے همچو مرده پیش غسال تا هیچ تصرفے و تحرکے در و نماند در همه تصرفها خداوند تصرف

درین محل قطب العالم میفرمودند رحمه الله که مولانا ضیاء الدین سنامی را با بندگی شیخ نظام الدین قدس سره مخالفتے از بهر سماع بود چنانچه مشهور است اما سبب آشتی میان ایشان اینست که صوفی بود مجرد که دایم در حجرهٔ خود مشغول بودی و بهیچ چیز احتیاج نداشت جولاهه نزدیک حجرهٔ آن بزرگوار مے بود وقت افطار کفاف باو میرسانید مولانا ضیاء الدین با آن صوفی صحبت و اعتقاد داشت روزے مولانا ضیاء الدین گفت باشد که با خواجه خضر ملاقات شود صوفی گفت در روزے که شیخ نظام الدین در سماع بنشود خواجه خضر مے آید و دربانی و نگاهبانی کفشهاے صوفیان و سایر حاضران میکند از ان وقت مولانا ضیاء الدین را اعتقاد بر مخدوم شد و بموافقت پیش آمد و ترک عداوت گرفت۔

و نیز قطب العالم میفرمودند که مردے مرید مخدوم شیخ نظام الدین قدس سره بود چند روز بخدمت مخدوم ماند مخدوم پرسیدند که حاجتے داری بگو آن مرید گفت میخواهم که با خضر ملاقات شود بندگی مخدوم فرمودند که نویسنده ایست در فلان مقام که مسافت بعید است پیش وران نویسنده مسجدی است و خواجه خضر در هر روز در آن مسجد مے آید برو آنجا ملاقات خواهد شد حلیه و شکل خواجه خضر را پیش او بیان کرد آن مرد روان شد و بعد چندگاه در آن مسجد رسید و غلطید که ناگاه خواجه خضر بدان حلیه که مخدوم گفته بود رسیدند و غلطیدند و آن مرد برخاست و پاے خواجه را بگرفت گفت اے خواجه برخیزید خواجه گفت تو چه دانستی که من خضرم گفت من فرستادهٔ مخدوم شیخ نظام الدین هستم خواجه گفت اگر حاجت داری بگو گفت حاجت بیشتر خواهم گفت اما شما بگوئید که هر روز درین مسجد براے چه می آئید خواجه

نقل است ذکر افتاده در قرب و بعد یعنی بعد عبارت باشد از دور شدن از مشاهده و مکاشفه و قرب عبارت است از نزدیک شدن بخداوند تعالی بمکاشفه بعضی گفته اند قرب خوار شدن و دلیل شدن از جهت خداوند تعالی که قوله تعالی واسجد واقترب یعنی سجده دل ست و قرب قربتست هرچند بنده گاه مولی خوار شد عزت وی بسیار شد قطب العالم قدس سره میفرمود ؎

کس بصد سال نیابد عزت یار	تا به عزت نکشد زین در صد خواری را

نقل است ذکر در خلق عظیم افتاده قطب العالم قدس سره میفرمود الخلق العظیم هو الاعراض عن الکونین والاقبال علی الله تعالی بالکلیة شیخ واسطی رحمه الله گفته است الخلق العظیم ان لا یخاصم ولا یخاصم ۔

فصل لازم است بر سالک ملازمت انواع عبادات در جمیع احوال خویش و بداند که بدرستی که خداوند تعالی حساب کننده است بر نهایت و ان کان مثقال حبة یعنی اگرچه باشد ذاتی را عمل مقدار خردل آن ملازمت گرفتن انواع عبادات در جمیع حالات ثابت است در مقامات یعنی تا این همه مقدمات را بر خویشتن ثابت نگرداند ملازمت انواع عبادات در جمیع حالات میسر نشود و آن ایستادن بنده است پیش خداوند تعالی در عبادت وی اول آن مقامات توبه است وهو الرجوع الی الله تعالی مع دوام الندم وکثرة الاستغفار یعنی بازگشتن است سوی خداوند تعالی از معصیت سوی طاعت با دوام پشیمانی از کردن نامرضیه خداوند تعالی و بسیار استغفار از کردن نامحبوب جل وعلا ثم الانابة وهو الرجوع من الغفلة الی الذکر یعنی پس از توبه مقام انابت است و آن بازگشتن از غفلت بسوی ذکر ثم العفت و

را دائم در همه احوال شاکر و راضی و صابر باشد۔

نقلست ذکر افتاده که خواجه سهیل رحمه الله میگوید من احب الله فهو العیش ومن احب الله فلا عیش له

قطب العالم قدس سره میفرمودند معنی فهو العیش آنست که خوشش شود عیش او زیرا که محب لذت میگیرد و بهر چیزیکه فرود می آید بر محب از محبوب مطبوع و نا مرغوب ومعنی فلا عیش له آنست که محب طالب وصال و وصول می باشد و خوف انقطاع همیشه دارد لاجرم بدین صفت بی عیش مینماید

زندگانی نتوان گفت حیاتی که مراست
زنده آنست که با دوست وصالی دارد

نقلست ذکر افتاده که یکے از احوال سنیه در محبت شوق است که نزدیک محبت حادث میشود و حدوث شوق بعد از محبت نیز مواهب الهی و بخشش خدائے است کسب را دخلی نیست شوق از محبت همچو زهد از توبه است چون توبه قرار میگیرد زهد ظاهر میگردد و چون محبت قرار میگیرد شوق ظاهر میشود۔

قطب العالم قدس سره میفرمود محبت خداوند تعالے مرتبه علیا است از همه درجات بعد و حالات بعد ادراک محبت خداوند تعالے هیچ حالی نیست الا ثمره ایست از ثمرهائے محبت چنانکه شوق و انس و هیچ و هیچ مقامی نیست پیش از محبت الا آن مقدمه ایست از مقدمات محبت چنانکه توبه و ورع و زهد

قال ابو عثمان الشوق ثمرة المحبة من احب الله اشتاق الی لقائه۔

هر دلی که بغیر مشغول است خرابست خانهٔ خراب ترا نشاید دل خراب خداوند را کی شاید ۵

هر چه در دنیا خیالات آن بود	تا ابد در راه وصالت آن بود

ابراهیم گفته است رحمه الله که زهد فرض است و فضل است و مکرمة یعنی سبب کرامت است۔

امّا زهد فرض در ترک حرام و زهد فضل در حلال است که حلال را ترک آرد اگر زیادت از لابد بود و زهد مکرمه به ترک شبهات است که شبهات و محتملات را ترک آرد۔

ثم الارادت وهی استدامة الکرب وترک الراحة پس از زهد مقام ارادت است و آن ارادت دوام رنج کشیدن و ترک راحت گرفتن است از اینجاست که گویند مرید را اگر در خفت گشتن زهر قاتل است۔

ثم الفقر وهو عدم الاملاک وتخلیة القلب مما خلت عنه الید پس ارادت مقام فقر است و آن فقر نابودن املاک است که وی را هیچ ملکی نباشد الفقر من لا شئ له و خالی شدن دل از آنکه خالی شده است از وی دست امّا آنکه دست خالی از املاک باشد و دل از طلب وی خالی نشده است او را مقام فقر نبود از امام شبلی رحمه الله نقل میکنند که از وی از حقیقت فقر پرسیدند گفت حقیقت فقر آنست که او را غنا نبود مگر بحق سبحانه تعالے۔

قطب العالم شیخ مینا قدس سره میفرمود که فقر آن باشد که یکبارگی این عالم غنی شود اندرین عالم یکبارگی آن عالم غنی گردد اندر آن عالم کونین اندر یک ترازو وی فقرش دو ربازار

هو ترك الشهوات یعنی پس از مقام انابت مقام عفت است و آن ترک شهوات اعضا است
چه هر اعضا شهوتی دارد ثم الورع وهو ترك المحظورات یعنی پس از عفت مقام ورع است
و آن ترک دادن ممنوعات است -

ثم التقوی وهو ترك الشبهات یعنی ورع مقام تقوی است و آن تقوی ترک دادن
شبهات است -

و ابو درداء گفت تمام تقوی آنست که بندهٔ مومن در مثال ذره بترسد تا بدان حد که
آنچه حلال داند از بیم آنکه حرام باشد بگذارد تا میان او و آتش حجابی بود برای آن که
یکی از ایشان صد درم بر مردی داشت و چون آن مرد آن صد درم را برد و برد نود نه ستد از
بیم آنکه حبه‌ی زیادت ستده شود و یکی از ایشان بازرگانی کردی و هر چه ستدی بنقصان
حبه ستدی و هر چه بدادی بزیادت حبه بدادی -

درین محل قطب العالم قدس سره میفرمود کاتبی بود که او را مولانا احمد میگفتند کتابها
رئیس العارفین شیخ قوام الحق والدین باجرت می نوشت تا چون شب می شد روغنی
از رئیس العارفین میگرفت و بروشنائی چراغ کتابت میکرد و چون طعام خوردی چراغ
را می کشتی و بروشنائی آن چراغ طعام نمیخورد و بعد از فراغ طعام می افروخت
و کتابت میکرد -

ثم الزهد وهو الترك ما یشغله عن الله تعالی پس از تقوی مقام زهد است و آن
زهد ترک چیزیست که مشغول کند سالک را از خداوند تعالی که ما شغلك عن الله فهو صنم

صوفی آن بود که از خود فانی و بحق باقی و از قبضه طبایع رسته و بحقیقت حقایق پیوسته

و متصوف آن بود که بمجاہدات این درجه را می‌طلبد و اندر طالب خود را بر معامله ایشان راست

میکند۔

و مستصوف آن بود که برائے جاه و حظ دنیا خود را مانند ایشان کند و از کار معنی

صوفی و متصوف خالی بود۔

ثم الصدق وهو استواء السّر والعلانیة ذلك بالاستقامه مع الله تعالٰی

ظاهراً و باطناً سراً و علانیةً پس از فقر مقام صدق است و آن برابر کردن آست

نهان و آشکارا یعنی ہر کرا ظاہر و باطن با خدا تعالٰی باستقامت بود که جز خدائے در خطره

نگذارد و برابر کردن نهان و آشکارا او را شود۔

ثم التّصبر وهو حمل النفس علی المکاره و تجرّع المرارات پس از صدق مقام کردن

است بتکلف و آن واشتن نفس است بر مکروہات و شدائد و خورانیدن و چشانیدن تلخیها

است اگر او مالک صبر نباشد بستم خود را در صبر آرد۔

ثم الصبر وهو ترك الشکوة الی غیر الله پس از آن مقام صبر است و آن ترک گله کردن

سوئے غیر خدائے و درین اشارت است اگر این گله بنده با خداوند تعالٰی افتد

آنرا شکایت نگویند بلکه اظهار عجز و بیچارگی خود است و این معنی در شرع

محمود است۔

ثم الرضا وهو التلذذ بالبلوی پس از صبر مقام رضا است و آن لذت گرفتن است

عدم شش نسخه و بجبه نیز زود شیخ کتابی گوید رحمه الله اذا صح الافتقار الی الله عزّ و جلّ
صح الغناء بالله لانهما حالان لا تتم احدهما الا بالآخر و نیز گفته اند لیس
الفقر عندهم الفاقة والعدم بل الفقر المحمود الثقة بالله تعالی والرضا بما قسم
سهیل بن عبد الله را از فقر صادق پرسیدند گفت الذی لا یسأل و لا یرد و لا یحبس

شیخ عبد الله انصاری میگوید فقر بر سه وجه است اضطراری و اختیاری و حقیقی و اضطراری
نیز بر سه وجه است کفارتی و عقوبتی و قطیعتی نشان کفارتی صبر است -
و نشان عقوبتی اضطرار و نشان قطیعتی شکایت -
و اختیاری نیز بر سه وجه است رتبتی و قربتی و کرامتی نشان رتبتی قناعت است
و نشان قربتی رضا است
و نشان کرامتی ایثار است -
و فقیر حقیقی نیز بر سه وجه است [illegible] باید از خلق گردانیدن و دست
خالی بحق برداشتن
و [illegible] دون حق است [illegible] -
و در شرح آداب المریدین مسطور است بلکه نهایت فقر در بدایت تصوف است -
صوفی نامی است مر کاملان ولایت را و محققان اولیا را بدین نام خوانده اند
و اهل صفا اندرین وجه بر سه قسم اند یکی صوفی دوم متصوف سیوم مستصوف -

و می آرند از امیر المومنین عمر خطاب رضی اللہ عنہ کہ گفتہ است من و ابوبکر رضی اللہ عنہ با حضرت رسالت پناہ علیہ السلام بودیم و حضرت رسالت با ابوبکر چیزے بگفت من آنرا شنیدم و نہ فہمیدم کہ چہ گفت باز چیزے گفت نہ فہمیدم و نہ شنیدم کہ چہ گفت پس درین دم آنست کہ مصطفیٰ علیہ السلام از عمر دریغ و پنہان داشت بلکہ چون وے قابلیت آن نداشت آشکارا گفتن پیش وے نیکو نہ پنداشت۔

ہم ازین است کہ قطب العالم قدس سرہٗ می فرمود کہ شیخ اگر در مرید استعداد آن بیند کہ بیکبارگی از اسوال و املاک بیرون آید اجازت انفاق دہد و شیخ را اجازت آن وقتے مسلم بود کہ مقابلہ حالی کہ موجب تسلی و جمعیت خاطر مرید بود عوض تواند داد و مرید قابل آن بود چنانکہ رسول علیہ السلام ابوبکر را رضی اللہ عنہ جمیع مال اجازت داد و اگر داند ہنوز نگرانی باقی خواہد بود مقدار ما لابدی بگذارد و در انفاق لابد اجازت ندہد چنانکہ یکے از مریدان خواجہ جنید رضی اللہ عنہ خواست کہ جمیع مال انفاق کند جنید رضی اللہ عنہ و او را اجازت نداد و گفت مقدار کفایت رہا کن و از انجا قوت خود بساز و زیادتی بدہ کہ من بر تو ایمن نیستم از مطالبہ نفس تو بعد انفاق جمیع مال۔

نقلست ذکر در خلافت افتادہ در ان مجلس آوردند کہ در ملفوظ سید محمد گیسو دراز مذکور است کہ خلافت از پیغامبر علیہ السلام بر دو نوع است خلافت کبری و خلافت صغرے **و خلافت کبری** خلافت باطن است **و خلافت** صغر خلافت ظاہری است۔

و خلافت کبری مخصوص با امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ بود با جماع امت

به بلا ها چنانکه به لذت گرفتن است بعطاها۔

ثم الاخلاص وهو اخراج الخلق عن معاملة الله تعالیٰ پس از ان مقام خلاص است و آن بیرون آوردن خلق است از معاملہ که با ے حق است یعنی هر کارے که بکند خلق را در نظر نیارد و غرضی و مقصودے در معامله خود نباشد الا التقرب الی الله تعالیٰ

ثم التوکل علی الله تعالیٰ وهو الاعتماد علی الله فی الوعد والوعید بازالة الطمع عمن سواه پس آن مقام توکل است بر خداوند تعالے و آن اعتماد کردن است بر خداوند تعالے در وعده و وعید بدو کردن طمع از کسی که غیر اوست و وعده در خیر گویند و وعید در شر گویند۔

و علامت توکل در سه چیز است یکے آنکه سوال نکند و بدل طمع کسے نکند که الطمع ام الخبائث دویم آنکه اگر کسے وی را بی سوال بدهد رد نکند سیوم آنکه اگر برسد حبس نکند و نگاه ندارد که الذخیرة شوم است۔

فصل ذکر افتاده که در محاورات صوفیان آداب انیست که قصد کنند بکلام خویش نیکو خواهی و راه نمودن و طالب نجات و انچه باز گردد فائده آن بر همه یعنی قصد و نیت این طائفه در سخن گفتن نیک خواهی و رهنمونی خلق بود و طالب نجات ایشان باشد

و لا یتکلم الناس الا علی قدر عقولهم ۔

قال علیه السلام نحن معاشر الانبیاء امرنا ان نتکلم الناس علی قدر عقولهم

مرا خرقه داده اند سخنی گفته اند که هر که این سخن بگوید خرقهٔ او را بدهم ابو بکر برخاست رضی الله عنه و
رسول الله علیه السلام پرسید که اگر ترا بدهم چه کنی گفت صدق ورزم گفت اجلس مکانک
بر جای خویش باش عمر برخاست رضی الله عنه گفت اگر ترا بدهم تو چه کنی گفت عدل
ورزم گفت اجلس مکانک بجای خویش باش عثمان برخاست رضی الله عنه ازو
پرسید گفت حیا ورزم و در عبادت خدای مبالغه کنم گفت اجلس مکانک تو هم بر جای
خویش بنشین علی برخاست کرم الله وجهه گفت اگر ترا بدهم چه کنی گفت عیب پوشی بندگان خدای
کنم گفت امن له و هو لک تو سزاواری که تو برای آنی و آن برای تست خرقهٔ مشایخ
همین است و با جماعهم از علی مرتضی به پیغامبر علیه السلام میرسد و او سرور اولیا است
و در هر عصری یکی از دیگری خلیفه و متابع میشود و تا قیامت این سنت الهی جاری خواهد بود
و اجازت نامهٔ مثال که سلف صالح مر خلفا را داده اند امروز میدهند و مشروط بشرط میکنند چون
آن شروط مفقود شود بحکم اذا انتفی الشرط انتفی المشروط به تحقیق خلیفه نماند
و داعی و مرشد و هادی و شیخ باصطلاح صوفیه نخوانند۔

اما باید دانست که مشهور است که چهار ده خانواده میگویند که هر همه تعلق بعلی مرتضی کرم الله وجهه دارند۔

و در شرح عوارف در ذکر دوازده امام میگویند اصل خانواده دوازده اند۔

یکی ادهمیان که ایشان تولی بابی اسحاق ابراهیم بن ادهم دارند رحمة الله۔

دویم طیفوریان که ایشان تولی ابی طیفور بن عیسی البسطامی رحمة الله علیه دارند۔

سیوم محاسبیان که ایشان تولی بابی عبد الله بن المحاسبی رحمة الله علیه دارند۔

وخلافت صغری میان امت مختلف فیہاست اہل سنت وجماعت باجماع گویند که حضرت
امیر المومنین ابوبکر رضی الله عنه راست سبعه و روافض باضافت خوارج گویند که علی
راست رضی الله عنه۔

وہم در ملفوظ مذکور است که مولانا عمر پسر شیخ سعید بخدمت حاضر بود پرسید که
انتشار خرقهٔ مشایخ را چنین روایت میکنند که جبرئیل آورده بود پیغامبر علیه السلام بعلی رضی الله
عنه داده صحیح است بندگی مخدوم فرمودند آری صحیح است که در کتب سلوک مینویسند
که رسول الله در شب معراج حجرهٔ از زر دیدند که قفلی از زر برو نهاده اند خواست که درونش
را ببیند با جبرئیل علیه السلام گفت او را بگشای تا درونش ببینم جبرئیل گفت اگر اجازت
شود رسول الله از خدا اجازت خواست بعد اجازت در او را گشادند درو صندوق بزرگ از
زر دیده و بران قفلی از زر زده اند جبرئیل را گفت او را بگشا درون آن صندوق صندوقی
دیگر دیده و بر آن هم قفلی از زر زده اند طلب کشادن او کرد فرمان شد تا او را هم بگشا درون آن
هم صندوقی خورد از زر بیرون آمد آن هم قفلی از زر داشت بعد طلب آن هم کشاد درون
آن صندوق خرقهٔ مشایخ دیدند پیش آوردند و گفت ای اخی جبرئیل بیچه اهم این خرقه مرا باشد
فرمان شد که چند هزار پیغامبران بوده اند هیچ یکی را نداده ام امروز ترا میدهم هم برای تو
نهاده بودیم بپوشش پیغامبر علیه السلام پوشید و بعبادت قدیم خویش گفت خداوندا این
خرقه بر من مخصوص باشد یا بکسی از امتان من هم برسد فرمان شد برسد اما سخنی گفته میشود
هرکه از چار یار تو آن سخن بگوید هم او را بده چون آن سرور بدنیا باز آمد هر چار یار طلبید و فرمود که

می طلبید میدادند در وقت کلاه دادن تکمه را دور میکردند میفرمودند که فرق میان کلاه سهروردی و
چشتی همین است چون کسی بسبب ارادت پیش آمد اگر با موی سر می بود خادم حلق موی کنانیده
پیش بنشاند بعده بندگی شیخ میفرمودند ای برادر را ای برادری قبول کردی او میگفت قبول کردم
بعده میفرمودند هر دو برادران توبه کنیم و این استغفار میخواندند استغفر الله لا اله الا الله هو الحی
القیوم و اتوب الیه سه کرت خود میخواندند و آن مرید نیز میخواندی بعده بر سر آن مرید اگرچه
محلوق بودی مقراض را میرانیدند اول مقراض موی پیشانی او قصر میکردند بعده راست
چپ اسر موی او قصر میکردند بوقت راندن مقراض میخواندند اللهم صل علی محمد و علی آل
آل محمد و بارک وسلم اللهم ثبتنا علی التوبة واحفظنا عن المعصیت بحفظ
ملک بحق محمد صلی الله علیه وسلم و اهل بیته و بوقت پوشانیدن کلاه میخواندند
توجه تاج الکرامة والسعادة واحفظ عن المعصیة وثبته علی دین الاسلام
و بعضی را شیرینی بدست مبارک خود در دهن او مینهادند و این دعا میخواندند اللهم ارزقه
حلاوة الایمان برحمتك یا ارحم الراحمین۔

و میفرمودند که مقراض راندن سنت است علی است کرم الله وجهه و اصل از مهتر شیث
مروی و سنت ایشان است۔

رئیس عارفان شیخ قوام الحق والشرع والدین قدس سره در ارشاد المریدین آورده است
که در معرفة المریدین و دلیل السالکین مسطور است بروایت خواجه حسن بصری رضی الله عنه که امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه مقراض رانده است دو سه بار موی را سترده و این سنت امیرالمومنین علی است

چهارم قصاریان که ایشان تولی بابی صالح حمدون قصار رحمة الله علیه دارند۔
پنجم جنیدیان که ایشان تولی بابی قاسم جنید بغدادی رحمة الله علیه دارند۔
ششم نوریان که ایشان تولی بابی حسین محمد نوری رحمة الله علیه دارند۔
هفتم سهلیان که ایشان تولی بابی محمد سهیل بن عبدالله تستری رحمة الله دارند
هشتم حکیمیان که ایشان تولی بابی عبدالله بن علی الحکیم الترمذی رحمة الله علیه دارند۔
نهم خرّازیان که ایشان تولی بابی سعید احمد بن عیسی الخراز رحمة الله علیه دارند۔
دهم سیّاریان که ایشان تولی بابی عباس قاسم مهدی السیّاری رحمة الله علیه دارند۔
یازدهم حلاجیان که ایشان تولی بابی منصور حلاج رحمة الله علیه دارند۔
دوازدهم۔ خفیفیان که ایشان تولی بابی عبدالله قاسم محمد خفیف رحمة الله علیه دارند۔

اما خانواده چشتیان متفرع از ادهمیان) است وخانوادهٔ سهروردیان متفرع از جنیدیان است رحمة الله علیهم اجمعین۔

قطب العالم شیخ مینا قدس الله سره را اجازت کلاه دادن وخرقه پوشانیدن از خانوادهٔ چشت وسهروردهر دو بوده است مثال واجازت نامه بندگی شیخ صدرالدین راجو بخاری قدس الله روحه از جانب بندگی زایر الحرمین الشریفین شیخ سارنگ پیر پیر این فقیر فرستاده بوده اندرآن مذکور بود بلبس خرقهٔ مشائخ الچشت والسهروردی رضی الله عنهم اما بندگی شیخ اکثرو اغلب کلاه چشت میداد ند چون کسے مزاحم نمی شد کلاه سهروردی

استحباب بگذارد در رکعت اوّل بعد فاتحه سورة الواقعة و در دویم سبح اسم بخواند۔

قطب العالم قدس سره میفرمودند که اگر کسی سوره واقعه و سبح اسم نخواند در رکعت اوّل بعد فاتحه انا انزلنا و در دویم انا اعطیناک الکوثر بخواند بعد دو رکعت شکر وضو بگذارد در هر دو رکعت بعد فاتحه پنجگان بار اخلاص بخواند بعد از سلام هر دوگانه صلوٰة گوید و دعائیکه در اوراد شیخ العارف شیخ بهاء الدین مذکور اند بخواند صاحب رساله مکیه میگوید وقته لا یدخل بطلوع الشمس ویبقی الی ارتفاع الشمس قدر رمحین یعنی وقت اشراق بطلوع آفتاب در می آید و باقی ماند تا بلند شدن آفتاب قدر دو نیزه و نگاهداشتن اوقاتی که امید داشته میشود فضل آن اوقات و عمارات آن اوقات به نماز و ذکر وقت الضحی است و گذارده میشود در آن وقت چاشت دوازده رکعت نماز و اقل نماز چاشت دو رکعت است و وقت چاشت بطلوع آفتاب تا زوال آفتاب است۔

نقل است ذکر افتاده که بعد نماز پیشین ده رکعت صلوٰة الخضر بگذارد چنانچه در اوراد مذکور است۔

قطب العالم قدس سره میفرمودند که هر که بعد ده رکعت صلوٰة الخضر چهار رکعت صلوٰة الفتح بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه اذا جاء نصر الله سیزده بار بخواند در رکعت دویم یازده بار و در رکعت سیوم ... و در رکعت چهارم هفت بار و بعد از سلام درود بگوید و در سجده رود و این دعا بسیار بخواند یا مُفَتِّحُ فَتِّحْ یا مُسَبِّبُ سَبِّبْ یا مُفَرِّحُ فَرِّحْ یا مُسَهِّلُ سَهِّلْ یا مُیَسِّرُ یَسِّرْ یا مُتَمِّمُ تَمِّمْ یا رَبِّ اِنِّیْ مَغْلُوْبٌ فَانْتَصِرْ پس بنشیند و دست‌ها

رضی اللہ عنہ کیفیت اصل راندن مقراض از مہتر شیث پیغامبر علیہ السلام مروی و سنت ایشان
است و ایشان را جبرئیل تعلیم کردہ است و کار صحت و ارادت بہ مقراض راندنست زیراکہ
احوال مقراض سر لیست از اسرار الٰہی جلت قدرتہ ہیچکس برین سر اطلاع نیافتہ اگرچہ بعضے
گفتہ اند کہ مقراض قطع علایق است میان بندہ و مولی و چون مقراض اینچنین کارے دارد
اندازہ ہر کس نباشد تا مقراض دست گیرد آوردہ اند کہ طریق راندن مقراض آنست
کہ چون خواہد مقراض راند مستقبل قبلہ بنشیند و مقراض بدست گیرد و تکبیر گوید سہ بار و در وقت
راندن مقراض اہل سلوک مختلف اند بعضی گفتہ اند کہ لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم
بگوید اوّل یکموی از ناصیۂ او بستاند بعد آن بگوید ملکا بادشاہا بندہ گریختہ از حضرت تو بودہ
است اما میطلبید تا در حد بندگی درآید و چون بندگان بندگی نماید و میخواہد کہ ہرچہ از یاد غیر تو باشد
آن ہمہ عبرت او گرود بعد از ان یکموے دیگر از جانب راست ناصیۂ او بستاند و یکموے
از ناصیۂ چپ او بستاند امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ ہمچنین کردہ است ۔

فصل ذکر افتادہ فی محافظۃ الاوقات التی ترجی فضلہا و عمارتہا بالصلوٰۃ
والاذکار و ذلک مثل وقت الاشراق و بگذارد در آن اشراق چہار رکعت نماز و
این متوسط است و اقل اشراق دو رکعت است و اکثرہ رکعت اوّل دو رکعت شکر اللہ تعالیٰ
بگذارد و در رکعت اوّل بعد از فاتحہ آیۃ الکرسی و در دویم آمن الرسول بخواند بعدہ دو رکعت استعاذہ
بگذارد در رکعت اوّل بعد فاتحہ سورۃ الفلق و در دویم سورۃ الناس بخواند بعدہ دو رکعت استخارہ
بگذارد در رکعت اوّل بعد فاتحہ قل یا ایہا الکافرون و در دویم سورۃ اخلاص بخواند بعدہ دو رکعت

بگذارد قطب العالم قدس سره میفرمود بعد از سنت مغرب دو رکعت هدیه رسول الله صلی الله
علیه وسلم بگذارد دو رکعت اول بعد از فاتحه والضحی و در دوم بعد از فاتحه الم نشرح بخواند بعد از سلام
بگوید اللهم اجزعنا محمدا صلی الله علیه وسلم ما هو اهله و مستحقه و بلغ روحه
منا التحیة والسلام و دو رکعت صلوة المعرفة نیز بگذارد و بخواند در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص
پانزده بار باید که این نماز پیش از تکلم بگذارد تا چون گذارندهٔ این نماز روز قیامت پیدا شود همه
گویند این مرد از صدیقان است و چون از ایشان بگذرد گویند از شهیدانست و چون از ایشان
بگذرد گویند از پیغامبرانست چون از انجا بگذرد او را حجابی نباشد تا زیر عرش رحمان بگذرد
قطب العالم شیخ مینا قدس سره بعد صلوة الاوابین صلوة الهلاهل دو رکعت نیز میگذارند در
رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی و قل یا ایها الکافرون یکان بار میخواندند و در
رکعت دوم بعد فاتحه حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب و قابل
التوب شدید العقاب ذی الطول لا اله الا هو والیه المصیر یکبار و اخلاص یکبار
پس از سلام هفت بار استغفر الله و هفت بار لا اله الا الله محمد رسول الله و هفت
بار درود میگفتند بعده در سجده هفتاد بار یا وهاب میگفتند بعده دامن مصلا گرفته میگفتند رفتم بهوا
گرفتم دامن مصطفی را نگذارم تا نکنی حاجت من روا حاجتی که بودی از خدا میخواستند باجابت
مقرون شد لله الحمد علی ذلک المنة و سالک بعد صلوة اوابین بذکر خفی با قوت
تمام بحضور دل مشغول شود و نگاه داشتن اوقاتی که امید داشته میشود فضل آن و عمارت آن بنماز
یا بذکر ثلث اخیر از شب است که مشغول شدن درین وقت فضل بسیار است در آن وقت

بردارد و بگوید الٰهی ضاقت المذاهب الا الیک وخابت الآمال الا لدیک وانقطع الرجاء الا عنک وبطل التوکل الا علیک لا ملجأ ولا منجا ولا مفر منک الا الیک رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین حق سبحانه تعالی در نعمتها بروی کشاده گرداند و این نماز در اوراد بندگی شیخ نظام الدین قدس سره نیز مذکور است و نگاهداشتن اوقاتی که امید داشته میشود افضل آن و عمارت آن به نماز یا به ذکر وقتی میان دو عشا است یعنی میان مغرب و عشاء بگذارد دران وقت شش رکعت نماز اوابین و این اقل است و اگر بگذارد درین وقت بست رکعت نماز پس آن بهتر است و ذکر قرات و دعاها در اوراد شیخ بهاؤ الدین ذکریا قدس سره مذکور است و در اوراد شیخ نصیر الدین مینویسد که بیست رکعت اوابین بگذارد یا شش رکعت به سه سلام بخواند در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص سه بار بخواند بعد از ان دو رکعت حفظ الایمان بگذارد و بخواند در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص شش بار و معوذتین یکان بار۔

قطب العالم قدس سره مرید را بعد عطار کلاه در هنگام تربیت درین هشت رکعت نماز امر میکردند سه دوگانه چنانچه در اوراد شیخ نصیر الدین قدس سره مذکور است میفرمودند اما در دوگانه چهارم میفرمودند که در رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص هفت بار و قل اعوذ برب الفلق یکبار و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص هفت بار و قل اعوذ برب الناس یکبار بخوانند در اوراد شیخ نصیر الدین مینویسد که بعد از ان دو رکعت صلوٰة البروج بعده دو رکعت شکر اللیل بعده دو رکعت صلوٰة النور بعده دو رکعت صلوٰة الکوثر بعده دو رکعت صلوٰة الفردوس بعده دو رکعت حفظ الایمان

والآصال صلوة تنجینا بها من جمیع الاهوال والآفات وتقضی لنا بها جمیع الحاجات وتطهرنا بها من جمیع السیات وترفعنا بها عندك اعلی الدرجات وتبلغنا بها اقصی الغایات من جمیع الخیرات فی الحیوة وبعد الممات برحمتك یا ارحم الراحمین اللهم بحرمت الحسین واخیه وجده وابیه نجنی من الغم الذی انا فیه وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین و این دعا معمول بندگی شیخ قوام الحق والدین بوده است۔

و پیر طریقت حضرت شیخ سعد قدس سره می آرند که این فقیر اقطب العالم قدس سره اکثر امامت میفرمودند از جهت رعایت او سجود سهو کرده بعد سلام بیایم باشارت مانع میشدند تا آنکه پیش نشسته ده کرت لا اله الا الله وحده تا آخر میخواندم بعده دعاء مذکور خوانده در پاے مبارک افتاده بخلوت خانه می رفتم۔

نقلست ذکر افتاده که مسبعات عشر در صباح و مسا نخواند طریق خواندن مسبعات عشر مشهور است۔

قطب العالم قدس سره میفرمود که از عوارف و اوراد شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین ذکریا قدس سره معلوم شد که بعد فاتحه معوذتین بخواند بعده اخلاص بعده قل یا ایها الکافرون بعده آیة الکرسی۔

و از ارشاد شیخ عبد الله یافعی رحمة الله علیه معلوم شد که بعد فاتحه آیة الکرسی بخواند بعده قل یا ایها الکافرون بعده اخلاص بعده معوذتین۔

و بسبب رعایت قولین قطب العالم قدس سره بعد فاتحه چنانچه در ارشاد مذکور است بترتیب الحمد لله

سیزدہ رکعت نماز بگذارد دہ رکعت نماز تہجد وسہ رکعت نماز وتر است واقل تہجد باختیار صاحب رسالۂ مکیہ
سہ رکعت نماز است دو رکعت نماز تہجد ویک رکعت نماز وتر وروایتے از امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ
درا وراد مذکور است اقل تہجد چہار رکعت است۔

فی المحیط الوتر ثلث رکعات عندنا وقال الشافعی رحمۃ اللہ علیہ ان شاء اوتر برکعت
او ثلث او خمس او سبع او تسع او احدی عشر ولا یزید علی ھذا۔

ثم یشتغل بالذکر الی طلوع الفجر ویصلی الصبح ثم یشتغل بالذکر ایضاً الی وقت الاشراق
پس مشغول شود بذکر تا طلوع صبح صادق وبگذارد نماز فجر باز مشغول شود بذکر تا وقت اشراق
و **بعضے** صوفیان بعد از نماز تہجد تا طلوع آفتاب ادعیہ کہ در اوراد مذکور است مشغول شدہ
اند اما ذکر اولی وبہتر است۔

و باید کہ بعد ادائے فرض فجر کہ ہنوز حکایت نکردہ باشد وزانو بالا نکردہ باشد دہ بار لا الہ
الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد یحیی ویمیت وھو حی لا یموت ابداً
بیدہ الخیر وھو علی کل شیء قدیر بخواند ثبت گرداند خدا تعالے در نامۂ او ہر بار
کہ بگوید دہ نیکی وبردارد دہ زشتی بہر یکے از ان برائے او درجہ وباشد مر او را بہر یکے از ان
ثواب آزاد کردن بندہ وآن روز در حفظ وعصمت حق تعالی باشد از دیو وہیچ گناہے بدو نرسد
در آن روز مگر شرک نعوذ باللہ منہا۔

قطب العالم قدس سرہ را این عمل ہمیشہ بودہ است وبعد خواندن دہ بار کلمہ مذکور این
دعا بآواز بلند میخواندند اللھم صل علی سیدنا محمد وعلی آل سیدنا محمد فی الغدو

وَبِرَحْمَتِكَ يَا رَحِيْمُ وَبِفَضْلِكَ يَا رَحْمٰنُ وَبِمَنِّكَ يَا مَنَّانُ وَبِعَفْوِكَ يَا عَفُوُّ اَنْ تَحْفَظَ
عَلَيَّ الْاِيْمَانَ فِيْ اٰنَاءِ اللَّيْلِ وَاَطْرَافِ النَّهَارِ قَائِمًا وَّقَاعِدًا رَاكِعًا وَّسَاجِدًا
وَيَقْظَانًا وَّنَائِمًا حَيًّا وَّمَيِّتًا عَلٰى كُلِّ حَالٍ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ
الرَّاحِمِيْنَ ۵ ـ

نیز امام اعظم ابوحنیفه کوفی علیه الرحمة گفت دیدم من در منام پروردگار خود را نود
کرت پرسیدم که بجهه نجات بود خلائق را گفت هر که بخواند بامداد و شبانگاه این دعا را نجات
یابد این است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ سُبْحَانَ اللّٰهِ الْاَبَدِیِّ الْاَبَدِ سُبْحَانَ
اللّٰهِ الْوَاحِدِ الْاَحَدِ سُبْحَانَ اللّٰهِ الْعَزِیْزِ الصَّمَدِ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَافِعِ السَّمٰوٰتِ
بِلَا عَمَدٍ سُبْحَانَ الَّذِیْ لَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَّلَا وَلَدًا سُبْحَانَ الَّذِیْ
لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُوْلَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَّهٗ کُفُوًا اَحَدٌ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی خَیْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ
وَّاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِیْنَ ـ

حضرت قطب العالم قدس سره را معتاد بوده است که دعاء خواجه جنید را بعد هر فریضه میخواندند
و دعاء صاحب هدایه را بعد ورد بامداد میخواندند و دعاء امام اعظم را بامداد و شبانگاه
میخواندند ـ

حضرت شیخ سعد قدس سره نیز متابعت پیر خود قطب العالم شیخ مینا قدس سره
می نمودند و هر سه دعاء مذکوره را در اوقات معهود میخواندند و سالک باید که ملازمت
کند بر دو رکعت تحیت وضو در خانه خویش و بر دو رکعت تحیت مسجد چون در مسجد بیاید فی ترغیب الصلوة

بعد از سجده عصر چنانکه در اوراد عوارف مذکور است بر آن مداومت میخوانند و مریدان و طالبان را نیز همین طریق میفرمودند۔

و میفرمودند هر که بعد مسبعات عشر بست و یکبار یا حفیظ بگوید دست هیچ ظالمی گرفتار نشود و در فوائد الفواد مذکور است که کار برآمدن حاجات مسبعات عشر خواندن هم آمده است بنده عرض داشت کرد که در سفر در وقت معین خوانده نشود فرمود اگر همی پیش آید دینی یا دنیوی بنیت آن هم علیحده بخواند آن هم بکفایت رسد

نقل است که حضرت خواجه جنید قدس سره پیر و مرشد خود را بعد وفات در خواب دیدند و سبب نجات از عذاب پرسیدند فرمان شد خواندن این دعا است بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَللّٰهُمَّ صَغِّرِ الدُّنْیَا بِاَعْیُنِنَا وَعَظِّمْ جَلَالَكَ فِیْ قُلُوْبِنَا وَوَفِّقْنَا لِمَرْضَاتِكَ وَثَبِّتْنَا عَلٰی دِیْنِكَ یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِیْنَ۔

نیز صاحب هدایه رضی الله عنه گفت دیدم من رسول الله صلی الله علیه وسلم را در منام و صحابه رضی الله عنهم حاضر بودند فرمودند هزاران میمیرند و با ایمان هیچ یکی نمیروند و دیدم سر خود را بر پای مبارک آن سرور نهادم و عرض کردم چیست حیله و تدبیر آن فرمودند که نگاه دارید وصیت مرا و ملازمت کنید بخواندن این دعا را تا چون بیدار شدم این دعا را بخط سبز بر دست خود نوشته یافتم و دعا اینست بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَللّٰهُمَّ بِعِزَّتِكَ یَا عَزِیْزُ وَبِقُدْرَتِكَ یَا قَدِیْرُ وَبِجَلَالِكَ یَا حَمِیْدُ وَبِحِکْمَتِكَ یَا حَکِیْمُ وَبِعَظَمَتِكَ یَا عَظِیْمُ

که مرا تسعلمان میسر نخواهند شد و میگویند که این دوگانه که پیش از سنت با مداد میگذاری کجا
آمده است و من ایشان را چه جواب گویم شیخ فرمودند که ایشان را جواب بگو که هذه
صَلٰوةُ الْعَاشِقِيْنَ۔

نقلست ذکر افتاده سرمه کردن در روز عاشورا سنت میگویند و بعضے بدعت و مکروه میگویند ولا بأس بالاکتحال یوم عاشورا کذا فی الذخیرة بل هو مستحب لقوله علیه السلام من اکتحل یوم عاشورا بالاثمد المروح لم یرمد عیناه ابداً کذا فی النهایة۔

وقیل یکره الکحل فی یوم عاشورا۔

وقیل سنة وبه ناخذ کذا فی الجوامع الفقه ولا بأس بالاکتحال یوم عاشورا وهو المختار لان النبی علیه السلام کحلته ام سلمه کذا فی الوالجیة۔

وقیل یکره الاکتحال یوم عاشورا لان یزید بن زیاد اکتحل بدم الحسین رضی الله عنه۔

وقیل الاکتحال یوم عاشورا سنة لکن لما صار علامة لبغض اهل البیت وجب ترکه کذا فی القنیة۔

قال واحد من الاکابر **شعر**۔

علیکم یوم عاشورا قومی	بان تأتوا البشر من خصال
بصوم والصلوة و مسح ایدی	علی راس الیتیم واغتسال

اما اگر تحیت وضو در خانه بگذارده باشد چون در مسجد در آید دو رکعت تحیت مسجد بگذارد هر دو تحیت
واقع شود اما در گذاردن تحیت وضو و تحیت مسجد ثواب بسیار است۔

فی الظهیرة اختلفوا فی صلوة تحیة المسجد انه یجلس ثم یقوم او یصلی ثم یجلس
ثم یقوم وعامة العلماء قالوا یصلی کما دخل المسجد قال صاحب العوارف
ذکره جماعة من العلماء تحیة الطهارة بعد صلوة العصر واجازت المشائخ
الصالحون۔

در **معدن المعانی** می آرد که ذکرے در تنفل در اوقات مکروهه افتاد نصر الله پسر مولانا
عالم عرضه داشت از تنفل در اوقات مکروهه مخدوم عظمه الله فرمود که بر روایات ظاهر مکروه است
چنانکه در فقه مذکور است اما اهل تصوف دوگانه شکر وضو در جمیع اوقات میگذارند و مریدان را
برین میفرمایند و در نسبت این معنی حکایت فرمود که در ملتان دو رکعت نماز پیش
از سنت بامداد مریدان میگذارند وقتے متعلمی در مسجد در آمد مریدان را دید که پیش از سنت
بامداد در نفل مشغول شده اند روزے آن متعلم در مجلس شیخ الاسلام شیخ رکن الدین رحمه الله
بیامد و مریدان نیز حاضر بودند آن متعلم شیخ را گفت که مریدان شما پیش از سنت بامداد نفل
میگذارند و این مکروه و ایشان را از احکام هیچ اطلاع نیست شیخ رکن الدین رحمه الله فرمودند
آرے من هم میگذارم تو بیهوده مگوے و این حکایت میفرمود که همچنین مے آرند
که در وقت شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین ذکریا قدس سره مریدے بود اتقی او را هم چنین
دوگانه گذاردن پیش از سنت بامداد فرموده بودند روزے بحضرت شیخ بهاء الدین عرضه داشت

بالاتفاق -

وفی ارواح مختلف المشایخ رحمهم الله -

قال فی العنایة والاختلاف فی الکراهیة دلیل الجواز وفی تجنیس مجموع النوازل اذا کان الرجل قاریا احب ان یصلی التطوع وحدہ فان صلوا بجماعة فهو حسن -

وفی السراجیة فی باب المسائل المتفرقة من کتاب الصلوٰة ان امامة النبی علیه السلام فی لیلة المعراج للملائکة وارواح الانبیاء علیهم السلام عند بیت المقدس کانت فی النافلة وهذا المعنی فی الکافی ایضاً فی باب الاذان -

وازاوراد معلوم مے شود که روز پنجشنبه که در شهر رجب واقع شود روزه دارد وشب جمعه بعد نماز شام دوازده رکعت بشش سلام لیلة الرغایب بگذارد وقرات وادعیه او در اوراد مذکور است اما در فتاوی صوفیه میگویند بودن پنجشنبه از رجب شرط نیست حیث ذکر فیه قال الجامع وهی اول لیلة جمعة وقعت فی رجب وکون الخمیس فی رجب لیس بشرط فیها للتوارث الذی اوجدنا فی بلاد المسلمین وعلی هذا ادرکنا الاساتذة فی حضرة دهلی والمشایخ الصوفیه من بلدة ملتان من غیر نکیر احد من المسلمین ویواظبون علیها اے لیلة الرغائب ولا یسمحون فی ترکها وکان مشایخنا رضوان الله علیهم یواصلون بین المغرب

وصلی والعیادة للاعلاء	وتوسیع الطعام علی العیال
وتامهم زیارة عالمیکم	وتاسع الدعاء مع اکتحال

واتفقوا المشایخ رحمهم الله انه لا باس بالاثمد کذا فی الذخیرة والاثمد حجر یکتحل به کذا فی الصحاح واتفقوا علی انه یکره الکحال الاسود اذا قصد به الزینة واختلفوا فیما اذا لم یقصد به الزینة عامتهم علی انه لا یکره۔

وبدانکه در روز عاشورا که خلط حبوب و دانها مختلف میکنند و میپزند جایز است۔

درین محل قطب العالم قدس سره میفرمود که درانچه نوح از کشتی طوفان فرود آمدند فرمود که بر هر که حبیبی از جنس حبوب و دانها باقی مانده باشد بیارد هر همه آوردند تا دانها مختلف یکجا جمع کرده بپزیدند و آن روز عاشورا بوده است پس خلط حبوب و دانها پزیدن از سنت نوح پیغامبر است صلوات الله علیه۔

نقل است ذکر افتاده که مشایخ رحمهم الله نماز لیلة الرغائب را گذارده اند۔

درین محل می آرند که قطب العالم قدس سره این نماز را با جماعت دوام گذارده اند و میخواندند قراة بلند و نماز نفل با جماعت مکروه نیست۔

ففی الخلاصه ان التطوع بالجماعة اذا کان علی سبیل التداعی یکره کذا فی الاصل للصدر الشهید اما اذا صلوا بالجماعة بغیر اذان واقامة فی ناحیة المسجد لا یکره

قال شمس الائمة الحلوانی رحمة الله علیه ان کان سوی الامام ثلثة لا یکره

قطب العالم قدس سره درین نماز قرات بلند میخواندند ولیس بمکروه فقد ذکر
فی فتاوی الصوفیه ناقلا من تحفة الفقهاء انه حکی عن بعض اصحاب مالک
رضی الله عنه انه قال فی نفل النهار یجهر

قطب العالم قدس سره این نماز چنانچه در اوراد مذکور است سر برهنه ادا میکردند و ذلک
لیس بممنوع حسب ذکر فی المحیط والذخیرة والخلاصة والنصاب والخانیة و
التجنیس والمزید والفتاوی الظهیریة والقنیة والوقایة وغیر ذلک من الکتب انه انما
یکره الصلوة اذا صلی حاسر الراس تکاسلا او تساهلا وتعمدا او تهاونا اما اذا صلی خشوعا
وتضرعا فلا باس به بل هو حسن ولفظ الذخیرة والخلاصة بل یستحب ذلک لان مبنی الصلوة علی الخشوع

فصل ذکر افتاده مرید سالک را باید که بعد از مقام توبه و ورع و زهد بگیرد نفس خود را
بمجاهده کردن باوے در مخالفات وے تا گفته اند اساس الکفر قیامک علی
مراد نفسک و تفحص کند زیادت نفس و نقصان وے وآنچه مراد است نافع از خیر و ثواب
و شهود و حضور و ذوق وآنچه بر وے است مضر از عذاب و عقاب و شهوات و هوا و غیبت و نامرضی
خداے یعنی چون تمام روز بگذرد باخود محاسبه کند که یک روز از عمر گذشته چه حاصل شد
از روز گذشته زیادت شد یا نقصان اگر زیادت شد فهو المقصود و اگر نقصان شد
متاسف و متندم باشد من استوی یوماه فهو مغبون و بر آن کوشد که هر روز چیزے
زیادت کند نقصان نکند تاکم همت و مطیع نفس نگردد۔

درین محل قطب العالم قدس سره میفرمود که درویش همچو بقال می باید چه بقال هر ساعت

والاحیاء بین العشائین وصلوۃ لیلۃ الرغائب والصلوۃ العشاء وصلوۃ
التسبیح ثم یفطرون وکانوا یصنعون الطعام والحلوا والاشربۃ فی هذہ
اللیلۃ وربما یفطرون بالاشربۃ بعد الفراغ من لیلۃ الرغائب فی الصیف
ثم یصلون العشاء والتسبیح ثم یطعمون۔

نقلست در ذکر انشاد کہ نماز تعریف چنانچہ در اوراد مذکور است بگذارد و آوردہ اند کہ قطب العالم
حضرت شیخ مینا نور اللہ مرقدہ در مسجد گاہ در نماز گاہ میرفتند ومیگذاردند واکثر در خانقاہ
با جماعت میگذاردند وادا ر نماز تعریف فعل مستحب است حیث ذکر فی فتاوی الحجہ
فی الجامع الصغیر التعریف الذی یصنعہ الناس لیس بشئ وکذلک
ان جماعۃ من الصلحاء والعارفین یجتمعون فی عرفۃ فی کل بلدۃ
یهللون ویکبرون تشبہ الحاج فی عرفات فلیس بشئ یعنی بشئ من السنۃ
ویکون فی نفسہ من جملۃ الدیانات والخیرات واستنیاق عرفات فی المضمرات
وفی الجامع البرهانی فی هذہ المسئلۃ بعض مشائخنا قال التعریف الذی
یصنعہ الناس لیس بشئ لم یرد بہ نفی شرعیتہ فی نفسہ لانہ دعاء وتسبیح
وتضرع الی اللہ وانما اراد بہ وجوبہ اوکونہ سنۃ۔

وفی الجامع الصغیر العتابی وکفایۃ الفقهاء روی عن محمد بن الحسن
رحمۃ اللہ انہ کان یخبر ذالک وروی عن ابن عباس رضی اللہ عنهما
انہ فعل ذلک بالبصرۃ۔

وموصفتے که از حق تعالی بدو رسد نپوشد بر پیر عرض دارد واگر مرید چیزی بپوشد در باطن وے آن عقده گردد که بدان عقده طریق فتوح و استمداد از شیخ مسدود گردد و عقده چیزی را می گویند که در راه سالک پدید آید و او را از سلوک و عروج باز دارد اما چون بر شیخ عرض دارد در حال حال آن عقده انحلال پذیرد پیر در تدبیر آن بکوشد که کشاده گرداند۔

قطب العالم قدس سره میفرمود که شیخ ابی محمد سلمه فرموده است رحمة الله علیه کل مرید لا یصلح له فی الیوم واللیلة کذا کذا مسألة فانه ما سلک الطریق یعنی هر مریدے که درست نگردد مر او را در روز و شب چنین چنین مسئله بدرستی که او سلوک نکرده است راه یعنی مرید را شاید که هر روز احکام طریقت به پرسد و مرضے و علتے که دارد یا کشفے و نموداری که او را پیدا آید پیر را عرض کند تا پیر سوال او را جواب گوید و مرضش را دوا بسازد و از کشف و نموداری بیاسے فرماید که وران ترقی کارے شود و اگر مرید چنین نکند هر آئینه وے اهل سلوک نبود و کارے بیشتر نرود اما اے برادر درین کار طبیبے حاذق باید که معالجت را شاید و اگر نه از طبیبے بیمار معالجت نیاید مصرع

خفته را خفته کے کند بیدار

نقلست ذکر افتاده قال النبی علیه السلام ما فاق ابو بکر بکثرة الصلوة و الصیام ولکن لشیء وقر فی قلبه ودلیل مے آرند این خبر را بر آنکه عمل بحرکات دل برتر است از عمل بحرکات جوارح زیرا که حضرت رسالت علیه السلام فرموده است برتر نشد ابو بکر بر همه خلق بعد از انبیا و رسل علیهم السلام بکثرت الصلوة و صیام ولیکن برتر شد به چیزی

کہ چون تمام روز بسہو و مشغول مے باشد در شب محاسبہ میکند و در تفحص آن می شود کہ امروز چیزے نفع شد یا نشد اگر نفع مے شود خوش مے خسپد و الا محزون و نادم میگردد بلکہ در آن می کوشد کہ از قوت راتبہ معتادہ کم میکند کذلک درویش را شاید کہ محاسبہ نفس شود کہ امروز از ماضی چیزے زیادت شد یا نشد اگر شدہ باشد شکرانہ خدا تعالے بجا آورد بشرط آنکہ مسرور نشود و آنکہ کم شدہ باشد در آن بکوشد کہ قضا ر مافات در شب کند بلکہ در زیادتی بکوشد تا از عہدۂ من استوا یوماہ فہو مغبون بیرون آید زبدۃ السالکین حضرت شیخ سعد سیف الدین قدس سرہٗ کہ درین محل عرض کردم زیادت کردن وظائف بر حکم این حدیث بندہ را تکلیف ما لا یطاق لازم مے شود و عمل برین حدیث چہ نوع میسر آید فرمودند شاید کہ اوّل در زیادتی وظائف و شغل دیگر بکوشد چون نتواند و بحد طاقت رسیدہ باشد در زیادتی حضور ذوق و شوق بکوشد تا در ہر روزے حضور ذوق و شوق مزید گردد

نقل است در رسالہ مکیہ ذکر افتادہ و لیعرض حالہ علی شیخہ فیما یعرض لہ و علیہ فی کل وقت فقد قیل لیس المریض بلبیب من لم یصف ما بہ الی الطبیب یعنی عرض کند مرید حال خود را بر پیر خود و آنچہ پیش آید مرید را از بدے از نیک و بد در ہر وقتے زیرا کہ گفتہ شدہ است نیست مریض خردمند کہ صفت حقیقت نکند و بیان نسازد چیزے کہ دران مریض است از مرضے و علتے پیش طبیب یعنی مریض بمنزلہ مرید است و پیر بمنزلہ طبیب باید کہ مرید اسرار خویش پیش پیر عرض کند ہر کراستے

بیابان جاے گرفته و در عبادت ریائی مشغول گشته و تمام سال گذرانده که طعام نخوردی
و خلق بزیارت او می رفتند ملاقات نمیکرد و میگفت که بعد سال تمام روز معین در فلان جای
بیایید ملاقات کرده روید و خلق انبوه دران روز معین جمع شده میرفتند با و ملاقات میکردند و او
تمام سال بے طعام بدین خوشی میماند و قوتش همین گشته بود ناگاه درویش اهل ولی رسید
و این ماجرا شنید گفت دانم که قوت او همین گشته است و آفات نفس را نشناخته است
و چون آن روز معین رسید آن درویش بجانب آن صوفی بے معنی برفت و باز آمد و بخلق گفت
که بزیارت مخدوم رفته بودم مخدوم فرموده اند که در روز معتاد دیگر کاریست و مقامے با خداوند تعالے
دارم که دران روز باید که نیایید در روز دیگر بیایید خلق دران روز پیش او نرفتند و آن صوفی بمعتاد
خویش در آن مقام که با خلق ملاقات میکرد رفت و تمام روز و شب بماند هیچکس را ندید چون
قوت خود نیافت جان بحق سپرد در روز دویم که خلق آنجا رفتند او را مرده یافتند آن درویش بزرگوار
قصهٔ حال بگفت و فرمود که صوفی بے معنی بود از حال تصوف خبرے نداشت بمدح و ثنا خلق
گرفتار بود و آفات نفس را نداسته و قوت سال تمام او همین بود بدین ذوق تمام خوش بودے
با طعامش حاجت نشدی چون آن بیچاره قوت خود نیافت لاجرم جان بحق سپردن
شتافت -

و آنکه گفت نفس منافق است در بیشتر احوال نفاق اینجا آنست که ظاهر و باطن را یکسان ندارد
گندم نماے جو فروش بود و همیشه خواهد که صلاح را ظاهر سازد و فساد را پوشیده دارد اگر شبے
صد هزار فساد و خلاف ورزد نخواهد که کسے بداند اما اگر شبے زمانے بیدار بود یا چند رکعت نماز بگذارد

بزرگ شده است وگران گشته است در دل او

قطب العالم قدس سره میفرمود که بعد فوت ابوبکر صدیق عمر رضی الله عنهما خواست که

از حال عمل او دریابد زن ابی بکر صدیق او را نکاح خود در آورد و پرسید که ابوبکر رضی الله عنه

که چه عمل داشت بگو در یا نم زنش گفت یا عمر ابوبکر را ظاهر هیچ عملی را ندیدم لیکن وقت

سپید دیدم مگر آنکه نشسته سر فرو کرده در مراقبه مانده است یا در ورد مشغول زنده کننده شدی

چون سر بالا کردی آه بر آوردی که از وی بوی سوخته چنانچه گوشتی بریان کنند بر می آمدی

در وقت سحر نیز بر میخاست و سجده می نشست آه و ناله بدین صورت بر می آورد عمر گفت

رضی الله عنه صدق رسول الله لیکن بشیء وقر فی قلبه علی بالاترین کمال او داشته

لاجرم مصطفی علیه السلام و را فاضل دیگران مفضول پیدا است دلک ما فضل الله یوتیه

من یشاء بعد از آن زن را آزاد کرد و گفت مقصود از نکاح تو پرسیدن عمل ابوبکر بود ظاهر شد عملی

که او داشت هیچکس از او ندانست

نقل است ذکر کنیم که قال ابوبکر الوراق رحمة الله علیه النفس مرائیة علی جمیع

الاحوال منافقة فی اکثر الاحوال مشرکة فی بعض الاحوال یعنی ابوبکر وراق گفت

رحمة الله نفس مرائی در جمیع احوال همیشه نظر بر خلق دارد در فعل اعمال و ترک افعال دو چشم بر مدح

و قبول خلق دارد و این همه ریاست گفته اند چون نفس مدح خلق بیابد هزار هزار گرسنگی تواند

کشید اما یک لقمه بی ریا که برای خدا بود نتواند گذاشتن مگر آنکه توفیق رفیق بنده

گردد چنانچه درین محل **قطب العالم** قدس سره میفرمود وقتی صوفی بی معنی نزدیک

از ضمیر گفتے از من نگفتی پس اے برادر زنہار نفس را استوار مدار کہ وے دعوی اسلام دارد باین دعوی شرک را نمیگذارد تا مسلمانے چون مشرق از مغرب و مغرب از مشرق است خوش گفت آنکہ گفت ؎

صوفی و سبز پوشے شیخی و جبلہ دار | این جملہ شدی وسے مسلمان نشدے

نقلست ذکر افتاد در باب لبس الخرقۃ بزرگان گفتہ اند کہ مرقعہ جامۂ اولیا است و شرط پوشیدن خرقہ آن بود کہ در آگفن بداند کہ امید لذات و حیوۃ منقطع گرداند و دل را از راحت زندگانی پاک کند و عمر خود را بر خدمت خداوند تعالے وقف گرداند شیخ علاوالدین سمنانی رحمہ اللہ آوردہ است کہ اگر نعوذ باللہ منہا خذلان در رسد و مرید بتقیدی رجوع کند و باز بہ بطالت خود رود بر شیخ واجب است کہ آن خرقہ را باز ستاند و اگر شیخ حاضر نباشد بر خلیفہ شیخ یا اصحاب پیش قدم واجب بود کہ آن خرقہ از وی باز ستانند الی ان یتوب ـ

رئیس درویشان محتسب عارفان شیخ قوام الحق والدین قدس سرہ میفرمایند بلاک ہر کرا قوت باشد این طریقہ نا مرضیہ را متغیر کند و مثل ایشان را نگذارد پس اے عزیز بعض مشایخ درین دعوی نشوند و کاحد من الناس باشند لباس بے تکلف اختیار کنند و مرید را بفرمایند تا ہر چہ بیابند بپوشند اگر عبائے بیابند ہمان و اگر قبائے بیابند ہمان این روش بہتر است ؎

مراد اہل طریقت لباس ظاہر نیست | کمر بخدمت سلطان ببند صوفی باش

بخواهد که معلوم عالمیان گردد الحائک اذا صلی رکعتین ینتظر الوحی یعنی جولاهه دو تحتے که دو رکعت نماز گذارد انتظار میکند وحی را اشارت بدین دارد چه حائک موصوف بحمق است نفس منافق بالاتر احمقان و کم عقلان از وے جز حمق و کم عقلی دیگر نبود حضرت امام جعفر صادقؑ میگوید رحمة الله علیه من سعادة الرجل ان یکون خصمه عاقلا و خصمے لا عقل له یعنی النفس۔

اے عزیز ببین کم عقلی وے این چه خواهد بود که خود را در دعوے ربوبیت با خودی خود مے آرد و در مخالفت امر خداے خوش می شمارد نعوذ بالله من شره و من حمقه

وآنکه گفت که نفس مشرک است در بعضے احوال مراد اینجا شرک خفی است و آن خوف از غیر حق داشتن و امید داشتن بغیر حق و نفع و ضرر دیدن از غیر حق کاین همه شرک است تا خوف غیر و امید غیر از دل زایل نگردانند و نافع و ضار و معطی و مانع جز خداے دیگرے ندانند از زمره مشرکان بیرون نیاید و از رقم شرک خلاص نیابد هم ازین است که رئیس درویشان و محتسب عارفان شیخ قوام الحق والدین قدس سره میفرماید ؎

تو ئی چون مومن و مشرک موحد نیستی والله	موحد آنگهے گردی که رو از غیر گردانی

قطب العالم قدس سره مے فرمودند روزے خواجه بایزید را درشکم خواست عزیزی از بهر عیادت مرض وے شتافت بایزید گفت رحمة الله علیه شبے شیر خورده بودم آن درد شکم از آنست وشبے از شبها خواجه در مقام انبساط شده دم محبت میزد هاتف آواز داد که اے مشرک دم محبت مزن و در دعوی این عشق ان انست لیلة اللبن شب که درد شکم را

دستار سیاه بر سر بسته بود عبد الله جعفر میگوید که مصطفی علیه السلام عمامه زرد بر سر بسته بود و ردای زعفرانی پوشیده من دیدم اما ارسال دنبال عمامه مستحب است و دنبال در میان دو کتف بهتر است و بعض فقهاء پس پشت اندازد۔

بعضے صوفیه گویند که پیش اندازند و ارسال دنباله عمامه که اکثر علماء و عامه خلق نکنند بلکه دنباله را کشیده در دستار به پیچند و ذلک ایضاً جائز۔

فی المحیط وذکر فی المطالب والمستحب ارسال ذنب العمامة واختلفوا فی مقدار ما یکون منهم من قال قدر شبر ومنهم من قال الی وسط الظهر ومنهم من قال الی موضع الجلوس۔

و در سراج الهدایة ما نقلا من الظهیریة میگوید هر که تارک دنیا باشد دنباله پس پشت انداخته باشد ارسال دنباله عمامه پس پشت بکند و هر که بصفت موتی شده باشد تشبیها بالموتی پیش اندازد و هر که را این دو صفت نباشد دنباله کشیده در دستار به پیچد۔

و در فتوی صوفیه نیز می گوید قال فی الجامع فرأیت شیخنا شیخ الاسلام رکن الحق والدین واخاه العالم فی الجامع کانا یعلقان ذنب العمامة من جانب الایسر فوق العمامة والاخری مرسلا وذلک وقتا بعد وقت۔

در خزانه جلالی آورده است که خدمت سید السادات فرموده است که دنباله عمامه را پیش سینه بجانب چپ اختیار کرده اند تشبیهاً بجمال الممات۔

فی شرح المنار ان النبی علیه السلام کان یلبس قلنسوة ذات اذنان و

و بعضے باشند که زیادتی از یک جامه از بهر احتیاط روا دارند تا اگر جامه پلید شود یا شبهه در طهارت پدید آید جامه دیگر بپوشند می آرند که وقتے در مجلس سید السادات ذکر کلاه افتاده فرمود که حضرت مصطفےٰ صلی الله علیه وسلم کلاه لاطیه پوشیده است نه ناشره و لاطیه کلاهی را گویند که متصل تارک سر باشد و ناشره کلاهے را گویند که متصل تارک سر نباشد و قدرے از سر بلند بود و افراشته و اگر در میان کلاه جوزه بودی خدمت سید السادات آنرا دو کردے

در **شمائے محمدی** میگویند که از کلاه مصطفےٰ علیه السلام صحابه روایت کرده اند ابوهریره گفت که من کلاه سپید بر سر مصطفےٰ علیه السلام دیده ام ام المومنین عائشه رضی الله عنها می گوید که مصطفےٰ علیه السلام در سفر کلاه گوشه دار پوشیدے و در حضر کلاه شامی بر سر نهادی عبدالله بن عباس گفته است که من بر سر مصطفےٰ صلی الله علیه وسلم سه جنس کلاه دیده ام کلاهے از جامه سفید بود و کلاهے از برد منقش بود و کلاهے گوشه دار بود که مصطفےٰ علیه السلام در سفر آنرا پوشیدے۔

و **خدمت** سید السادات فرموده است که سنت است که دستار استاده بندد مگر آنچنان کسی باشد که با ایستادن او جمیع اهل مجلس ایستاده شوند شاید نشسته بندد و هم ازین است که **قطب العالم** قدس سره بعد سماع یا غیر سماع وقت ازدحام مریدان و معتقدان دستار مبارک را نشسته می بستند تا کسے را در خاستن مزاحمت نشود۔

در شمائے محمدی آورده است از دستار مصطفےٰ علیه السلام انس بن مالک گفته که من دیده ام که مصطفےٰ علیه السلام عمامه قطری بر سر بسته بود و جابر میگوید که مصطفےٰ علیه السلام در روز فتح مکه

ونیز قطب العالم قدس سرہ میفرمودند کہ مقصود ایشان درین باب آنست
کہ بصورت فقہا باشند و در معنی عرفا و خلق از ایشان بہرہ مند گردند و محروم نمانند
و جامہاے تنگ آستین و دستارہائے خود امروز مختص باہل دنیا و فساق گشتہ است کہ اکثر
و اغلب بپوشند ہم ازین است کہ بعضے صوفیان از جامہ بارانی کہ امروز خاصہ علما و دنیا است
احتراز دارند۔
ونیز قطب العالم قدس سرہ میفرمود کہ چون مشایخ و علما رحمہم اللہ پیش ازین اہتمام
بر لباس جداگانہ ممتاز از عوام نبود ہم ازان بود کہ روزے امام اعظم را در بیکار دیوان بردند
و بعضے گویند ہم ازان روز باز اہتمام لباس جداگانہ کردند گاہ بودے کہ مصطفےٰ علیہ السلام
جامہ فاخرہ خوب قیمتی پوشیدے کہ مصطفےٰ علیہ السلام را در آن تکبر نبود اما کسے را کہ در ان تکبر
بود حرام است وے را پوشیدن آن جامہ۔
وفی فتوی الظہیریۃ لا باس بلبس الثیاب الفاخرۃ اذا کان لا یتکبر بہا
لان التکبر حرام وتفسیر ذلک ان یکون معہا کما یکون قبلہا۔
و اما جامہ کہ مصبوغ بہ معصفر و زعفران بود صوفیان جایز ندارند زیراکہ مصطفےٰ علیہ السلام
گفتہ است القوامن الحمرۃ فانہا زی الشیطان و اما فقہا را اختلاف است بعضے
مکروہ گویند کراہیت تنزیہی نہ کراہیت تحریمی و بعضے مباح پندارند و بعضے لا باس
گویند وقد ذکر فی المطالب ویکرہ الثوب المعصفر للرجال وکان ابوحنیفہ
رحمہ اللہ یکرہ الرجال ان یلبس الثوب المصبوغ بالمعصفر والزعفران او بالورس

تیمم بعامۂ سوداء چون ثابت شد کہ پوشش سیاہ مستحب است و فعل مصطفیٰ و سنت است۔

قطب العالم قدس سرہٗ اکثر گلیم سیاہ بر سر می بستند و اکثر سپید می بستند

نقلست ذکر افتادہ کہ مصطفیٰ علیہ السلام گاہے جبہ فراخ آستین می پوشیدی و گاہے تنگ آستین و حکایتے حبۂ مصطفیٰ علیہ السلام تنگ ہے بود کہ آستین تا آرنج می آمد کہ بازو ہا شوید بعد آنکہ دست را از جبہ می کشید و جبہ بر دوش نہادہ بازو ہا می شست۔

و نیز روایت کردہ اند کہ عمر رضی اللہ عنہ و بعضے علی رضی اللہ عنہ را گویند رضی اللہ عنہ کہ آستین پیراہن اگر از انگشتان بیرون آمدی آن قدر بریدی۔

قطب العالم قدس سرہ فرمود کہ از خواجہ جنید رحمہ اللہ باز ماندہ است کہ صوفیان لباس بر وضع علما ر جبۂ فراخ آستین و دستار ہا بزرگ اختیار دارند۔

در **آداب المریدین** آوردہ است کہ جنید رحمہ اللہ را گفتند کہ مرقع پوشان و ابریق گیران بسیار شدند جنید گفت الآن طاب السلوک اکنون سلوک خوش شد برونکم بالصلاح وانتم فی السر مع اللہ تعالیٰ۔

در **فتاویٰ** فقیہ ابی اللیث گفتہ است کہ لبس العمامۃ الطویلۃ و لبس الثیاب الواسعۃ حسن فی حق الفقہاء الذین ہم اعلام الدین والاحسن ان یلبس احسن ثیابہ فی الصلوٰۃ۔

وفی الحدیث صلوٰۃ مع عمامۃ افضل من سبعین صلوٰۃ بغیر عمامۃ۔

الی الله من الناس و استوی عنده الذهب والمدر -

نقلست ذکر افتاده که ابو عبدالله بن خفیف گفته است که مرا رویم گفت ای پسر کِ من بگردان علم خود را نمک و بگردان آدب خود را آرد این اشارت است که علم اگرچه اندک باشد باید که آداب بسیار بود این دلیل است بر شرف و عظمت ادب -

قطب العالم قدس سره میفرمودند از طاعت کردن به بهشت رسند و با آداب در طاعت بخالق بهشت رسند نه بینی که ابلیس اگرچه طاعت داشت بواسطه ترک ادب که گفت انا خیر منه مردود گشت و آدم علیه السلام که زلت داشت بواسطه ادب گفت ربنا ظلمنا انفسنا مقبول گشت -

نقل است ذکر افتاده و من اخلاقهم الحلم و از اخلاق صوفیان حلم است و حلم آنست که بار غیر کشی و بار خود بر وی ننهی -

و حلمی که قطب العالم قدس سره داشتند مشهور است و الله اعلم خبر مصطفی علیه السلام بالاثر دیگر و یرا نادر خواهد بود که دیده باشند بنظر انصاف بالیقین بگویید چنانچه من میگویم که روزی حجامی مست و خشت بدست و دشنام گویان پیش بندگی قطب العالم قدس سره بیدار شد و وی بوحشت و دشنام مشغول بود قطب العالم تبسم میکردند حضار مجلس همه تعجب در وی نگاه میکردند پاره ندبر آورند و بدست وی دادند و به کنار گرفتند حجام پشیمان شده در پای مبارک او افتاد و روان شد و کیفیات دیگر در حلم و تواضع او اگر نوشته شود بطول انجامد -

نقلست ذکر افتاده در حسن الخلق یعنی نیکو خوئی آنست که بار خلق بکشد و عفو را لازم گیرد

لا انزال الوراء ديه كذا في التهذيب۔

وروى عن محمد رحمة الله انه رخص به للشبان صفرة الثوب ايام عرسه كذا في جامع الفقه واختلف في لبس الثياب المعصفرة والمزعفرة والمورسة للرجال وكرهه الاكثرون لما روى عن عمر رضي الله عنه انه رأى رجلا عليه ثوب احمر فقال دعو هذه البراقات للنساء واباحه الاخرون لما روى عن لقمان مولى كعب بن عمر انه قال لقيت اربعة او خمسة من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يلبسون المعصفرة كذا في كراهية في الظهيرية۔

واختلفوا في الثياب التي صبغت بالمعصفرة اباحها جمهور العلماء من الصحابة رضي الله عنهم والتابعين وبه قال الشافعي وابو حنيفه ومالك رحمهم الله ولكنه قال غيره افضل الاحتراز منها كذا في الكاشف۔

في الحاصل مصطفے علیہ السلام گاہ ثیاب فاخرہ بودے واکثر اوقات ثیاب خشن بودی اولی آنست کہ صوفی را جامہ خشن بود و روایات بسیار در شرح رسالہ مکیہ مذکور است بسبب اختصار نوشتہ نشد۔

فصل نقلست ذکر افتادہ در باب تواضع کہ صوفی ہمچون زمین باشد در حق تواضع وفروتنی کہ زمین را ہر نیک وبد کسے بے سپر سیکند ازوے بجز فروتنی نمی شود کذلک صوفی را اگرچہ ہر نیک و بد رسد او را بجز تواضع و اخلاص نبود۔

قطب العالم قدس سرہ سیفرمود ند التصوف فی صفاء من الکدر وامتلاء من الفکر وانقطع

بلکہ بزخم لن ترانی مجروح کردو حسین منصور را بردار رسانید کہ افشار الربوبیۃ کفر

خواجہ ما علیہ الصلوٰۃ والسلام مقام تمکین داشت زبان درازی نکرد و رویت نخواست

سبب نخواست و سے بخواست رساند -

نقلست ذکرا فتادہ فان قیل ما الایمان یقال ھو تصدیق الرسول والرسالۃ

والمرسل فی جمیع ما جاء بہ پس اگر گفتہ شود چیست ایمان گفتہ شود در جواب آن

ایمان تصدیق داشتن فرستادہ شدہ را یعنی پیغامبر را و فرستادن خدا سے جبرئیل

را بر پیغامبر و فرستندہ را یعنی خدا سے را در جمیع چیزے کہ آوردہ است جبرئیل واین

عبارت از ایمان مجمل است و ایمان مفصل در رسالہ مکیہ مذکور است و آن اٰمنتُ باللّٰہِ وملائکتہ

وکتبہ است الی اخرہ -

وایمان مجمل آنست کہ گوئی آمنت باللہ کما ھو باسمائہ وصفاتہ وقبلت جمیع احکامہ

یعنی این را بعبارت کوتاہ جمع کردہ اند قبول کردم دین مسلمانی را و انچہ اندر وست و بیزارم از کفر

کافرے و انچہ در وست -

قطب العالم را قدس سرہ معتاد بودہ است کہ روزینہ وقت قیلولہ و در شب با حضور

تمام میخواندند و دیگر اکثر اظہر فرمودند و آن آنست قبول کردم دین مسلمانی را و آنچہ اندر وست

و بیزارم از کفر کافرے و آنچہ اندر وست و اتوب الیہ و اقول اشھد ان لا الٰہ الا اللہ

وحدہ لا شریک لہ و اشھد ان محمداً عبدہ و رسولہ بعد ازان سرکرت

این دعا میخواندند اللھم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیاً و انا اعلم و استغفرک

چنانچه می آرند که خواجه معروف کرخی رحمه الله یکبار ه دجله درآمد تا وضو کند مصحف وجامه خویش نهاد خود بتوضی مشغول شد زنی آن مصحف وجامه را برداشت وروان شد خواجه بدید گفت اے خواهر من معروف ام باکی نیست برتو پسر هست که مصحف بخواند گفت نه گفت شوهر هست گفت نه شیخ گفت اسے خواهر مصحف مراده وجامه ببر-

درین محل قطب العالم قدس سره میفرمود که روزے امام احمد حنبل وضو میکردند ودستار خویش رابیش نهاده بودند مردے آمد ودستار را گرفت وروان شد امام گفتند اسے عزیز وهبت لك قل قبلت حتی یحل لك یعنی بخشیدم من ترا بگو که قبول کردم تا حلال گردد ترا اگر نمی گوئی من بخشیدم بخشیدم بخشیدم -

نقلست ذکر افتاده که من عرف الله کل لسانه-

درین محل حضرت شیخ سعدبّر و مضجعه از قطب العالم قدس سره پرسیدند که یکے گفت من عرف الله کل لسانه دیگرے گفت من عرف الله طال لسانه ظاهر التعارض سے نماید-

جواب فرمودند یکے محمول بر ذات داشت و دیگرے محمول بر صفات پنداشت فالمعنی من عرف الله بالذات کل لسانه من عرف الله بالصفات طال لسانه چه کسیکه درمعرفت صفات باشد ویرا مقام تلوین است و کسیکه درمعرفت ذات است ویرا مقام تمکین است نه بینی که موسی علیه السلام مقام تلوین داشت زبان دراز کرد ساب ارنی انظر الیك گفت حسین منصور نیز مقام تلوین داشت زبان دراز کرد انا الحق نواخت حق تعالی موسی را نیز دواخت

کردند فرمان شد که او جوانی که شاید و باید گفته شما را فهم آن کجا او بنده نیکبخت است بگذارید تا
در راحت باشد۔

نقلست ذکر افتاده که مصطفی علیه السلام مطیعان را شفاعت کند تا طاعت ایشان
قبول افتد و عاصیان را شفاعت کند تا از عذاب دوزخ برهاند و صدیقان و اولیا و علما و
صلحا را نیز مقام شفاعت بود و هر کرا دران روز نزد خداوند تعالی منزلتی بود باذن الله مراحل
خود را قرابتان و دوستان و آشنایان را شفاعت کنند۔

قطب العالم قدس سره میفرمود اگر کسی در دنیا یکی را آب نخورداده باشد و وی
در دوزخ بود متوصی را بیرون دوزخ ... میدولت ناسد بدان آشنائی از وطلب شفاعت کند آن
متوصی شفاعت کند وی را از عذاب برهاند۔

نقلست ذکر افتاده قال رجل للجنید صف الباری تعالی فقال هو بلا هو و لا
هو الا هو فوعق الرجل وشقه فخر میتا گفت مردی جنید را که صفت کن
باری تعالی را پس گفت جنید رحمة الله علیه هو بلا هو ای هو الذات المقدسه
بلا هویة کهویة الممکنات و لا هو الا هو ای لا ذات الا ذاته پس چون آن مرد از
جنید هو بلا هو و لا هو الا هو شنید پس بانگ کرد آن مرد بانگ کردنی پس بیفتاد آن مرد
مرده جان بحق سپرد۔

درکوی تو عاشقان چنان جان بدهند	کانجا ملک الموت نگنجد هرگز

قطب العالم قدس سره میفرمود که هر اسمی در وقت گفتن بلب و دهان محتاج است اما

الا لا اعلم و اتوب الیه و اقول لا اله الا الله محمد رسول الله و نزدیک فقها
ایمان مجمل معتبر است و نزدیک متکلمان ایمان مفصل معتبر است
و در تمهید ابو بکر سلمی گفته است صحیح آنست که ایمان مفصل معتبر است پس ایمان مفصل باید
آوردن تا باتفاق درست باشد و خروج از عهده بیقین آید۔

نقلست در ذکر افتاده که سوال منکر نکیر مر همه مردگان را از مومن و کافر خورد و بزرگ حق است اگرچه
کسے در آب مرده است یا دده خورده است و دو فرشته با هیبت و درشتی بیایند بنده را بنشانند
و گویند من ربک و من نبیک و ما دینک چون بنده نیک بخت بود جواب گوید ربی
الله و نبیی محمد رسول الله و دینی دین الاسلام

سلطان العارفین را در خواب دیدند گفتند اندر گور حال تو چه بود گفت منکر نکیر آمدند مرا
گفتند خدائے تو کیست گفتم رو بدو را پرسید که بنده او کیست که کار بدان چه باشد که من گویم
که وے آن نیست چه کار بدان خوب شود که خداوند گوید وے آن منست۔

قطب العالم قدس سره میفرمود که بعد فوت مبارک مخدوم مولانا حسن را در خواب دیدند
و پرسیدند از سوال منکر نکیر چه حال شد گفت چون ایشان در آمدند و پرسیدند که من ربک گفتم بگوئید
که این کدام من است فرشتگان درماندند بحضرت خداے رجوع کردند که آن بنده چیزے
میگوید که ما نمی دانیم فرمان شد که حسن بنده عاشق است بگذارید۔

و نیز **قطب العالم** میفرمودند بزرگی را منکر نکیر سوال کردند و گفتند من ربک آن بزرگ گفت
من ربک یعنی کسیکه پروردگار تست و ایشان معنی آن فهم نکردند و درماندند بحضرت خداے رجوع

کمال دانش نشود۔

قطب العالم شیخ ما قدس سرہ میفرمود ہر کہ تقوی و صلاح ورزد حق سبحانہ تعالیٰ بعضے علوم او را سبب تعلیم روزی گرداند و فہم چنان شود تا چیزے را کہ غیر صالح و متقی تمام روز فہم کند وے در ساعت واحد فہم کند۔

نقلست ذکر افتادہ فطوبیٰ للعاقل المتقی الذی یختار الباقی و یذر الفانی و تجنب صحبۃ من لم یصحب التقوی قولاً و فعلاً و اکلاً و لباساً پس خنکی و خوشی باد مر عاقلی و متقی را آنکہ اختیار میکند عقبی باقی را و ترک میدہد دنیا فانی را و می پرہیزد صحبت کسیکہ صحبت ندارد باد تقوی در قول و فعل و خوردن و پوشیدن یعنی تقوی در قول و فعل و خوردن و پوشیدن باید کسی کہ تقوی چنین دارد صحبت او نشاید۔

قطب العالم قدس سرہ میفرمود بزرگے از خراسان در سنام رسید پرسید عالمے و متقی ہست زیارت کنم سعد الدین مفسر نشان دادند چون پیش در او آمد دید کہ پسر گین کل آبہ میکردند باز گشت گفت او چگونہ عالمی و متقی است کہ این پلیدی را در دیوار خود روا دارد ان اللہ یحب المتطہرین۔

نقلست ذکر افتادہ ان اللہ لا یحب المعتدین بدرستی کہ خداوند تعالیٰ تجاوز کنندگان را دوست نمیدارد پس مقصود آنست کہ آنکسان را کہ حق تعالیٰ موصوف بعدم دوستی خود گردانید بلکہ مذموم داشت صحبت ایشان نشاید کہ از صحبت ایشان حضرت نیاید۔

قطب العالم قدس سرہ میفرمود صحبت نیک در می باید کہ تاثیر دہد اما صحبت بد زود اثر دہد پس

کلمه هیچ احتیاجی ندارد و بس کلمه هو او گفتار هیچ وجه شان احتیاج نیست گوینده هو را باید که
با هیچ غیرے اتصال آرام نباشد۔

درویشے بر سر راهی میگذشت سوال کردند از کجا می آئی گفت هو کجا می روی گفت
هو مقصود تو چیست گفت هو معبود تو کیست گفت هو از هر چه سوال کردند جواب همین
میداد که هو

از بس که دو دیده در خیالت دارم ❊ در هر چه نظر کردم تو ئی پندارم

نقل است ذکر منع رویت موسی علیه السلام افتاده حضرت قطب العالم قدس سره فرمود
که در منع رویت موسی علیه السلام حکمت نگاه داشتن دل رسول ما بود علیه السلام در خبر است
که چون جبرئیل صلوة الله علیه این آیه رسانید فلما جاء موسی لمیقاتنا و کلمه ربه
قال رب ارنی انظر الیک جبرئیل تا بیشتر کند گونه روے مصطفے علیه السلام زرد گشت
برپاے برخاست و بگفتن ارنی احد قبلی شتافت تا چون جبرئیل علیه السلام بگفت قال لن
ترانی روے مبارک وے بگونه خویش باز آمد گفت الآن طاب قلبی۔

نقل است ذکر افتاده که امر الله تعالے تفهیم العلم بالتقوی قال الله تعالی واتقوا
واعلموا وقال الله تعالی واتقوا الله ویعلمکم الله فرمود خداوند تعالے از جهت فهم کردن
علم به تقوی نخست تقوی باید تا فهم علم چنانچه شاید روے نماید گفت خدا ئتعالے و از خدا بترسید
و از عذاب بپرهیزید پس بیاموزد خدا ئتعالے شما را شرائع اسلام مقصود حضرت شیخ
قطب الدین رحمة الله علیه آنست که حق سبحانه تعالے دانستن را مبنی بر تقوی گردانید تا تقوی نبود

یعنی از ثواب خدا بہرہ ندارد مگر آنکہ از ایشان بپرہیزد بر مزید نے دستر سد ترسید نے۔
نقلست ذکر افتادہ اذا کوشف بحقیقۃ الروح یری ذلک فی صورۃ الشمس چون
کشف کردہ شود سالک را بحقیقت روح بہ بیند سالک نور روح را در صورۃ آفتاب
یعنی سالک را چون انوار علوی پدید مے شود بصورت علویات چون ستارگان و آفتاب
و ماہتاب مے بیند ہم انوار روحانیت است کہ بر آسمان دل بقدر صفات آن ظاہر گشتہ است
تا چون آئینہ دل بہ کمال صفا گیرد پذیرا نور روح شود در ہم مقام بہ مثال خورشید
مشاہدہ مے افتد چندانکہ صفا زیادت تیغ خورشید درخشان تر باشد تا وقتے بود کہ در روشنی
کہ ہزار بارہ از خورشید صوری درخشان تر باشد و اذا کوشف بحقیقت القلب یری
ذلک فی صورۃ القمر چون کشف کردہ شود سالک بحقیقت دل بہ بیند سالک
نور روح را در صورت ماہتاب یعنی چون آئینہ دل تمام صفا صافی یابد درین مقام بہ مانند ماہتاب
تمام بہ بیند اما اگر از کدورت بعضے ماندہ باشد ماہتاب ناقص بیند و اذا التجلی لہ صفات
القلب یری ذلک فی صورۃ الکواکب چون تجلی شود مر آن سالک را صفات دل
بہ بیند نور روح را در صورت ستارگان یعنی چون دل بمقدار کوکبی صافی شود نور روح بمقدار کوکب
مشاہدہ شود گاہ بود کہ کوکب بر آسمان طالع شدہ بہ بیند و گاہ بے آسمان بیند و این
ہمہ انوار روح است تا گفتہ اند کہ اگر آفتاب و ماہتاب و ستارگان را در حوض یا در دریا و جوے
یا در چاہ بہ بیند این انوار روح بود و از محلہا مختلف باشد و اگر ماہتاب و آفتاب یکبارہ
بہ بیند ماہتاب دل بود کہ از عکس نور روح منور شدہ است و آفتاب روح باشد و فی

صحبت بد زود در باید کرد تا زود اثر نشود و صحبت نیک دیر باید کرد تا آنکه اثر شود هر دو صحبت فی الجمله اثر دارند قال علیه السلام الصحبة تؤثر مردم هم از صحبت نهال گردد هم از صحبت خراب شود اگر صحبت نیک دارد نهال شود و اگر صحبت بد دارد خراب گردد عاقلان را از صحبت بد مصیبتی است عظیم و درد بیست الیم و این مصراع میفرمود

روح را صحبت ناجنس عذابیست الیم

و این بیت نیز فرمود

آب را بین که چون همی نالد | دم بدم از همنشین ناهموار

پس صحبت با کافران و ظالمان و مفسدان روا نبود مگر آنکه حاجتی داشته شود بر قدر حاجت رخصت بود در تفسیر گفته است که صحبت کافران زیان کار است و محافظت دین با الفت ایشان دشوار مخالفت با کافران و مصاحبت با ایشان بی ضرورت جایز نبود چون مسلمانی طبیب حاذق نباشد بر طبیب کافر نیاید تا نبض و علت بنماید و چون کالای که محتاج الیه بر کافران باشد برای خریدن آن روند یا مالی که مسلمان سره کردن آن نمی داند کافر را نماید که سره کردن تواند

خرافرا کسی در عمر و سی نخواند | مگر آن زمان کاسب و هیزم نماند

پس چنانکه با ایشان صحبت نشاید دوستی کردن با ایشان بطریق اولی نباید۔

قال الله تعالی و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء الا ان تتقوا منهم تقیة هر که این کار بکند یعنی دل بر دوستی کفار گمارد پس نیست او از خدای تعالی در هیچ بهره

و بعضے میگویند چون با کسے تواضع میکنم یا قرآن میخوانیم نورے پیش خود طالع ولامع

مے بنیم قطب العالم می فرمودند که قرآن نورے دارد و ذکر نورے دارد و وضو نورے دارد

ہر طاعتے نورے دارد و این غذا طفلان طریقت است یربی بها اطفال الطریقت

پرورده میشود بدان غذا ے نورہا طفلان طریقت ازین ہم ہمت بیشتر باید کرد تا بنور

حقیقی باید رسید۔

فصل در ذکر افتاده که قال بعض الکبار ان الشیطان اذا وجد جاهلاً لیس لہ

علوم الدین وقد کوشف بشیء من الغیب یضحك علیه ویستهزی به و

یسخر به بحرکات عجیبة کان یبول علیه ویریه قارورة فیها ماء الورد

علیه وان اللعین یجعل ذلك الضعیف وسیلة الی اغواء خلق کثیر ویجعله آلة

تضلیل به جمًّا غفیرًا ولهذا قال النبی صلی الله علیه وسلم فقیه واحد اشد علی الشیطان

من الف عابد وهذا معقول فان الفقیه وان کان فیه کسلان فی الطاعة

فانه یهدی امة عظیمة بفقهه وهذا الجاهل یغوی بجهادته ومکاشفته مع جهله

خلقا کثیرا گفته‌اند بعضے بزرگان بدرستی که شیطان چون بیاید بجاہلی را که نیست مراو را علوم

دین حال آنکه مکاشفه کرده شده است آن جاہل بچیزے از عالم غیب بخندد و شیطان برو

و سخره کند بوے و سبک پندارد و یرا بحرکات عجیبه باشد که بول کند بر آن جاہل و بنماید ویرا

شیشه که دران شیشه گلابی بود رشاش کند و بمالد بر آن جاہل خوش گفت آنکه گفت

ہمہ شیخ که بے علم تراشد سرا | درہم رو کمی سیلی ابلیس خورد

هذا القسم یمکن مداخلة الکذب ولکن لا سبیل المحض الکذب فیه لانه لا یخلوا من ادراک الروح فینبغی للمعبر والماؤل ان یخلص حقایق المدرکات الروحانیات من شوائب الخواطر النفسانیة ثم یعبره ویاوله درین قسم یعنی درین نمودارها که طفلان طریقت را مے شود ممکن است در آمدن کذب ولیکن نیست راه محض کذب را درو زیرا که آن نمودار خالی نیست از ادراک روح یعنی تواند بود که در آن نمودار را حقیقتے بود که از روح باشد نه از خیال مجرد پس باید که مرد معبر تعبیر کننده خواب و واقعه را که خالص کند حقایق مدرکات روحانی را از آلایش خواطر نفسانی بعد تعبیر و تاویل کند آنرا پس هرچه مدرک روحانی بود آنرا رویا صالح داند و واقع صادق خواند و تعبیر و تاویل کار هر کسے نیست شیخی کامل و عارفے شامل می باید تا این نمودارها و خوابهاے طفلان طریقت را در شرح و بیان آرد و مدرکات روحانی از آلایش نفسانی دور دارد تا حق را از باطل جدا گرداند و کار طلب بیشتر رساند۔

و **بعضے** خلوتیان پیش قطب العالم شیخ مینا قدس سرہٗ میگفتند که گاه در خواب میان خواب و بیداری مے بینم که ما را بهواے برند و در مقامی عالی یا بر گنبدے می نشانند بسیار لرزان و ترسان میشوم قطب العالم میفرمودند این لازمه گذشتن بر حجرهٔ هواے است دل برین ها نباید و چیزے نباید شمرد که هیچ در هیچ است کار طلب و مقصود پیشتر است۔

و **بعضے** میگفتند که می بینم که حجرهٔ تمام بعطریات و خوشبویها پر میگردد تا آنکه دهان پر مے شود قطب العالم میفرمودند این همه چیزے نیست بذکر لا اله الا الله مشغول باید بود و احوال باید گفت۔

نقل است ذکر افتادہ کہ ومنہا ان یکون الصوفی قد جاوز عالم النفس والھوا
الی عالم الحقیقة ووصل الی عالم الفناء والفناء عندھم ان لا یری شیئا الا اللہ ولا یعلم
الا اللہ ویکون ناسیا لنفسہ ولکل الاشیاء سوی اللہ تعالی فعند ذلک یتراءا لہ
انہ اللہ لانہ لا یری ولا یعلم شیئا الا ھو فیعتقد لانہ لا شیء الا ھو فیظن انہ ھو
فیقول انا الحق لیس فی الدار الا اللہ ولیس فی الوجود سوی اللہ ویعتقد من یسمع
ذلک منہ الحلول۔

ترجمہ این اقرار آنست کہ از انجملہ صوفی ہر کسی کہ تجاوز کردہ است از عالم نفس و ہوا سوی
عالم حقیقت رسیدہ است سوی عالم فنا تفسیر فنا نزدیک این طائفہ آنست کہ نہ بیند چیزی را
مگر خدا را و نداند ہیچ چیزی را جز خدا را و باشد فراموش کنندہ نفس خود را و ہر چیزی را
از جز خدا است پس نزدیک آن خود از خود مر او را بغلبہ حال و سکر پیدا شود کہ او پروردگار است
زیرا کہ نمی بیند و نمی داند چیزی را مگر خدا را پس اعتقاد کند کہ ہر کسی کہ شان آنست کہ نیست چیزی
مگر خدا است در گمان بر ... پایہ رسد کہ او خدا است نعوذ باللہ پس بگوید از غلبہ حال و سکر بیخودانہ و فراموشی
نفس خویشتن را انا الحق چنانکہ حسین منصور گفت و بایزید گفت در خانہ ہیچ کسی نیست مگر خدا
چنانکہ دیگری گفت و نگوید نیست در وجود مگر خدا چنانکہ دیگری گفت و اعتقاد
کند ہر کسی کہ شنید این گفتار را از این عارف فانی حلول العیاذ باللہ خدا در وجود خود آوردہ است
و این ہمہ چند سخن است کہ گفتن از ایشان از غلبہ سکر و حال بود کہ ایشان بمقامی
رسیدہ بود کہ وجود او و ہر چیزی را فراموش کردہ بود مر ایشان را ... کہ اگر فراموشی نفس بود و غلبہ سکر

و بار بستی که شیطان لعین بگرداندن آن ضعیف را وسیله بسوی اغوای خلق بسیار
دیگر داندن شیطان آن جاهل را آلتی که گمراه شوند بواسطهٔ او جماعتی بسیار و هم ازین جهت
گفته است پیغامبر علیه السلام و هر آینه فقیهی واحد سخت تر است بر شیطان از هزار عابد جاهل
و این معنی آنچه پیغامبر علیه السلام گفت امری معقول است زیرا که بیستی که فقیه اگرچه باشد
نادان کاهل در طاعت پس بدرستی که او راه نماید گروهی عظیم را بالفقه و علم خویش و
این جاهل بی راه گرداند بعبارت خویش و مکاشفهٔ خویش با جهل خویش خلقی بسیار را
یعنی عالم اگرچه نادان و کاهل در طاعت بود فی الجمله علم او نافع است و جاهل اگرچه طاعت و مکاشفه
سالم غیب دارد هم مضر است -
قطب العالم قدس سره میفرمودند روزی جاهلی با عالمی عربده کرد که فقیه و احد بگونه
سخت تر بود بر شیطان از هزار عابد جاهل عالم گفت اگر استواری داری بیا تا بخانهٔ آن عالم اول
بر عابدی جاهل رفت و خادم را طلبید گفت ببرو بگو که حق سبحانه تعالی سلام میرساند طاعت
شما قبول افتاده است که جبرئیل علیه السلام را بر شما فرستاده است آن عابد جاهل زود
بالتعظیم تمام بیرون آمد باز از دگذشتند بر فقیهی رفتند که او مست افتاده بود گفتند جبرئیل علیه السلام
بر شما آمده است که حق تعالی سلام رسانیده است و علم شما را در حضرت خدا قبولیت شده است
بمجرد شنیدن آن فقیه خواست که ایشان را بزند و ست بر خشت برد و گفت دور شوید که بعد
مصطفی علیه السلام جبرئیل را نزول نبود و جز بر آن سرور را آمدنی نشود آن جاهل که عربده داشت شرمنده
شد باز گشت و عالم را هیبت و خوشی پیوست -

از خدا بر فرود آمد ندای شنید من یفدی روحه کیست که فدا کند جان خود را از راه ما فدای
می سازد منصور گفت انا الحق ای انا الثابت علی فدای الروح یعنی من سزاوار
آن هستم که جان خود را فدا سازم پس علمای شریعت خواستند که او را بکشند در سر همین بود
که منصور متاول نشد تا دعوی کاذب نباشد هم از آن بود که علمای طریقت چنانچه خواجه جنید
و علمای دیگر رحمهم الله موافق علمای شریعت گشتند و بر دار نهادن او را اذن بکردند تا منصور
بر دعوی خود کاذب نبود بلکه در دعوی صادق بود ـ

و بعضی قول ابی یزید سبحانی ما اعظم شانی را نیز تاویل دیگر گفته اند و آن آنست که بطریق حکایت
بر خدای بود چنانکه قاری میخواند انا الله لا اله الا انا فاعبدونی ـ

فصل ذکر افتاده و اما تعریف الولی الخاص فقد سئل النبی علیه السلام من اولیاء
الله تعالی قال الذین اذا رأوا ذکر الله رواه ابونعیم فی حلیة الاولیاء و فی الخبر الالهی
قال الله تعالی اولیاء من عبادی و احبائی من خلقی الذین یذکرون بذکری
و اذکر بذکرهم اما تعریف ولی خاص پس درستی که پرسیده شد پیغامبر علیه السلام را از اولیای
خدای گفت پیغامبر علیه السلام آنانکه چون دیده شوند یاد کرده شود خدای روایت کرده است
این حدیث را ابونعیم و حلیة اولیا ـ

قطب العالم قدس سره بارها میفرمود که علامت ولی آنست که بدیدن وی خدای
یاد آید و از غیبت دل منزجر گردد آمده است و خبر الهی گفت خداوند تعالی بدرستی که اولیاء من از بندگان
من و دوستان من از خلق من آنانکه ذکر کنند بذکر من و ذکر کنم من ایشان را بذکر ایشان یعنی

وحال نباشد گفتن لیس فی الدار الا الله یا وجود بودن خود کذب شود و کذب از ایشان محال بود پس آنچه حسین منصور گفت در عالم فنا و غلبه حال و سکر بود و آنچه بایزید گفت سبحانی ما اعظم شانی و آنچه دیگرے گفت لیس فی الوجود الا الله لیس فی الدار الا الله ولیس فی جبتی الا الله همه در عالم فنا و غلبه حال و سکر بود درین حالت ایشان معذور اند۔

نقل است که چون مجنون از خود فانی شده خویشتن را فراموش کرد شیفته محبت لیلی شده دران حال از وے پرسیدند ما اسمک جواب اسمے لیلی نام من لیلی است ۔

آرے اے عزیز این مقام بگفتار است نیاید و حقیقت این مقام اهل این کار دانند و نجات و خلاص یافتند از اعتقاد سامع درین کلمات یعنی مثل انا الحق ولیس فی الدار الا الله و لیس فی الوجود سوی الله آنست که بداند و اعتقاد کند بدرستی که این گمان بردن عارف نبود مگر زیرا که فراموش کرده است هر چیزے را از دنیا و آخرت و فراموش کرده است نفس خود را و صفات خود را و باقی مانده است داننده بخدائے تعالیٰ و بیننده مر خداوند تعالیٰ را بباطن خویش و در حقیقة هر چیزے موجود است باقی است چنانکه بود بودن صوفی در مقام فنا نیکوست و مقام فنا مقام رفیع و بلند است لیکن در وخوف غلط است ازین روے یعنی باشد که اهل فنا لعامه حال و سکر خویشتن را گرد آوردن نتوانند مثل این کلمات بگوید وے معذور بود و در فهم دیگرے چیزے دیگر رفت و از غلط در ذات عارف خدائے را حلول نهاد هم بدین در غلط بیفتاد ۔

قطب العالم قدس سره میفرمود بعضے قول منصور حلاج را بر تاویل دیگر گفته اند که داردی

ومتوجه گردانید بسوی نهاوند پس هرگاه که ملاقی شد ساریه را دشمنان موافق شد دیدن عمر رضی الله عنه
دشمنان را روز جمعه که خطبه میخواند بر منبر که کمین کرده بود طائفه از دشمنان پس ندا کرد عمر ای ساریه الجبل
الجبل یعنی بپرهیز کوه را ساریه ندای عمر شنید گویند میان عمر و ساریه پانصد فرسنگ بود راه پس
مطلع شد ساریه ورای کوه را و هلاک گردانید هر آن طائفه را که در کمین بودند انشاء این واقعات
در مشایخان بسیار است۔

وران محل قطب العالم شیخ مینا قدس سره میفرمود که در ملفوظ سید محمد آورده است که مولانا
فخر الدین بجلوری ارادت بشیخ الاسلام شیخ نظام الدین داشتند اما اعتقاد که بر خواجه ما داشتند
کم مریدے را باشد بر پیر خود و درآورده با خواجه ما بسیار صحبت داشتند و معامله اول حال خواجه
ما را مطلع بودند مولانا شهاب الدین کنتوری را یاد مید ما شنیدم و میگفت شما یاد دارید آن شب خواجه ما
غایب شب بود آن شب لاٹنگے بسته و تیغی بدست خوشبوئے پر کرده پیدا شدند پرسیدیم که حال
چیست گفتند که در دریا جهازی غرق میگشت و او را خلاص کردیم و فرمان شد بردار حرم خانه را سے
شرابی سیار یکسبوچه آوردم گفت مرا بده باز گفت بخور چون خوردم شهدے شد که در هیچ تماشه نباشد
و در حلق من بود۔

نیز قطب العالم میفرمود که مولانا محمود مردے صالح و متعلم و حافظ مرید بندگی شیخ نصیر الدین بود
مانا که زن مولانا را پریان یار بود تدبیر همی دختری زاده بود ناگاه از گاهواره غیب یاد کرد اهل خانه آن شخص
حال او منود نداثر دندان اطراف بازوے او ظاهر گشته بود و بر بازوے مادر نیز پیدا شده بحضرت
خواجه این قصه گذرانید خواجه ما او را تعویذ داد تا بر بازوے آن زن بست بامداد آن دید که تعویذ

اولیا رخاص کسانی اند که ایشان در یاد من باشند و من در یاد ایشان باشم۔

نیز قطب العالم میفرمودند قدس سره نزدیک ولی خاص روا باشد که بداند که ولی است از بهر آنکه این ولایت از کرامت و نعمت خداوند تعالی است پس روا باشد که بداند چنانچه چندین نعمت های میداند پس دانستن وی مقتضی بسوی زیادت شکر باشد و بعضی گویند روا نباشد از بهر آنکه این دانستن مقتضی بسوی خوف عاقبت و موجب امن باشد و درین خطره عظیم است۔

نقلست ذکر افتاده عن انس رضی الله عنه که البدلاء اربعون رجلا اثنی عشر بالشام وثمانیة عشر بالعراق کلما مات واحد ابدل الله مکانه آخر۔

قطب العالم قدس سره میفرمود ابدالان چون خواهند که یکی را در میان خویش در آرند برای تصفیه دل زعفران با شیر آس کرده بدهند و بخورانند و این را اثر ظاهر و باهر گویند و میان ایشان موازنه چند درم سنگ چیزی طریق آب می باشد و آن را چند رنگ است سفید هم باشد و سرخ و زرد و سیاه هم باشد اما سیاهی روشن خوش منظر و آن چیز در بوی اینچنین باشد که هیچ خوشبوی بدو نرسد و در کام او حلاوتی باشد که در چیزی کم باشد و دل را از ان فرحتی باشد که آن را حدی و اندازه نیست از ایشان پرسیدند که این چیست و از کجاست گفتند در بیشه بنی اسرائیل درختی هفت هشت باشد این باران درخت است۔

فصل فی خوارق العادات۔

نقلست ذکر افتاده که ساریه را یکی را از اصحاب بود امیر گردانید عمر رضی الله عنه و لشکر

ستنید بعد ازان صورتها مهیب مانند پیل پیدا خواهد شد که صدا هیچو فیل شما باشد و کذالک
بعضی بر صورت یوزنه و بعضی بر صورت شیر و جز آن و تو اصلا نترسی بعد ازان مردی سفید پوست و جامه سفید بر اسپ سوار
و گرد و اطراف وی چند پیاده با جامهاے سفید بر صورت آدمیان پیدا شوند و تو کاغذ کشاده بدست گرفته بایست تا بدو نمائی
آن جوان در شبی که بندگی شیخ گفته بودند بیرون دروازه کشمیر در طاق بیرونی مانده قدرے از شب گذشته بود همچنان آوازے که بندگی شیخ
فرموده بودند بر آمد دانست که همانست که شیخ فرموده بودند همچنان شد او افتاده همه را میدید
بعد ازان آن جوان رسید سفید پوست با جامها سفید بر اسپ سوار و پیادگان سفید پوست
و جامهاے سفید پیدا شدند جوان چون آن را دید از دور کاغذ کشاده بدست گرفته مقابل ایشان
ایستاد و یکے ازان پیادها دید که شخصے آزادمیان کاغذ دست گرفته ایستاده است پیش
آن سوار گفت که شخصے ایستاده است آن سوار ایستاده شد و جوان را طلبید و کاغذ را از دست
او گرفت و خواند بمجرد خواندن از اسپ فرود آمد جانب غیاث پور روے بر زمین آورد و گفت
اے جوان مے شناسی آنکه بر تو حرکات میکند گفت آرے اگر به بینم بشناسم گفت تا آنها
که رفتند همه را باز گردانیدند بر وے عرض کردند بجز یک نفر کسے دیگر نماند جوان همه را دید و
او را نیافت گفتند چرا نمی شناسی گفت اگر آن شخص باشد بشناسم تفحص کردند که هیچکس مانده
است گفتند یکی مانده است گفت او را هم بیارید شاید همون باشد چون او را آوردند چه بینند که روے خود
بجامه پیچیده است گفت روے بکشاے بمجرد کشادن روے او را جوان بشناخت
گفت این همان شخص است گفت بشنو ان خانه بندگان خدمت شیخ نظام الدین است و تو
ازین کار دست کوتاه کنی گفت هرگز از و باز نیایم که من عاشق آن عورتم گفت اگر ازان کار باز نیایی

در بازوے او نیست با بحضرت خواجه آمد و گفت اے خواجه تعویذ را بردند فرمود اے مولانا
باز گردید چون مولانا در خانه رفت چه بیند که آن پری آمده است و دیگر بید و فریاد می کند که آه برو بدید شیخ
بگوئید که حوران توبه کرد که باز درین خانه نیاید اما اگر خورم آید گناه برمن نباشد پرسیدند چرا میگوئی
گفت مارا پیش بندگی خواجه اینقدر مجال هست که قدرے بر در او نشستن می یابیم امروز
فرمود حوران و خورم را که او برادر منست بر در نشستن نمی‌دهند من میروم باز در خانه شما نیایم پیش
بندگی شیخ بردید و گذرانید مولانا باز بر بندگی خواجه رفت و تو داع خواست که این قصه بگذرانید خواجه فرمود
بل مولانا باز گردید اصلاً گفتن ندارد -

ونیز قطب العالم میفرمود که در ملفوظ سید محمد آورده است که در عصر بندگی نظام الدین
جوانے بود نیک تندرست و توانا و را نکاح کردند چندگاه برآمد با زن فراهم نمی توانست
شد مردم خانه او متحیر شدند که این جوان همیشه بوندے و پریشانی کار او بود معامله زناشوئی
نمی تواند کرد بعد نکاح لاغر شد و رنگ رویش زرد گشته از احوال او پرسیدند گفت که بلائے
که بکس نمی توانم گفت به بعضی صحبان خود گفت چون شب می شود مردے می آید و هر دو دست
مرا پس پشت می بندد و این زن را فرو دیگر دو آنچه میخواهد میکند اگر میخواهم که با آن زن
در آیم فی الحال از جائے پیدا میشود و مارا محکم مے بندد و خود با آن زن در کار میشود و جیلخانه مارا
پیوند شیخ بود و این قصه پیش شیخ آوردند فرمودند که میان شما کسے تواند که بیرون دروازه
کشمیر خیمه سید جهان جوان که با آن بلا گرفتار بود گفت من بخیمه شیخ نوشته بدست او داد شبے
معین کرد که یکشنبه یا سه شنبه فرمودند و مرا یاد نمانده است و گفت اول آن دروازه مهیب خواهی

گهت گاہے بر زمین می آمدم و گاہے بر گهت ها می رفتم تا آنکه شب شد پیش قطب العالم کس فرستادم تا حالت فقیر عرض کند۔

قطب العالم در خرچ طعام عرس بندگی مخدوم شیخ نصیر الدین قدس سرہ مشغول بودند شخصے چند نان مقدار یکان سیر با روغن بسیار تر کرده و شکر آمیخته آورده بود قطب العالم یک نان را برائے فقیر فرستادند و فرمودند که این نان تمام بخورید و هیچ از آن نگذارید چند فاقه کشیده بودم و تپ غالب داشتم و دران حالت دشوار اصلا بر طعام رغبت نبود اما بر حکم فرمان پیر و حسن اعتقاد قصد کرده تا اندک اندک او را بخورم همانا که نان تمام خورده شده مرا خواب درگرفت و همدران درخواب بودم که بندگی قطب العالم سماع شروع کردند ناگاه بیدار شدم و از تپ و حرق هیچ اثر در خود نیافتم برخاستم وضو ساختم و در مجلس سماع حاضر شدم صوفیان سماع می شنیدند و من ایستاده بودم تا آنکه قوالان این بیت را شروع نموده اند ؎

رفتم بکلیسائے ترسا و یهود ترسا و یهود جمله رو به تو بود

مرا نیز ذوقے شد که برخاستم سماع شنیدن گرفتم تا چون دیرے شنیدم بندگی قطب العالم ضعف ملال یاد آوردند مرا گرفته درون حجره خود بردند و قرار گرانیدند بعد فراغ دستار سیاه از سر مبارک خود بمن عطا فرمودند و مثل این واقعات بندگی قطب العالم بسیار اند این مختصر طاقت آن ندارد که تمام در تحریر آرم۔

و چرا آنکه این واقعات مشایخ را کرامت گویند و کرامات اولیا نزدیک اهل سنت و جماعت جایز است و جواز وے در عصر پیغامبر و غیر پیغامبر واحد است۔

تراگردن بزنم گفت چاره همین است که تا جان من در قالب است هرگز او را نگذاریم ستانی
را فرمود تا او را گردن بزد و سر او را از تن جدا ساخت و مرا گفت ای جوان در حضرت
شیخ سلام ما برسان و بگو که فرمان شما رسید بدبختی که در خانهٔ بندگان بی ادبی میکرد
او را قتل کردیم چون جوان در خانهٔ خود آمد با زن خود چنانکه زن و شوی باشد واقع ساخت و پیش خواجه
رفت تا عرض داشت کند بمجرد رفتن او پیش بندگی شیخ فرمودند باز گرد اصلا بجا گفتن احتی
نشدند و فرمودند که این قوت از چه دست و هیچ معلوم هست هر که از آن خدا شود همه از آن
او شوند و کسیکه او از آن خدا باشد او را زیانی نرسد این آن سودا نیست که درین هم زیانی باشد
و همه سود درین سود است آنکه خدا را برای خدا پرستید و از ترس دوزخ و حرص بهشت
پرستید او خدا را نپرستید.

آورده اند که مرشد کامل شیخ سعد قدس سره میفرمایند که روزی از بندگی قطب العالم
شیخ [illegible] رخصت وداع شده برای قدمبوسی والدین و ملاقات اقربا بجانب وطن خود
که در قصبهٔ [illegible] نام بود میرفتم ایام برشگال بود به نالهٔ ناکاپا که قریب قصبهٔ موہان مشهور است
رسیدیم آب بسیار با هیبت تمام سیلی داشت سوار شدم اسپ سواره از آن آب گذرم قدمی
چند رفته بودم که از اسپ افتادم و غرق شدن گرفتم دستگیر قطب العالم را یاد کردیم و تشفیع
آوردم پیر دستگیر قطب العالم را حاضر دیدم که آن مرا گرفته برآوردند و روان کردند.

و نیز بندگی شیخ سعد میفرمایند که در شهر رمضان المبارک این فقیر تپ محرقی داشت و چند روز
لفاقه کشیده بود و غلبهٔ تپ بسیار بود، بیست و چهارم ماه مذکور حالت دشوار گشتم نه بر زمین قرار بود و نه بر

حکایت

خلیفہ گفت سخنی دیگر درمیان بود بحث فلاسفہ را نہان میداشت شیخ غلو کردند کہ بیابند
درچہ بحث بودید چون مبالغہ شیخ بسیار بودہ شد حکیم گفت مادرین بحث بودیم کہ حرکت فلک
طبعی است۔

وحرکات سہ نوع است طبعی و ارادی و قسری۔

اما حرکت طبعی کہ بطبع خود بجنبد چنانکہ سنگی را از دست بگذارند البتہ بر زمین افتد۔

وحرکت ارادی آنست بمراد خود حرکت کند بہر طرف کہ خواہد

وحرکت قسری آنست کہ او را دیگری در حرکت آرد چنانکہ مثلاً یکی سنگی در ہوا
اندازد آن حرکت قسری گویند باز چون قوت او کم شود ہر آئینہ بخاصیت خود بر زمین افتد
آن را حرکت طبعی گویند اکنون مادرین بحث بودیم کہ حرکت فلک طبعی است شیخ فرمودند
ہمچنین نیست وحرکت او حرکت قسری است گفتند بگویند شیخ فرمودند فرشتہ ایست بچنان
صورت وہیئت فلک را او میگرداند بفرمان خدای عزوجل چنانکہ در حدیث آمدہ است
حکیم درخندہ شد شیخ خلیفہ وحکیم را از زیر سقفی کہ نشستہ بودند بیرون آوردند آنگاہ روی
سوی آسمان کردند گفتند خداوندا آنچہ بندگان خود را مینمائی اینہا را بنمائی بعد ازان روی
بخلیفہ وحکیم کرد و گفت نظر جانب آسمان کردند آن فرشتہ معاینہ بدیدند کہ فلک را میگرداند
آنگاہ خلیفہ ازان مذہب برگشت و بدین اسلام راسخ شد والحمد للہ علی ذلک۔

اما خوارق عادات قطب العالم شیخ مینا قدس سرہ کہ از سلف مسموع گشتہ بسیار اند و
بعضی ازان مذکور میگردد۔

بعضے میگویند میان معجزه و کرامت فرقے نیست زیرا چه هر دو فضل الله اند اگر در مظهر متبوع ظاهر شود معجزه نامند و اگر در مظهر تابع ظاهر شود کرامت خوانند۔

و بعضے گویند در میان هر دو فرق آنست که انبیا را اظهار معجزه باید و اولیا را اظهار کرامت نشاید مگر از جهة ارشاد مریدے و ترغیب طالبے۔

یا آنکه خداوند تعالیٰ بے سبب قصد وے بے اختیار او بروی ظاهر کند یعنی او به غلبهٔ وقت باشد بغیر اختیار او از وے کرامتے ظاهر شود۔

یا آنکه از خدا اے اذن یابد که چنین کرامتے اظهار بکن۔

یا آنکه اختیار بدست وے داده اند افعل ما شئت۔

یا آنکه از جهة بار داون درمانده یا آنکه سفرے در شرع محمدی و دین اسلام به بیند شاید که اظهار کرامت کند۔

چنانکه حکایت بندگی شیخ شهاب الدین سهروردی مشهور است۔

قطب العالم قدس سره سیفر مود که در فواید الفواد آورده است که وقتے فلسفی بخدمت خلیفه در آمد و کتب با خود بیاورد و خواست که خلیفه را از راه حق بگرداند خلیفه هم بعلم او رغبت نمود این خبر شیخ شهاب الدین سهروردی رسانیدند شیخ ملتفت شد و گفت هر گاه خلیفه بدان فلسفه میل کند جای خلاصی گیرد برخاست و بدر سرای خلیفه آمد دران وقت خلیفه با آن حکیم بد بخت خلوت کرده بود و بهر دین علم و بحث او مشغول گشته به خلیفه خبر رسانیدند که شیخ شهاب الدین آمده اند شیخ را درون طلبیدند چون شیخ در آمدند خلیفه و حکیم را پرسیدند که درین ساعت شما در کدام بحث بودید

طعام شروع کنند بما خبر رسانند تا هم برسیم احوال مجلس را معاینه کنم جاسوسان همچنان کردند ناگاه
بعد فراغ طعام شمس خان با جماعه در خانقاه قطب العالم رسید و زیاده از چهار نان و اندک آش
حلیم که حصه میان داود خادم باشد نبود قطب العالم فرمودند که سر ظرفهای خوردنی
بپوشید و چون شمس خان بنشست قطب العالم آب دست شستن طلبیدند میان داود
چون ظاهر طعام ندیدند کمتر کردند سه مرتبه طلب آب دست شستن کردند بضرورت بحکم
عربی طشت مطهره آوردند دست شمس خان با جماعه شویانیدند آن حضرت ظرفهای پوشیده
سر ایشان خود باز کردند بسم الله الرحمن الرحیم میگفتند چهار نان از خوان
می آوردند پیش هر یکی می نهادند تا تمام جماعه چهارگان نان با پاره نانخورش رسید شمس خان
پشیمان شد روی خود را بر قدم مبارک حضرت قطب العالم نهاد التماس نمود که چیزی
میطلبم اگر بکرم مقبول شود عرض نمایم قطب العالم از بس که تواضع داشتند قبول نمودند شمس خان
گفت که تمنای من آنست هر وقت که من بخدمت مشرف شوم قدمهای قطب العالم را
بر ریش خود افشانیم بعد فراغ طعام میان داود خادم برخاستند و عرض نمودند بزبان شما
که کوسیان دستهای ما را روز بیته می سوزانند چرا از خوان غیب همین رنگ طعام نمی رسد قطب العالم
فرمودند یاران را و صاحب را با عرض بنده قبول نمیکنند گاهی می شنوند

نقلست که پسر کلان شمس خان را مرض جذام حادث شد و او را بحضرت قطب العالم
قدس سره عقیده صادق بود برادرش زبان طعنه دراز کرد که عجب اثر خدمت شیخ ظاهر شد
که بجذام مبتلا شد می آن مسکین مانده گین بخدمت قطب العالم آمد عرض حال نمود آن حضرت بزبان

نقلست که شخصی مرید قطب العالم شد و پارهٔ شیرینی که آورده بود او را قطب العالم قسمت
نکردند بمیان داود خادم سپردند که دفن کنید و میان داود بدانچه مامور شدند بعمل آوردند و از ین
خلاف عادت قطب العالم اهل مجلس متحیر شدند بعد از مدتی آن مرید را بدزدی گرفتند
در پیش حاکم که او را شمس خان میگفتند بردند حاکم از حال استفسار نمود گفت که من مرید قطب العالم
هستم چون حاکم با قطب العالم زبان و دل موافق نداشت ، دزد را بطریق اعتراض پیش
آنحضرت فرستاد که این مرید شما هست قطب العالم فرمود آری مرید ماست اما شیرینی او را خرج
نکردیم نگاه داشتیم بمیان داود فرمود تا شیرینی او را بیاورند و گفتند شیرینی نبود در اکثر بدیده گل لاله تا
بد هیات آن دزد پشیمان شد و الحاح بسیار نمود که توبه کردیم من بعد دزدی نخواهم کرد بعد از آن تائب
گشته هو الله الموفق زهی نظر ولایت قطب العالم رحمة الله علیه رحمة واسعة -

نقلست که شمس خان بحضرت قطب العالم اعتقاد راسخ نداشت روزی نیت کرد که حضرت
شیخ ما را اناری بدهند که دانهایش سرخ باشند و چار پهلو رسته قیده باشد و آن انار نبود
چون شمس خان پیش قطب العالم رسید بخادم فرمودند که در فلان طاقچه حجره اناریست بیارید
چون انار را حاضر کردند بهمان صفت دید که مطلوبش بود قطب العالم آن انار را به شمس خان دادند
و فرمودند اگر نمی داشتیم از کجا میدادیم لفقرا امتحان خوب نیست شمس خان پشیمان شد -

نقل است که در مطبخ حضرت قطب العالم قدس سره که آرد روزینه معین بود که نان پخته
با آش حلیم خرج میکردند تا به اهل خانقاه وغیره کفایت میکرد رابته از آن قدر زیاده نبود دوباره
شمس خان شنید در سرش هوای امتحان افتاد یکی را بجاسوسی گماشت که چون بخرج

درآمدند احوال او را عرض نمودند بیرون آمدند و روز دیگران شخص را نزدیک دروازه روضهٔ متبرکه
نشاندند خود نزدیک قبر فیض بخش آنحضرت رفتند خاک قبر مبارک را آوردند و در اندام
آن مجذوم می مالیدند و هر روز پنج شش قدم می بردند و او را می نشاندند و خاک قبر مبارک را
بر اندام او می مالیدند و اثر صحت هر روز ظاهر می شد و هر روز لعاب خود را هم بر اندام می مالیدند تا
بمراتب او را درون گنبد قطب العالم بردند و قبر صحت بخش آن حضرت را بوسه دهانیدند و
خاک او را بر اندامش مالیدند به برکت ولایت قطب العالم جزام او دفع شده تمام صحت دست
نمود و حضرت به شیخ بده شفقت بسیار داشتند و آگاهی شیخ بده مسافر می شدند فرزندان
خود را به حضرت قطب العالم می سپردند آنحضرت محافظت ظاهری و باطنی می نمودند بجدیکه در آن
خانه بدست مبارک خود در شبها می بستند که گرگ در آن خانهٔ ایشان بدر آید -
نقلست شیخ راجو خواهرزاده قطب العالم قدس سره بجانب بهرایچ می رفتند در راه
ایشان را شیر حمله کرد تا هلاک کند شیخ راجو قطب العالم را یاد کردند و در آن حین قطب العالم وضو
می ساختند کوزه را بر زمین زدند حضار مجلس متعجب شدند ناگاه آن کوزه بر شیر رسید
و شیخ راجو را از شیر مستخلص گردانید و چون شیخ راجو بخدمت قطب العالم مشرف شدند خواستند
که ماجرا را عرض نمایند قطب العالم منع کردند -
نقلست که در بعضی مواضع که تعلق بقطب العالم داشت قدس سره آفت موش واقع شد
چنانچه زراعت را خراب می ساختند و رعایا از آن موشها چاره نداشتند عاجز آمدند به حضرت
قطب العالم خرابی زراعت را عرض نمودند آنحضرت گره داشتند به اهل آن قصبه سپردند که این

بهندوی گفته بودند که این بهوری است هیچ غم نخوری ولعاب مبارک خود را بر اندام او مالیدند
خدای تعالی او را از بلاے جذام خلاص داد صحت کلی روی نمود اما زان برادر که او را طعنه کرده
بود رنجیدند تا او زود هلاک شد -

نقلست که شیخ بده که یکے از مریدان صادق قطب العالم قدس سره بودند در اوان جوانی
حلق لحیه میکردند وقتے شیخ بده در بلده کالپی پیش عزیزی که ایشانرا شیخ فتا میگفتند رسیدند
آن بزرگوار فرموده که حلق لحیه نا مشروع است موافق سنت نگاه باید داشت شیخ بده جواب
دادند که تا دست مبارک پیر بر ریش من نرسد نیا بد ریش نگاه نخواهم داشت آن بزرگوار بجلال
نگاه کردند شیخ بده از پاے افتادند و بیهوش شدند و تا شش ماه بیمار ماندند گاه بهوش
می آمدند و گاه بیهوش مے بودند و توجه به پیر خود میداشتند و بعد شش ماه قطب العالم
در خواب فرمودند که جغرات در برنج بخور که زحمت سقامت بصحت مبدل خواهد شد شیخ بده بیداری
جغرات و برنج طلب نمودند و اطبا مانع شدند که بخوردن آن جغرات هلاک خواهند شد شیخ بده
قبول نکردند و گفتند که پیر ما فرموده است ما خواهم خورد و بمجرد خوردن صحت کلی روے نمود بعد صحت
تمام شیخ بده غسل کرده و جامه سفید پوشیده باز بخدمت شیخ فتا رفتند آن بزرگوار چون نظر بر شیخ بده
افتاده بزبان هندوے گفت پیر سینا عجب حمایت مرید خود کرده زهے ولایت قطب العالم
رحمه الله علیه رحمة واسعة -

نقلست که شخصے بجذام مبتلا شده بود والتجا به شیخ بده آورد شیخ بده گفتند که او پیر خود عرض میکنم
اگر اجازت میشاید ترا درون گنبد قطب العالم طلب شفاعت میکنم شیخ درون گنبد قطب العالم

آنها بگوکه از حال آن دختر خبردار شود و آن متمرد که باو شورش می باشد او را بسزا رساند چون مولانا بده آن تخته پس را گرفته در نمازگاه ایستادند لشکر جن گذر کردن گرفت چون بادشاه جن رسید و آن تخته را بدید از اسپ فرود آمد و نوشته قطب العالم را بتعظیم تمام بجا آورد و استفسار حال مولانا بده کرد پیش لشکر خود را فرمود تا آن متمرد را تفحص نموده پیدا کردند و هرچند که مبالغه کرد که اران دختر بگذر قبول نکرد آخر سر او را برید و گفت به حضرت قطب العالم سلام من برسان دیگو آن متمرد را کشتم چون مولانا بده بخانه رسید دید که دختر درون حجره فریاد و زاری میکند که مرا از اسے چه درون حجره قید کردند و جامه من چرا گرفتند جامهاے مرا بمن بدهید مولانا بده گفت جامهاے او را باو بدهید که آن بان متمرد که باو مزاحم بود کشته شد دختر را از حجره برآوردن و جامه پوشانیدند دیگر هیچ اثر از آن آسیب جن نمانده چون مولانا بده پیش قطب العالم رفت که احوال عرض نماید قطب العالم منع شدند و بگشت آن راز راضی نگشتند۔

نقلست که در آوان خوردسالی قطب العالم آسے تاس که راجه بکسر بود بر بلده لکهنوتی مستولی شد خلایق درون قلعه در آمدند و محصور شدند تا مدت مدید اهل آن بلده حصار بودند و حضرت قاضی فریدون که بحکم رئیس العارفین قوام الحق والدین قدس سره مربی قطب العالم بودند قطب العالم هم درون قلعه بودند چون در قلعه گرانی و قحط سالی واقع شده قاضی فریدون براے کفاف آن حضرت از قلعه بیرون آمدند و از لشکر کفار چیزے حاصل می نمودند و کفاف قطب العالم می ساختند تا طفلی که تاب گرسنگی ندارد هلاک نشود و بعضے از لشکر کفره گفتند

گربه را در زراعت خود گذارند رعایا گربه را بحکم قطب العالم در زراعت خود گذاشتند به برکت ولایت
آن حضرت در هر قطعه زراعت گربه خود را می نمود تا از هیبت گربه موشها مندفع شدند
و بقیه زراعت سلامت ماند۔

نقلست که ملک نورالدین که یکی از بادشاه شناسان و صاحب دخلان بلده لکهنو
بود نزدیک خانقاه قطب العالم بنیاد حوض کندن انداخت و قبور مسلمانان زیر خاک آن
مستول می شدند از آن جهت مردم متشاکی گشته به حضرت قطب العالم عرض احوال نمودند
آنحضرت او را نصیحت کردند که دست ازین حرکات کوتاه کنید او از غرور دنیا نصیحت آنحضرت
نشنید قطب العالم فرمودند انشاء الله تعالی آب آن حوض نصیب خوکان خواهد شد
و آدمی آب او را نخواهند خورد بعد مرور زمانه شهر لکهنو وسیع شد و آن حوض درون شهر واقع شد و
از اختلاط آب آن حوض منجس گشت و خوکان از و بهره مند شدند بعد از ان در آن حوض آب هم
نماند سیرگاه خوکان شد چنانچه الحال معاینه است۔

نقلست شخصے موذن جامع لکهنو که او را مولانا بدره ریش دراز میگفتند دختر او را جن
گرفتار کرد بهیچ وجه از دست جن خلاصی نبود و ایسا آن دختر برهنه مے بود بواسطه برهنگی او را درون
حجره انداخته در را می بستند مولانا بدره از عجز خود هر جا که میدانست علاج او را خواهان میگشت و
از هیچ درے نفع نشد آخر الامر قطب العالم بر عجز حال او مهربان شدند و فرمودند که تخته از مس ساخته
مقدار پنج شش انگشت بیار مولانا بدره همچنان کرد قطب العالم بالائے آن تخته مس از شنگرف چیزے
نوشتند و فرمودند که این را بر در نمازگاه عید در دست گرفته بایست لشکر جن خواهد آمد و بادشاه

که شما دیده‌ام فرقه داخل باشید آمد و باز پیش خدمت حضرت شاه مدار رفت و آنچه
سلطان گفته بود پرسید شاه فرمود که مسافریم آن مرد جواب شاه را بسلطان رسانید سلطان
گفت که به پرسید که مسافر کدام کس را میگویند حضرت شاه مصلا بر داشتند و بر کتف مبارک
خود نهادند و راهی شدند و فرمودند نیست مسافر از جونپور انتقال نمودند به بلده لکهنو تشریف
آوردند و شخصی که زوجه او مدت چهار ماه بیماری میکشید و از رمقی جان بیش نداشت چنانچه
صحت او ناامیدی بود ... مردن آن شخص از بس که با زوجه خود محبت داشت متألم می بود
چاره نداشت بهوات قدوم شاه را شنود چشم پر آب و جگر کباب پیش حضرت شاه آمده
و استشفاء زوجه خود نمود حضرت شاه فرمودند این ولایت را به شیخ مینا سپردند بایشان
رجوع کنا و قطب الامام وران نام شهرت کم داشتند آن شخص عرض نمود که شیخ مینا را
کجا یابم فرمودند در روضهٔ شیخ قوام الدین می باشند و حضرت قاضی شهاب را همراه
کردند و نشان داده تا بدان نشان شخص قطب العالم بکنند و کیسه و مصلا نیز برای قطب العالم
فرستادند و فرمودند که شیخ مینا بگوئید که زوجه او را دعا کنید تا زحمت او بصحت بدل گردد
قاضی شهاب بآن نشان که حضرت شاه فرمودند پیش قطب العالم آمدند و کیسه مصلا را گذرانیدند
و فرمودند که زوجه آن شخص را دعا کنند تا صحت یابد قطب العالم گفتند من چه کس باشم
که پیش شما دعا بکنم شما خود دعا بکنید من آمین بگویم حضرت قاضی شهاب گفتند که شما دعا بکنید
که قسمت صحت او بدعای شماست قطب العالم بعد تجدید وضو آن مصلا را که شاه فرستادند
پیش انداختند و برای تحیت وضو ایستادند و از حسن ادب پای مبارک خود را بران

که تیر ما به فلان جانب راست نمیرود چپ و راست آن میگردد و در آن جانب قطب العالم

بودند قاضی فریدون فرمودند که آن جانب تیر راست نخواهد رفت که سینا آنجاست از سبب ولایت

قطب العالم و از سبب اعتقاد قاضی فریدون رحمهم الله رحمة واسعة

نقلست در ایام خوردسالی که قطب العالم می بودند قاضی فریدون رحمة الله علیه مربی ایشان

بودند گاهی آبی برکت میکردند گنجشک می آمد و بر آن آب می نشست قاضی فریدون گنجشک

گرفته بقطب العالم میدادند تا به گنجشک بازی میکردند چنانچه دأب صبیان می باشد بعد زمانی

آن گنجشک را عاجز میدیدند قاضی فریدون بقطب العالم میگفتند ای فرزند گنجشک

را بگو که برود گنجشک باجازت قطب العالم می پرید و میرفت و این واقعه بارها بود رحمهما الله

رحمة واسعة

نقلست که سلطان العارفین حضرت بدیع الدین شاه مدار قدس سره چند سال

در بلده جونپور تشریف داشتند و برای نماز جمعه حاضر نمی شدند سلطان ابراهیم بعضی

علما را پیش حضرت شاه مدار فرستادند تا عرض نمایند که اگر برای نماز جمعه حاضر شوند مردم

مستفید گردند حضرت شاه مدار آن کسیکه پیام سلطان ابراهیم برده بود فرمودند که تو در

سخن فضولی مکنی هر چه سلطان بگوید بیا بگو و آنچه من بگویم بسلطان رسان و در میان کلام

خود دخل مکنی باز فرمودند که بسلطان بگو که جمعه بر سه کس فرض نیست آن جواب شاه را

بسلطان رسانید سلطان گفت که آن سه کس را استفسار نمائی که کدام اند حضرت شاه مدار

فرمودند که مسافر و زن و بنده آمد پیش سلطان شرح آن سه کس نمود سلطان گفت بر چه پایه

قرابتی کردن نمودند و در آن باب مبالغه کردند قطب العالم راضی نشدند خواجه کریم الدین گفتند که درین ولایت از قوم ما کسی نیست دختر را بکسی که بهم و شما راضی نمی شوید قطب العالم فرمودند انشاء الله تعالی دختر نخواهد ماند و در اندک مدت عجوزهٔ خواجه کریم الدین جان بجان بخش داد میان قطب العالم و خواجه کریم الدین صحبت راست نیامده مهم انعام فرزندان رئیس العارفین قوام الحق و الدین که قطب العالم بر آن مهم متوجه شده بودند میسر نشد و در آن مدت که قطب العالم در جونپور تشریف داشتند دو مرتبه در مجلس سماع بخانهٔ شیخ الاسلام شیخ ابوالفتح قدس سره حاضر شدند و پایان می استادند که عادت ایشان پایان ایستادن بود هر دو مرتبه شیخ ابوالفتح در عین رقص دست قطب العالم را بگرفتند و از پایان به بالا می بردند و میفرمودند اینک قطب لکهنو و قطب العالم باشارت آن بزرگوار بالا می رفتند و باز پایان می آمدند و بعد مرور زمانه چون زائر الحرمین الشریفین سلطان العاشقین شیخ سارنگ قدس سره قطب العالم را خرقه خلافت عطا فرمودند شیخ الاسلام شیخ ابوالفتح قدس سره العزیز این بیت را خود خواندند

هزاران درود و هزاران سپاس	که گوهر سپرده بگوهر شناس

رحمهم الله تعالی رحمة واسعة -

نقلست که جوانی بود از قصبهٔ حاجی مرگ قاضی چاند میگفتند قطب العالم قدس سره بآن جوان میل داشتند آن جوان چند گشته بکی چاکر شد قطب العالم چند مرتبه او را طلبیدند تاخیر کرد و باستانه بوسی مشرف نگشت آخر الامر این بیت نوشته باو فرستادند بیت

مصلا نمانده بود قاضی شهاب گفتند ای بنده خدا پای خود را بر مصلا بنه که شما
گزیده خدا هستید و بر هر که لطف و کرم خدا باشد از و شاه هم تعلق میکند باهم قاضی شهاب
قطب العالم پای خود را بر مصلا نهادند و چون از نماز پرداختند فرمودند این زن بیماری
ندارد و از گرسنگی بیتاب گشته برنج پخته و سکه که آورده بودند بلقمه‌ها خورانیدند بکرم الله تعالی
از صحت او را اثر در زمان ظاهر گشته حضرت قاضی شهاب دست مبارک قطب العالم را
گرفته ایستاده به آواز بلند گفتند هر که از مغرب بیاید یا از مشرق یا از شمال یا از جنوب
پای شیخ بینا را بوسه دهد که ولایت شیخ بیناست و از آن تاریخ خاص و عام به ولایت
قطب العالم شیخ بینا منقاد شدند رحمهم الله رحمة واسعة

نقلست که حضرت قطب العالم شیخ بینا قدس سره در عنفوان جوانی برای دیدن
عم خود ما که ایشان را کریم الدین میگفتند در بلده جونپور رفتند خواجه کریم الدین که نویسنده سلطان
ابراهیم بودند شنودند که قطب العالم می آیند خوشحال شدند اسپ و جامه پیشوا فرستادند
و می خواستند که عجوزه خود را به قطب العالم نامزد سازند آن حضرت جامه نپوشیدند
و بر اسپ سوار نشدند پیاده بشهر در آمدند و عم بزرگوار خود را دیدند و خوردنی که خواجه کریم الدین
می آوردند نمیخوردند و بر چارپائی خواب نکردند بر زمین گاهی استراحت مینمودند و اهل خانه
و متعلقان خواجه کریم الدین متشاکی گشتند و بخواجه کریم الدین گفتند که این مرد دیوانه مشرب
است دختر را باو نامزد کردن مناسب نیست خواجه کریم الدین جواب دادند که او چنان دیوانه است
که این نسبت قرابت کردن قبول نخواهد کرد هر چند که خواجه کریم الدین اظهار آرزوی نسبت

را اعلام کند عروسی سپاہی با استقلال تمام بود پیش قطب العالم رفت و نزاکتے ادب
نشست و خواست تا اعلام نماید ہنوز زبان بسخنے نکشادہ بود قطب العالم بمغنیان گفت سرود
کہ ہمان کلمات ہندوی بگویید مغنیان باز بنیاد آن سرود نہادند کہ ہو ہو ہولی رے کی بہاگ
کو کھیلے ری قطب العالم را تواجد شد و دست آنمردی کہ برای اعلام آمدہ بود گرفتند و چند
قدم بردند او نیز از شراب این کلمات مست و لایعقل شد و چنان بے اختیار رقاص گشتہ
کہ مویش پریشان شدند و جامہاے دریدہ گشتند و کتار از کمر جدا افتادہ بعد از زمانے
کہ آنمرد فرو نشاندہ شد و بخود باز آمدہ وضو تازہ کرد بعد ادای تحیت وضو بعذرہاے پیش
آمد و طلب عفو نمودہ پیش آن جماعۃ کہ برای بازداشت از استماع فرستادہ بودند رفت
گفت شیخ مینا سہاگ میکند ہر کہ تواند ایشان را ازان بازی باز دارد بعد ازان کسے را مجال آن
نشد کہ در حضور وے ازان مقولہ تواند حرفی زد ۔

نقلست کہ روزے دیوانۂ مغلوب حال یکی از طالب علمان کہ در خانقاہ قطب العالم
بودند نظر تیز دید تا آن طالب عالم بیہوش از پا در افتاد قطب العالم قدس سرہ شنودند از حجرہ
بیرون آمدند و فرمودند کہ از ما ہم دیوانگی بخبر فرمودن قطب العالم ازین سخن دیوانہ بیہوش
افتادند [illegible] ہمشیرہ قطب العالم خواہر رضاعی داشتند کہ آن حضرت مدارات ایشان بسیار
میکردند چون معاملہ آن دیوانہ را آن خواہر شنید غضبناک از خانہ برآمدند و گفتند اے خوبی مردم
را میکشی قطب العالم آب بریق خود را بآن دیوانہ خورانند و باندام نیز مالیدند تا این دیوانہ بجا
خود آمد و عذر کردہ رفت۔

باھر کہ در امید سیدان کہ بنیا سائی	زیر و زبر شش سار غم زیرا کہ تواز ماسئے

ناگاہ جنگ واقع شد و آن لشکر کہ در و قاضی چاند بودند منہزم گشتہ و قرابت عظیم داده قاضی چاند پریشان و سرگردان شده بخدمت قطب العالم رسیدند قطب العالم متبسم گشتند و اظہار تلطف بسیار کردند تا آن جوان خوشحال شد۔

نقلست کہ مغنی بخدمت قطب العالم قدس سرہ می بود چون ارباب ذوق اہل سرود را دوست میداشتند قطب العالم باو مایل بودند ناگاه از تحرک فلکی از آستانۂ مبارک آنحضرت جدا شده روزے قطب العالم او را یاد آوردند و فرمودند کہ بخاطر میرسد کہ اگر فلان مغنی برہنہ و عاجز پیش ما آید او را جامہائے نو پوشانیم و باخراجات او خوب پردازیم قضا را او را حادثۂ دست داد کہ جامہ وغیره او را تاراج کردند برہنہ و پریشان گشتہ بآستانہ بوسی قطب العالم رسید آنحضرت از راه کرم او را جامہائے نو دادند و اخراجات او بپرداختند و شفقت بسیار ظاہر نمودند چون آن مغنی آنچہ قطب العالم در باب او فرموده بودند شنید کلمہ بسیار کرد و بطریق مطایبہ گفت کہ این چہ تفاول بود کہ در باب ما کردند قطب العالم فرمودند کہ ما چہ گفتیم کہ او رجامہ وغیره یاری دہیم این تفاول نیک بود رحمۃ اللہ علیہ رحمۃ واسعۃ۔

نقلست کہ روزے مغنیان در آوردن پھاگ بازی باین کلمات ہندوی پھو پھولی ری کہا پھاگ کو کھیلے ری سرود کردند قطب العالم را قدس سرہ نسبت خوش شد و باستماع این کلمات برقص آمدند حاسدان ازین واقعہ زبان طعنہ کشادند کہ شیخ مینا پھاگ بازی میکنند و ہمہ مغنیان غلو کردند کہ این نوع نامشروع میشود یا ندانستہ ہی باید کرد کسی تاب آن نداشت کہ ازین معنی ایشان

و تعالیٰ بے کام و بے زبان فرمود السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ و حضرت رسالت پناه پیغامبر ما علیه الصلوٰة والسلام فرمودند که السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلٰى عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِيْنَ و گناه گاران را را یاد نکردند قطب العالم قدس سره فرمودند که از غایت تواضع گناه گاران را در خود کشیده در عَلَيْنَا داخل ساخت۔

نقلست که قطب العالم قدس سره هشتاد و چهار سال عمر داشتند و بتاریخ بیست و سیوم شهر صفر سنه هشتصد و هشتاد و چهار سال از هجرت ازین عالم فانی بسرای باقی رحلت فرمودند چنانکه قائلی میگوید ؎

روز بسفر محمد مینای دین جلال	تاریخ بود هشتصد و هشتاد و چهار سال

و متروکه قطب العالم هفت صوف پوشیدنی و چند دستار پشمین و جزوی کتب مانده و آن هفت صوف را بریدند و غلاف قبر مبارک آن حضرت ساختند و در مرض موت آنحضرت تا شش ماه بیماری کشیدند و در آن مدت بیماری با کسے سخن نمیگفتند مگر گاہے یک دو سخن میگفته باشند و پایهای مبارک خود را بجانب قبله دراز کرده می نشستند و بجانب آسمان نگاه میکردند و درون حجره می بودند چون دانسته شد که قطب العالم خاموشی گزیدند شخصے پیراهن پوشیده از حجره آنحضرت برآمد و گفت که قطب العالم این خرقه را بمن عطا فرمودند کسے را مجال آن نبود که از ان حال از قطب العالم پرسد مگر حضرت شیخ قطب الدین برادرزاده صاحب سجاده گاہے یکدو سخن عرض میکردند از اشارت حضرت شیخ سعد شیخ قطب الدین قطب العالم را از خرقه آنمرد پرسیدند آنحضرت فرمودند دروغ است تا سه بار مکرر کردند زہے بندگان خدا که از برای جاه دنیوی بر اولیاء الله

نقلست قطب العالم قدس سره خانقاه گلین چوب پوش داشتند ناگاه آن خانقاه از غلبهٔ باران افتاد چند نفر درون خانقاه بودند زیر چوبها و سقف و گل و خاک متواری شدند و گمان آن شد که همه مردند قطب العالم فرمودند آن مردم را برآوردند هر که را برمی آوردند بحکم قطب العالم در آبی که زیر درخت خرما بود غوطها میدادند همه را غوطه دادند همه را خدا تعالی حیات بخشید مگر یک مرد که قطب العالم او را هیچ نفرمودند و بآب غوطه ندادند آن مرد فوت شد و حضرت قاضی محمد قدس سره هم ازان مردم بودند که خانقاه بر آنها افتاده بود و خدا تعالی صحتش داد -

نقلست شخصی بادرنگ کشته بود اول بار او که رسیده برای قطب العالم قدس سره آورد آنحضرت از نور باطن دانستند که تلخ است تمام بادرنگ را خوردند اهل مجلس چیزی ازان ندادند اهل مجلس ازین خلاف عادت متعجب شدند زیرا که عادت مالوف قطب العالم آن بود چیزی خوردنی اگر میرسید او را با اهل مجلس میدادند حضرت شیخ سعد بخاطر رسانیدند که ایاد خوردن تمام بادرنگ و بکسی چیزی ندادن چه حکمت بود قطب العالم جواب فرمودند میان سعد بادرنگ تلخ بود اگر بکسی چیزی ازو میدادم تلخی او ظاهر میشد و آن شخص را باعث ناخوشی خاطر میگشت ازانجهت تمام را خود خوردم تا کسی ازان تلخی مطلع نباشد و سبب رضای آن شخص که او را آورده بود گردد زهی اخلاق آن حضرت رحمه الله تعالی رحمة واسعة -

فصل فی المتفرقات حضرت شیخ سعد قدس سره از قطب العالم شیخ مینا قدس سره عرض نمودند که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را معراج شد خدای تبارک

کردند قطب العالم فرمودند که میان سعد امروز که بست و سیوم است بمجلس شیخ قطب الدین
در لکهنو حاضر می باشم چون از انجا فارغ شدیم اینجانب آمدیم شیخ سعد بشنودن جواب آنحضرت
بغایت محزون گشتند و آه سرد از دل گرم پر درد بر آوردند و تحسر بسیار نمودند که این همه تکلیفات
برای عرس حضرت کردم هیچ محسوب نشد و وای بر ما و روز دیگر بتاریخ بست و چهارم شهر مذکور باز عرس کردند
شیرینی و سائر خوردنی بسی وسیع ساختند و از ان روز عرس آنحضرت را بتاریخ بست و چهارم شهر مذکور
التزام نمودند و حضرت سعد رحمة الله علیه در عرس قطب العالم خرچ وسیع داشتند که خلق انبوه جمع میشدند غیر
قوال الوان صوفیان و سائر ارباب حاجات که در عرس آنحضرت حاضر میشدند نذرهای نقد و پارچهای جامه و غیر ذالک
میدادند و سرود گران هم بسیار جمع میشدند خرچ آنها از نقد و جامه و قبا و غیر ذلک فراوان بود رحمة الله علیه رحمة واسعة —

ذکر بعضے احوال رئیس العارفین محتسب السالکین شیخ قوام الملة و الدین قدس سره

العزیز بزرگی رئیس العارفین بسیار است از قلم نوشتن عاجز است شمه از احوال آن
بزرگوار نوشته شد که کتاب خالی نباشد رئیس العارفین شیخ قوام الدین قدس سره
چنان تارک دنیا بودند که اگر چه از غیب میرسید تا شب همه را صرف میفرمودند هیچ چیزه
نگاه نمیداشتند

نقلست که رئیس العارفین محتسب درویشان شیخ قوام الدین در سماع بودند در آن حالت ذوق
نیک دست بنیاد و بخانه آمدند و تفحص نمودند که چیزی در خانه ما هست حضرت بی بی خاصه حامله بودند
اندکی کور نگاه داشته بودند که بعد ولادت فرزند در کار خواهد شد رئیس عبانان فرمودند که من
در فکر بودم که آیا چه چیز زنجیر پای گشته است همین کور بوده در همان ساعت او را بکسی دادند

همه مستان را ازین افترای چه سود برند

تا چه خواهد شدن ای مغرور | روز و رامانده گی بتیم و غسل

و همدران مرض مردی دیوانه صورت هوشیار سیرت رسید و از حالت قطب العالم مطلع شده گفت شش ماه است که شیخ مینا با خدای خود معانقه دارد -

نقلست که چون مدتی مرض قطب العالم متمادی شد و ضعف مستولی گشته گاهی خبر فوت آن حضرت بطریق اراجیف در اطراف منتشر میشد روزی در مجلس سلطان حسین مرحوم خبر فوت آنحضرت رسانیدند سلطان حسین تاسف بسیار نمودند و با اهل مجلس بروح پر فتوح آنحضرت فاتحه خواندند هندو مردی حاضر بود گفت پیر ما فوت نشده است و از بس که آن هندو بر آن حضرت اعتقاد کمال داشت قطب العالم را پیر خود گفت سلطان حسین و اهل مجلس ازین سخن متعجب شدند گفتند که از کجا دانستی که پیر تو زنده است گفت وقتی که هندوان اج میشد فرموده بودند که بار دیگر ملاقات خواهم کرد و زبان قطب العالم تا دوران قضای ربانی است آنچه از لسان آنحضرت بر آید انشاء الله تعالی خلاف نخواهد شد چون مسافران از لکنو رسیدند معلوم شد که قطب العالم زنده اند مردم از حسن اعتقاد آن هندو آفرین کردند و آن هندو باز قطب العالم را پا بوس کرد -

نقلست که وقتی حضرت شیخ سعد بر دو منجنیه بتاریخ بست و سیوم شهر صفر عرس حضرت قطب العالم را در خیر آباد کردند شیرینی و سایر خوردنی را افراوان ساختند بعد خرج طعام وقت نماز دیگر بروح پر فتوح آنحضرت در آنجا حاضر شد شیخ سعد عرض نمودند تا اخیر اینجانب بکرم قدم رنجه

و از سخن حکم میکنند و چون حضرت مخدوم مقوله رئیس العارفین شنیدند حضرت شیخ راجو را صاحب
خانقاه ساختند حضرت بی بی زوجه حضرت مخدوم شنیدند که از برای شیخ قوام الدین شیخ راجو را
جای نشین کردند غضبناک بر آمدند گفتند ای قوام الدین چنانچه نعمت مخدوم از فرزندان من
مانع شدی بفرزندان تو هم نصیب نعمت نشود رئیس العارفین ازین سخن رقص کردند گفتند
الحمد لله دعای ما را دعا بد کردند نعمت بفرزندان گوهر گز نرسد و نتیجه نفس بی بی زوجه حضرت
مخدوم بود که رئیس العارفین شیخ نظام الدین که پسر آن حضرت بودند دعا بد کردند تا از اسپ افتاد و
مرد و نعمت رئیس العارفین باو نرسید -

نقلست که چون حضرت مخدوم فوت شدند و هنوز آن حضرت را دفن نکرده بودند که میان
فرزندان حضرت مخدوم و شیخ راجو منازعت سجاده شد و چند مجذوب در اُچ بودند گفتند
نزاع نکنید ما از مخدوم میپرسیم آنچه فرمایند عمل بکنید آن بزرگان از حضرت مخدوم گفتند که شما در حق فرزندان
بی شفقتی کرده اید حالا چه فرمائید حضرت مخدوم فرمودند میدانید که ولایت بدست من نماند اکنون
تصرف من جایز نیست شما آنچه مصلحت دانید بکنید آن بزرگان بحضرت شیخ راجو گفتند که شما را
از نعمت مخدوم مقصود است یا به خانقاه آنچه نصیب شما بود مخدوم ارزانی فرمودند با خانقاه چه
کار دارید خوب خانقاه بفرزندان آن حضرت باشد شیخ راجو خانقاه را بفرزندان آن
حضرت گذاشتند -

ذکر بعضے احوال ملک العاشقین زایر الحرمین شیخ سارنگ قدس سره -

نقلست که ملک العاشقین قدس سره العزیز خسر پوره سلطان محمد بن سلطان فیروز شاه مرحوم بودند و

نقلست که شبی رئیس عارفان محتسب درویشان شیخ قوام الحق والدین در خواب بودند تا گاه بیدار گشتند فرمودند که چیزی در خانه هست که مانع خواب گشته چون تفحص کردند یک کوزه آب یافتند و همان زمان او را برداشتند بمحتاج آب دادند۔

نقلست که رئیس عارفان و محتسب درویشان شیخ قوام الدین قدس سره روزی سگی را دیدند که گرسنه و عاجز است و آنحضرت هر سو فریاد کردند که کسی باشد که هفت چیز ما را بدو سه گرده نان بخرد غرض که هفت چیز خود را فروختند سگ گرسنه نان سیر خورانیدند۔

نقلست که رئیس العارفین شیخ قوام الملة والدین در حضرت دهلی حرسها الله من الآفات الدهر چندگاه متوطن بودند ملک العاشقین شیخ سارنگ قدس سره هم در حضرت دهلی مرید رئیس العارفین شیخ قوام الدین شدند شیخ مبارک بجلوری که بآن حضرت صحبت کامل داشتند ایشان را در لکهنو آوردند و مدفن رئیس العارفین در لکهنو واقع شد رحمة الله تعالی رحمة واسعة۔

نقلست که حضرت مخدوم جهانیان قدس سره باستصواب رئیس العارفین شیخ قوام الحق والدین قدس سره حضرت شیخ راجو را صاحب سجاده ساختند و پسر خود را خلیفه نکرد چنانچه مشهور است که حضرت مخدوم جهانیان نزدیک فوت خود از رئیس العارفین پرسیدند که پسر خود را جانشین خود بسازم یا شیخ راجو را صاحب خانقاه کنم رئیس العارفین عرض کردند که شیخ راجو هم خوب اند میل آنحضرت آن بود که پسر خود را جانشین سازند چون رئیس العارفین از آن مجلس برخاستند حضرت مخدوم خادم را عقب رئیس العارفین فرستادند که بشنو تا چه گویند ایشان میرفتند و میگفتند که مخدوم میخواهند که کسی را جانشین کنند که درست آید تا هم نیکند

بعد ترک دنیا از حضرت شیخ یوسف ایرجی تلقین شدند و شیخ یوسف از مخدوم جهانیان
تلقین داشتند۔

نقل است در ابتدا سے مسافرت میکردند و برائے پابوسی رئیس العارفین به لکهنو برسم
آمدند۔ وقتی که فوت رئیس العارفین شیخ قوام الحق والدین نزدیک رسید ملک العاشقین شیخ
سارنگ حاضر بودند رئیس العارفین فرمودند که اگر شیخ سارنگ حاضر می‌بود خرقه را باو میدادم
حالا هم این خرقه را بگور میبرم و بهیچ کس خرقه ندادند مگر یک کفنی که جامه بغیر آستین می‌باشد
بطریق امانت سپردند که این کفنی به شیخ سارنگ خواهی داد چون ملک العاشقین بعد
چند روز از فوت رئیس العارفین رسیدند آن امانت را بایشان رسانیدند و ملک العاشقین
بصحبت پیر خود شیخ قوام الملة والدین درین ولایت آمدند و در سارنگ پوره که خرابه بود متوطن شدند
بادشاه وقت چند هزار تنکه زمین جهت خانقاه ملک العاشقین فرستادند آنحضرت قبول نکردند
و فرمودند که از دنیا گریختم باز بان دنیا گرفتار شویم ما را همین خرابه بس است یعنی سارنگ پوره
و حضرت شیخ راجو قدس سره خرقه و امثال از جانب پتن و سهروردیه درین سارنگ پوره فرستادند
و ملک العاشقین اکثر برائے زیارت شیخ قوام الدین بلکهنو مے آمدند و قطب العالم شیخ مینا قدس سره
بخدمت ملک العاشقین شیخ سارنگ مے بودند و خود را در تصرف آن حضرت کالمیت تحت ید
الغسال سپردند و باشارت آنحضرت در روضه متبرکه شیخ قوام الدین ریاضتها میکشیدند
و در سارنگ پوره هم مے بودند تا شبے که عنایت لم یزلی کارگر شد ملک العاشقین نبیره خود را
که ایشان را نیز مینا میگفتند آواز دادند که مینا و ایشان در آن وقت حاضر نبودند قطب العالم

خدمت سلطان فیروز میکردند تا بکمال دولت شادی رسیدند و یکی از امرای عظیم الشان گشتند
و در عنفوان جوانی آنحضرت که در خدمت سلطان فیروز بودند چون حضرت مخدوم جهانیان
و حضرت شیخ راجو بحضرت دهلی تشریف آوردند سلطان فیروز شاه اکثر خوردنی بدست
ملک العاشقین میفرستادند خدمت شیخ راجو میفرمودند که ملک سارنگ اگر هیچ وقت
نماز را بطریق لزوم بر پای داری من پس خورده خود را بدهم ملک العاشقین قبول کردند شیخ
راجو پس خورده خود را گاهی بشیخ سارنگ میدادند بار دیگر آن حضرت بحضرت دهلی تشریف
آوردند فرمودند که ملک سارنگ اگر تو نماز چاشت و اشراق را بر پای داری ترا همراه خود بخوانیم
ملک العاشقین بیان کردند تا که حضرت مخدوم جهانیان و شیخ راجو شیخ سارنگ را همراه
خود میخواندند در ملک العاشقین ارادت خواست رئیس العارفین شیخ قوام الحق والدین میکردند و تربیت باطن
او فرمود بعد از آن ارادت شیخ سارنگ را تلقین کردند آخر از آن تلقین ظاهر شد که
شیخ سارنگ ترک دنیا بالکلیه نمودند آنچه داشتند بیاران دادند بجانب مکه معظمه متوجه شدند
و پسر بزرگ ایشان را در سفر همراه بود چون با پیاده رفتن ایشان [illegible] عاجز گشته
در پای ایشان آبلها شد که مجال قدم نهادن در زمین نماند بضرورت از قافله جدا ماندند
و پسر هم در قافله او بود تا شب ملک العاشقین پسر خود را فرمودند که چشم بر بند و سه قدم بر دامن ایشان
همچنان کردند چون چشم کشادند آتش [illegible] از دور دیدند ملک العاشقین شیخ سارنگ فرمودند
که خبر بگیر که این آتش افروخته است چون تفحص کردند معلوم شد همان قافله است که از وی جدا شده
بودند شکر الله خدای عزوجل بجا آوردند و همراه قافله شدند تا بمکه معظمه رسیدند و ملک العاشقین

روزانه راه رفتن بسبب صعب می نماید اگر پاره راه و خنکی شب هفته شود قطع راه آسان گردد آنحضرت
فرمودند انشاء الله تعالی فردا گرم نخواهد شد چون قطب العالم رخصت آنحضرت شده روانه شدند
به برکت نفس بزرگوار ایشان تمام روز را ابر محیط گشته چنانچه قطب العالم بآسانی لکهنو رسیدند
رحمهما الله تعالی۔

نقلست که ملک العاشقین شیخ سارنگ جرزدی از حضرت شیخ عادل بلخی لکهنوی رحمة الله
خوانده بود ازان جهة برای ملاقات ایشان میرفتند روزی برای دیدن ایشان رفته
بودند و شیخ عادل درون خانه تشریف داشتند شیخ سارنگ گفته فرستادند که سارنگ نشسته
است و شیخ عادل خالی ذهن بودند ندانستند کدام سارنگ است و برآمدن ایشان دیر
واقع شد آخر چون معلوم شد که حضرت سارنگ تشریف آورده اند بسرعت تمام برآمدند
و از تاخیر خود عذر نمودند و دران روزها میان علما در محلی از هدایه بحث واقع شده بود و حل آن
بحث نمی شد و هنوز سلسله آن بحث منقطع نگشته شیخ سارنگ استفسار آن بحث از
شیخ عادل نمودند و چون تفسیر آن بحث کرد شیخ او را بنوعی بیان کردند و فرمودند اگر بیان
آنرا ازین طور بکنیم راست اید شیخ عادل فکر نیک کردند جواب همان بود که حضرت شیخ سارنگ گفتند شیخ
عادل بخاطر رسانند که طبایع مختلف است اتفاقاً بخاطر شریف ایشان جواب رسیده باشد اما شیخ عادل
بجانب شیخ سارنگ مائل گشتند و بار دیگر ملک العاشقین شیخ سارنگ برای ملاقات شیخ عادل سرای
شیرینی میل داشتند احیاناً می خوردند اتفاقاً شیرینی حاضر بود و او پیش شیخ سارنگ نهادند و ایشان از
خوردن آن تغافل می نمودند چون شیخ عادل مکرر فرمودند که شیرینی میل بکنید شیخ سارنگ فرمودند که این شیرینی مشکوک است شیخ عادل نگاه

لبیک گفتند ملک العاشقین قدس سره فرمودند کدام مینا قطب العالم عرض کردند که مینا ابن قطب
ملک العاشقین هیچ نگفتند باز آواز کردند مینا قطب العالم گفتند لبیک فرمودند کدام مینا قطب العالم
عرض کردند مینا ابن قطب بار سیوم مرتبه گفتند مینا قطب العالم گفتند لبیک آنحضرت فرمودند
کدام مینا قطب العالم التماس کردند مینا ابن قطب ملک العاشقین قدس سره فرمودند بیا که خدای
ترا بکند دلهای ترا خواسته است آن نعمتهای که از گفتن بیرون است کیفیت آن نعمتهای
وانا نهایت فرمودند و بخیار رسانند که کامل ساختند۔

نقل است که قطب العالم در روضه متبرکه رئیس العارفین و محتسب درویشان ریاضت
سیاست میکردند و تنها بخدمت پیر خود ملک العاشقین شیخ سارنگ میرفتند وقتی بپابوسی
آن حضرت مشرف شدند ملک العاشقین شیخ سارنگ در غلبه حال از غایت تعظیم و فرط محبت
پیر خود شیخ قوام الحق والدین کفشهای قطب العالم بالای سر بار کشیده و چوب پیر آویختند فرمودند
که این کفشها را از مقام پیر آمده اند خاک روضه آن حضرت آلوده باشد اگر آن خاک بر ما افشانده شود بهتر است
و قطب العالم بسیار منفعل شدند از آن تاریخ بی کفش رفتن پیش آنحضرت لازم گرفتند
و پای برهنه میرفتند سبب اعتقاد و اعزاز و اکرام مشایخ پیران خود هر آئینه از آن اعتقاد
بمقصود رسیده اند۔

نقل است که وقتی قطب العالم بخدمت ملک العاشقین رفته بودند و هوا بغایت گرم بود
خواستند جانب لکهنو رخصت شوند بتکیه ویرانه خود برسند شب التماس رخصت کردند ملک العاشقین
شیخ سارنگ فرمودند فردا صباحی رخصت هم خواهد کرد قطب العالم عرض کردند که هوا بسیار گرم است

شیخ سعد بدان کلمات سماع داشتند و بعد ازان چون رخصت شدند بجانب
خیرآباد رفتند۔

خاتمہ اے عزیز قطب العالم شیخ مینا قدس سرہ کافیہ از حضرت قاضی فریدن
رحمۃ اللہ علیہ خواندہ اند چنانچہ بالا مذکور شدہ و علم دیگر از مرویات پیشتر بندگی قاضی منتجب
رحمۃ اللہ خواندہ قاضی منتجب مشہور بودہ و تارک دنیا و بعد مقتدا شدن قطب العالم چند سبق
معدود از عوارف پیش بندگی شیخ اعظم ثانی رحمۃ اللہ علیہ خواندند و عرض آنحضرت از درس
رفتن و سبق خواندن الکہ از نفس بود چون آنحضرت بدرس برائے خواندن مے رفتند
عام و خاص آنجا جمع میشدند و فتوحات میگذرانید قطب العالم آن را پیش استاد بزرگوار می
نہادند اما شہر بندگی میباشید و حضرت شیخ سعد رحمۃ اللہ علیہ ہم از درس رفتن قطب العالم
راضی نبودند و نمیتوانستند عرض کرد تا روزی عرض کردند کہ مخدوم ما مقصود صاحب عوارف از ان حضرت
پوشیدہ نیست نہایت در بعضی عبارات او احتیاج میشود و آن ہم مخفی نخواہد ماند از ان روز قطب العالم
بدرس نرفتند و ترک خواندن عوارف نمودند۔

قطب العالم شیخ مینا قدس سرہ را ملک العاشقین شیخ سارنگ قدس اللہ روحہ
از ہر دو جانب خرقہ کہ ایشان را از حضرت شیخ راجو قدس سرہ رسیدہ بود مثال دادند یعنی
چشت و سہروردی و یک پیراہن حضرت شیخ راجو کہ بایشان رسیدہ بود و یک پیراہن
خود قطب العالم دادند

تمت [illegible] بہشت است

بعد زمانے حلوای رسید و شیرینی دیگر آورد و گفت آن [illegible] که قبل ازین آورده شده بود النسه
پس من فرستاده بود نخورند این شیرینی از دست آورده ام بخورند شیخ عادل را ازین سخن [illegible]
صحت خدا تعالی سے سوال شد و توجه بمشایخ گذشته چون [illegible] زمان از شیخ الاسلام شیخ
ابوالفتح بود توجه بآن حضرت نمودند دلا [illegible] متضمن احوال [illegible] شیخ ابوالفتح
ارسال داشتند که ما پیر شما هستیم و خصوصیت تمام داشت [illegible]
و مناصحات از ما می شود تکیه بر طلعت آن حضرت داریم اگر یکبار قبول [illegible] بندگی [illegible]
حضرت شیخ ابوالفتح فرمودند که برادرم شیخ عادل بر ما گران انداختند خوب قبول کردیم بیایند به لب
ایشان ذطالف عبادات خود بجا خواهم آورد و چون شیخ عادل بخدمت شیخ ابوالفتح رسیدند
شدند آن حضرت بعد دو سه روز خرقه خلافت بشیخ عادل عطا فرمودند و رخصت فرمودند [illegible]
معنی یاران دیگر رشک کردند حضرت شیخ ابوالفتح فرمودند که شیخ عادل آن [illegible] و هیمه خشک آورده
ما گفت زدیم تا آتش افروخته شد۔

نقلست که وقتی حضرت شیخ سعد در لکهنو آمدند و بعد ازان بیابانی خیرآباد متوجه شدند
و بزیارت ملک العاشقین شیخ سارنگ رفتند ملک العاشقین خواب شیخ سعد [illegible] بودند
و این کلمات هندوی فرمودند که

اہو بیت کا ہے چھودین جاہ ٹوٹا دیکھا جو پڑ۔ یعنی جا سے آستانه کم دیدند که آمدند چون شیخ سعد
بیدار شدند محزون گشتند و یا درد صد هزار گریه ها میے نمودند و خود متوجه بجانب سارنگ پور
شدند و بزیارت آن حضرت مشرف گشتند و بقول آن [illegible] تا آن کلمات سرود میگویند تا مدتی

الٰہی بحرمت رازو نیاز یکہ بندگی خواجہ حاجی شریف زندنی قدس سرہ باتوداشت

الٰہی بحرمت رازو نیاز یکہ بندگی مخدوم خواجہ قطب الدین مودود چشتی قدس سرہ باتوداشت-

الٰہی بحرمت رازو نیاز یکہ بندگی مخدوم خواجہ ناصر الدین ابو یوسف چشتی باتوداشت-

الٰہی بحرمت رازو نیاز یکہ بندگی مخدوم خواجہ ناصر الدین ابو محمد چشتی باتوداشت

الٰہی بحرمت رازو نیاز یکہ بندگی مخدوم خواجہ قدوۃ الدین ابواحمد فرشافہ باتوداشت-

الٰہی بحرمت رازو نیاز یکہ بندگی مخدوم خواجہ ابی اسحاق شامی قدس سرہ باتوداشت-

الٰہی بحرمت رازو نیاز یکہ بندگی مخدوم خواجہ ممشاد علو دینوری قدس سرہ باتوداشت-

الٰہی بحرمت رازو نیاز یکہ بندگی مخدوم خواجہ ہبیرہ بصری قدس سرہ باتوداشت-

الٰہی بحرمت رازو نیاز یکہ بندگی مخدوم خواجہ حذیفہ مرعشی قدس سرہ باتوداشت-

الٰہی بحرمت رازو نیاز یکہ بندگی مخدوم خواجہ ابراہیم ادہم بلخی قدس سرہ باتوداشت-

الٰہی بحرمت رازو نیاز یکہ بندگی مخدوم خواجہ فضیل عیاض قدس سرہ باتوداشت-

الٰہی بحرمت رازو نیاز نکہ بندگی مخدوم خواجہ عبد الواحد بن زید قدس سرہ باتوداشت-

الٰہی بحرمت رازو نیاز یکہ بندگی مخدوم خواجہ حسن بصری قدس سرہ باتوداشت-

الٰهی بحرمت راز و نیاز یکه بندگی حضرت سراج الملة والدین قطب العالم شیخ محمدؒ المعروف شیخ مینا قدس سره با تو داشت -

الٰهی بحرمت راز و نیاز یکه بندگی مخدوم زایر الحرمین الشریفین ملک العاشقین شیخ سارنگ قدس سره با تو داشت -

الٰهی بحرمت راز و نیاز یکه بندگی مخدوم خواجه ابو الفضل محمد بن احمد بن حسین الحسینی البخاری المعروف شیخ راجو قدس سرهٗ با تو داشت -

الٰهی بحرمت راز و نیاز یکه بندگی مخدوم جهانیان قطب العالم جلال الحق والدین حسین بن احمد بن حسین الحسینی البخاری قدس سره با تو داشت -

الٰهی بحرمت راز و نیاز یکه بندگی خواجه نصیر الحق والدین محمود بن یوسف رشید اودهی قدس سره با تو داشت -

الٰهی بحرمت راز و نیاز یکه بندگی مخدوم خواجه نظام الحق والدین محمد بن احمد بداونی قدس سره با تو داشت -

الٰهی بحرمت راز و نیاز یکه بندگی خواجه فرید الحق والدین مسعود سلیمان اجودهنی قدس سرهٗ با تو داشت -

الٰهی بحرمت راز و نیاز یکه بندگی مخدوم خواجه قطب الحق والدین بختیار اوشی قدس سرهٗ با تو داشت

الٰهی بحرمت راز و نیاز یکه بندگی مخدوم خواجه معین الحق والدین حسن سنجری قدس سره با تو داشت

الٰهی بحرمت راز و نیاز یکه بندگی خواجه عثمان ہارونی قدس سرهٗ با تو داشت -

الٰہی بحرمت رازونیازیکہ بندگی خواجہ کسیہ قطب العالم بہا رالحق والشرع والدین ابی محمد ذکریا قدس سرہ باتوداشت۔

الٰہی بحرمت رازونیازیکہ بندگی مخدوم شیخ الشیوخ شہاب الحق والدین السہروردی باتوداشت۔

الٰہی بحرمت رازونیازیکہ بندگی خواجہ ضیا رالدین ابی نجیب عبدالقاہر السہروردی باتوداشت۔

الٰہی بحرمت رازونیازیکہ بندگی مخدوم خواجہ وحیدالدین ابی حفص عمرالسہروردی قدس سرہ باتوداشت

الٰہی بحرمت رازونیازیکہ بندگی مخدوم خواجہ محمد بن عبداللہ المعروف بعموبیہ باتوداشت

الٰہی بحرمت رازونیازیکہ بندگی مخدوم خواجہ ممشاد دینوری قدس سرہٗ باتوداشت۔

الٰہی بحرمت رازونیازیکہ مخدوم خواجہ ابوالقاسم جنید البغدادی قدس سرہٗ باتوداشت۔

الٰہی بحرمت رازونیازیکہ بندگی مخدوم خواجہ سری سقطی قدس سرہ باتوداشت

الٰہی بحرمت رازونیازیکہ بندگی مخدوم خواجہ معروف کرخی قدس سرہٗ باتوداشت۔

الٰہی بحرمت رازونیازیکہ بندگی مخدوم خواجہ داؤد طائی قدس سرہٗ باتوداشت۔

الٰہی بحرمت رازونیازیکہ بندگی مخدوم خواجہ حبیب عجمی قدس سرہ باتوداشت

الٰہی بحرمت رازونیازیکہ بندگی مخدوم خواجہ حسن بصری قدس سرہٗ باتوداشت

الٰهی بحرمت راز و نیاز یکه بندگی مخدوم امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه
با تو داشت۔

الٰهی بحرمت راز و نیاز یکه بندگی خواجه کائنات مفخر موجودات خاتم النبی محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم وعلی آله واصحابه وعترته با تو داشته۔

شجره سهروردیه

الٰهی بحرمت راز و نیاز یکه بندگی ملک المشائخ سراج الملة والدین قطب العالم شیخ محمد
بن شیخ محمد قطب معروف به شیخ بینا قدس سره با تو داشت۔

الٰهی بحرمت راز و نیاز یکه بندگی مخدوم زائر الحرمین الشریفین بدر السالکین قطب المشائخ شیخ
سارنگ قدس روحه با تو داشت

الٰهی بحرمت راز و نیاز یکه بندگی خواجه ابو الفضل محمد بن اسعد بن حسن الحسینی المعروف به
شیخ راجو قدس سره با تو داشت۔

الٰهی بحرمت راز و نیاز یکه بندگی خواجه جلال الحق والشرع والدین مخدوم جهانیان بن احمد
بن حسین الحسنی قدس سره با تو داشت

الٰهی بحرمت راز و نیاز یکه خواجه کبیر الحق والشرع والدین احمد البخاری با تو داشت۔

الٰهی بحرمت راز و نیاز یکه بندگی مخدوم شیخ جلال الحق والشرع والدین حسین الحسنی
البخاری قدس سره با تو داشت۔

شده بود هر کرا قبول خواهید کرد قبول کرده خدا خواهد شد و هر کرا در معامله خرقه داده اند فرموده بود که مثال هم نوشته بدهید و به هر کدام نصیحت هم نمودند چنانچه در رساله حضرت شیخ سعد مذکور است بعده حضرت شیخ سعد بتاریخ بیست و چهارم شهر صفر سنه مذکور عرس قطب العالم کردند بنوعی که مامور بودند آن نه کس را خرقه با مثال و نصیحتها هم نمودند با ترتیب در معامله پیش قطب العالم گذرانده بودند -

اوّل شیخ محمود بن محمد بلخی لکهنوی -

دوم شیخ مبارک برادرزاده حضرت سعد -

سوم شیخ ملک شمس آبادی -

چهارم شیخ محمد ابن مبارک بهلوری لکهنوی -

پنجم - میان قاضی محمد بن احمد ساکن کاکوری -

ششم شیخ چاند ساکن اینچولی -

هفتم شیخ راجا بن مینا ساکن کیولی -

هشتم شیخ اسکندر خیرآبادی -

نهم شیخ بهاءالدین گرامی قدس الله ارواحهم و آن نه کس همه شاگردان حضرت شیخ سعد اند [illegible] صاحب تصنیف بودند و در سنه ۹۱۶ ست عشر و تسعمائه چهار کس را بخلافت مشرف [illegible] ساکن سای پور و شیخ کدن دانشمند خیرآبادی و شیخ معظم گوپاموی و سید حامد [illegible] قدس الله اسرارهم -

[illegible] کس را بخلافت مشرف ساختند شیخ مبارک ساکن ردولی و شیخ علاءالدین ازبانی قدس سرهما

الٰهی بحرمت رازونیازی که بندگی مخدوم امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه با تو داشت۔

الٰهی بحرمت رازونیازی که بندگی خواجهٔ کائنات مفخر موجودات سید المرسلین خاتم النبیین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم وعلی آله واصحابه وعترته با تو داشت۔

وخلفای ملک العاشقین شیخ سارنگ سه کس بود نبیرهٔ صاحب سجاده شیخ محمد قدس سره قطب العالم شیخ محمد بن شیخ قطب المعروف به شیخ مینا قدس سره وشیخ حسام الدین صوفی قدس سره وغیر این سه کس مذکور که بعضی مردم خود را نسبت خلافت بحضرت شیخ سارنگ کردند محض افترا بود۔

وخلفای قطب العالم شیخ محمد المعروف بشیخ مینا قدس سره دو کس بودند برادر زاده صاحب سجاده شیخ قطب الدین وشیخ سعد بن بدهن چنانچه بالا ذکر رفته است غیر از دو کس خلیفه دیگر آنحضرت نیست قطب العالم عین پیراهن شیخ راجو که از حضرت شیخ سارنگ بآن حضرت رسیده بود ویک پیراهن خود بحضرت قطب الدین دادند و پیراهن حضرت شیخ سارنگ ویک پیراهن خود را بحضرت شیخ سعد دادند وقطب العالم شیخ قطب الدین را پسر خود ساخته بودند فرموده بودند که از هر که شیخ قطب الدین راضی باشد من هم راضی باشم واز هر که شیخ قطب الدین راضی نباشد من هم راضی نباشم از آن جهت شیخ سعد قدس سره تعظیما بالکلی شیخ قطب الدین بر کتف مبارک خویش نهادند۔

وخلفای حضرت شیخ سعد قدس سره وابسته و چهار کس مشهور اند وچون در شب جمعه چهارم ماه شهر صفر سنه خمس وتسعمائة جمال جهان آرای قطب العالم را در دیدند تو کس را با آن حضرت گذاشتند والتماس خرقهای آن بزرگان نمودند قطب العالم قبول کردند فرمودند که شما قبول کرده

بعد و در آخر عمر [illegible] چهار کس را خلافت مشرف ساخت [illegible] شیخ محمود بن محمد برادرزاده [illegible]

[illegible] سجاده نشین نبیرهٔ ایشان برادرزادهٔ شیخ ابراهیم برادرزادهٔ شیخ ابراهیم [illegible]

بعد [illegible] وقت [illegible] شیخ [illegible] کس را [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] سجاده [illegible]

[illegible] چنانکه [illegible] مآکرد [illegible] احد [illegible]

التماس از بزرگان [illegible] اذ کرشمه [illegible] خالی [illegible]

بود [illegible] کان [illegible] بوده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بدون اجازه [illegible] احقر العباد [illegible]

بعوض حصول فائده [illegible]

[illegible]

[illegible] علی [illegible]